



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

الفبای

# اقتصاد اسلامی

محمد حسینی شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الفبای اقتصاد اسلامی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد شیرازی (ره)

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	الفبای اقتصاد اسلامی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۷	پیش‌گفتار
۹	مقدمه مؤلف
۹	اقتصاد اسلامی
۱۰	ثروت
۱۱	علم اقتصاد
۱۲	دوره‌های تاریخ از نظر مارکس
۱۳	بردگی
۱۴	کمونیسم ساقط می‌شود
۱۵	سرمایه داری غربی و مالکیت فردی
۱۸	بالا بردن سطح اجتماعی
۲۰	نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی
۲۱	فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت
۲۲	مسائلی چند
۲۴	قدت پول در معامله
۲۵	تورم
۲۹	آسیب تورم
۳۰	مثلت اختناق
۳۲	چگونگی حل مشکل تورم
۳۳	بانک

۳۵	ارزش کالاها
۳۷	بهره افزوده
۳۹	عرضه و تقاضا
۴۰	استعمار
۴۴	شمه ای از زبانهای استعمار
۴۶	زمین و منابع طبیعی
۴۷	خاتمه
۴۹	واما مسأله کشاورزی در اسلام
۵۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## الفبای اقتصاد اسلامی

### مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی محمد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۰  
 عنوان و نام پدید آور : الفبای اقتصاد اسلامی / تالیف محمد حسینی شیرازی؛ ترجمه حسین شاهرودی.  
 مشخصات نشر : [بی جا : بی نا ، ۱۳۷۳] (چاپ حمدی).  
 مشخصات ظاهری : ۵۶ ص ۱۲×۱۶/۵ س.م.  
 شابک : ۴۰۰ ریال  
 وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.  
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.  
 موضوع : اسلام و اقتصاد  
 شناسه افزوده : شاهرودی حسین مترجم  
 رده بندی کنگره : ۱۳۷۳/۲/۲۳۰/۲/ح۵ ف ۲  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۳  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۶۷۷۶

### اشاره

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطری را برآورد، و الا... نه قابل عمل است و نه می تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعیش را تأمین نماید، و اینکه می بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است به علت عدم انطباق آن قوانین با قوانین تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون اُسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و از قوانین و مقررات طبیعت سررشته ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟!.

### پیش گفتار

پیش گفتار

بهترین قانونها آن است که با طبیعت بشر، و سازمان آفرینش او سازگار باشد، و نیازمندیهای همه جانبه طبیعی و فطری را برآورد، و الا... نه قابل عمل است و نه می تواند آدمی را خوشبخت و سعادتمند سازد. این شعور فطری انسان همواره بایستی در مقام قانونگذاری مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد، تا با تنظیم قوانین و برنامه هائی متناسب با سرشت و فطرت آدمی، بتواند نیازمندیهای طبیعی او را رفع کرده، و سعادت فردی و اجتماعیش را تأمین نماید، و اینکه می بینیم در طول تاریخ بشر قوانین گوناگون پدید

آمده، و بزودی از درجه اعتبار ساقط شده است به علت عدم انطباق آن قوانین با قوانین تکوین و سرشت آدمی بوده است، زیرا انسان موجودی است ناشناخته، و تاکنون اسرار خلقت عجیب خود را باز نیافته، و از قوانین و مقررات طبیعت سررشته‌ای ندارد، از نظام دقیق جهان و نظم آن اطلاعی ندارد، آیا چگونه ممکن است چنین انسانی قانونگذار باشد؟! قانونگذار باید کسی باشد که از همه رموز و ریزه‌کاریهای این نظم عظیم مطلع باشد، که او فقط (خدا) است، اگر انسان برای خود قانون وضع کرد.. به علت شناخت محدودش، آن قانون صد درصد کامل و بی نقص نخواهد بود. (موريس مترلینگ) دانشمندی که انیشتن در باره‌اش می‌گوید: ((شاید قرن‌ها بگذرد و در کره خاک مانند مترلینگ بوجود نیاید)) در کتاب ستارگان مینویسد: ((عمر من از هشتاد سال گذشته، و عزرائیل در آستان در ایستاده، و من هنوز نظیر دوره ۴۵ سالگی نادان هستم، و هیچ چیز نفهمیده، از این جهان می‌روم، آو... که هشتاد سال عمر من تلف شد و هیچ چیز نفهمیدم، آو... که اسرار جهان نخواست گوشه‌ای از چهره خود را به من نشان بدهد، و من با سالخوردگی و نادانی از این جهان می‌روم و چیزی جز یک مشت نادانیها، و فرضهای میان تهی از من باقی نمی‌ماند، و آنهم بعد از چند هفته و یا چند ماه دستخوش حوادث جهان گردیده.. از بین می‌رود، اکنون خود را بسی حقیر و بیچاره می‌بینم و بر سرنوشت سنگی که کنار راه افتاده تأسف می‌خورم زیرا او چون باقی می‌ماند امیدوار است که به اسرار جهان راه پیدا کند، و من چون از بین می‌روم، امیدی به ادراک اسرار دنیا ندارم)) (ستارگان نوشته موريس مترلینگ ص ۱۱۱) از نظر اسلام قانون‌گذار (خدا) است که برای کلیه شئون زندگی انسان قانون وضع کرده، و قانون الهی همیشه بر قوانین بشری تفوق داشته، چون خدا که آفریننده انسان و جهان است.. مصالح بندگان خود را بهتر از آنان می‌داند، و چون قانون خدا از روی حکمت و برای مصلحت انسان تشریح شده، همیشه قابل اجرا است، به خلاف انسان که هنوز نه خود و نه جهان را شناخته، ((تمام انسانها مانند ذرات متناهی و محدودی هستند که بر یک ذره خاک نقش بسته، و آن ذره خاک در عالمهای نامتناهی غیر محدود پرت شده باشد)) (الانسان ذلک المجهول ص ۲۲ نوشته دکتر الکسیس کارلی). اسلام قبل از اینکه یک ایدئولوژی و دین باشد، یک مکتب انسان ساز است، و همیشه در مرحله اول به انسان اهمیت می‌دهد، بعد به مادیات، قرآن مجید می‌فرماید: ((ما پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و ترازوی عدالت را نازل نمودیم، تا مردم در سایه عدل و داد زندگی کنند)) (سوره حدید آیه ۲۵). اما.. از روزی که امت مسلمان عملاً دست از قوانین اسلامی برداشته، و دنبال تجدد غربی رفتند، آنهم تجدد در مصرف نه تولید.. یعنی توانستند بهترین بازار مصرفی برای کالاهای شرق و غرب شوند، ولی از نظر تجدد تولیدی عقب افتاده‌تر شدند، پیوسته به عقب باز گشته و با تمدن و فرهنگ مصرفی و وارداتی راضی شدند. امروزه بهترین منابع ثروت از کشورهای اسلامی به شرق و غرب صادر، و بجای آن بهای اندکی عارضشان می‌شود که چند صباحی بتوانند لقمه نانی به دست آورند و به پیشینی ناظران سیاسی و اقتصادی.. اگر روزی منابع طبیعی کشورهای اسلامی تمام شد به خاک سیاه خواهند نشست. اضافه بر استعمار اقتصادی‌ای که به آن اشاره شد... استعمارگران توانستند فرهنگ پوسیده خود را به کشورهای اسلامی صادر نموده، تا امت مسلمان با دنباله‌روی از آن بطور عملی اسلام را از یاد ببرند، و لذا مشاهده می‌کنیم که در حال حاضر یک جوان مسلمان نمی‌داند، اصولاً اسلام نظام اقتصادی دارد یا خیر؟ چه اینکه از روز نخست جز فرهنگ وارداتی شرق و غرب چیزی نشنیده و حتی در دانشگاههای کشورهای اسلامی اقتصاد سرمایه‌داری و کمونیستی تدریس می‌شود، و از اقتصاد اسلامی خبری نیست. ((اسلام با گسترش آزادیها، جلوگیری از افزایش دستگاہ و افراد حکومتی و باقرار دادن بیت المال.. توانست از نظر اقتصادی سطح مردم را بالا ببرد، و به همین جهت اقتصاد اسلامی بهترین انواع اقتصاد است.. نه مانند اقتصاد سرمایه‌داری که تقسیم ثروت در آن ظالمانه و ناموزون است، و نه مثل اقتصاد کمونیستی که حتی نیازمندیهای اولیه انسان را هم نمی‌تواند تأمین کند)) (هكذا الاسلام - نوشته آیت‌الله شیرازی ص ۸۰). اسلام مکتبی است کامل و پاسخگوی تمام نیازهای انسان و به همین جهت از نظر اقتصادی دارای سیستم اقتصادی مستقلی است که به هیچ مکتبی وابسته نیست و خطوط آن بوسیله قرآن و سنت بیان شده است. قبلاً کتاب (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) نوشته حضرت آیه الله



العظمی سید محمد شیرازی را از زبان عربی به فارسی ترجمه نموده که در آن خطوط اصلی اقتصادهای جهانی مورد بررسی قرار گرفت، و کتاب حاضر (الاقتصاد للجمع) کتابی است عمیق و علمی، و در عین حال سلیس و جالب و با سبک خیلی ساده و روان به رشته تحریر در آمده... امید است مورد رضای خاطر مبارک امام زمان حجة ابن الحسن (ارواحنا فداه) قرار گیرد. محمد باقر فالی

## مقدمه مؤلف

### مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمین.. والصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی أعدائهم الی یوم الدین. (اقتصاد برای همه) کوشش مختصری برای شرح قسمتی از جنبه‌های اقتصادی که در جهان به آن مواجهیم، خواه در جهان غرب به پیشتازی آمریکا، با جهان شرق به سرکردگی شوروی و یا جهان سوم.. که سهمی از این و نصیبی از آن قسمتش شده، و با این کوشش می‌خواهیم نظری بر اقتصاد اسلامی و نظری بر اقتصاد توزیعی - که عده‌ای از روشنفکران به آن دعوت می‌کنند - بیفکنیم. این کتاب راهنمای ساده‌ای است، برای این جنبه مهم از زندگی انسان، از خداوند متعال مسئلت داریم که آن را قرین رضای خویش نموده، و برای کسانی که خواهان راه مستقیم‌اند تبصره‌ای قرار دهد و هوالموفق المستعان. محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

## اقتصاد اسلامی

### اقتصاد اسلامی

دارائی را میان فرد و جامعه مشترک قرار داده، و انسان را در تحصیل ثروت، و چگونگی خرج آن با رعایت چند شرط آزاد می‌داند. ۱- تحصیل ثروت از حرام نباشد. ۲- صرف آن در راه حرام نباشد. ۳- فرصتهای مناسب برای تحصیل ثروت را همه دارا باشند. ۴- کسی که ثروت به دست می‌آورد باید حق خدا را پردازد که در این صورت نه فقری می‌ماند.. نه فقیری و نه نیازمندی خاص یا عامی که به تأخیر افتاده باشد. با رعایت شرایط فوق.. اگر انسانی دارائی زیاد و تجارتهای مختلف در شرق و غرب زمین هم داشته باشد، هیچ مانعی ندارد (اخیرا فتواتی از حضرت آیت... العظمی نایب‌الامام خمینی صادر شد مبنی بر اینکه برای مالکیت در اسلام محدودیتی نیست، بنا بر این اگر کسی شرایط اسلام را مراعات کند برای مالکیتش محدودیتی نخواهد بود). همچنین جامعه (که عبارت دیگری از دولت است) حق تحصیل ثروت را دارد، و دارائی دولت هم در مصالح اجتماعی مانند بنای مدارس و بیمارستانها، ساختن راهها و شهرسازی، تأسیس کارخانه و کارگاهها مبارزه با فقر، بیماری، جهل و هرج و مرج و پیشبرد ملت و مملکت مصرف می‌شود و تفاوت نمی‌کند که اجتماع (دولت) ثروت را.. از تجارت به دست آورد یا از حقوق خدا مانند (خمس و زکات)، یا از تسلط بر مباحات و یا از راههای دیگر، و اموال دولت هم مشروط است به همان چهار شرطی که در ثروت فرد گذشت. و کار اساسی دولت - از نظر اسلام - برقراری عدالت، حفظ فرصتهای مناسب و یکنواخت برای همه و نگهداری زمین و منافع آن برای همه نسلها، پس نسل معاصر حق ندارد طوری از ذخیره‌های زمین استفاده کند که در اثر آن نسلهای آینده در فقر و عقب افتادگی بسر برند، که این کار فساد است، و خداوند فساد را دوست ندارد و همچنین اضرار به دیگران می‌باشد که جایز نیست. دیگر از کارهای مهم دولت عبارت است از: پشتیبانی از آزادیهای عمومی و خصوصی.. به نحوی که نه آزادی فرد به آزادی

اجتماع تجاوز کند و نه بالعکس. و از نظر اسلام زمین ملک است برای خدا و برای هرکس که آن را احیاء کند (هرکس که زمین بایری را احیاء کند، مالک آن است) بشرطی که فرصتها را از دیگران نگیرد و با دارائی خویش فساد نکند و از دادن حق خدا امتناع نورد. و پس از رعایت این شرایط مانعی نیست که زمین احیاء شده خیلی وسیع و بزرگ هم باشد.. چنانکه اسلام از اینکه منابع ثروت عمومی.. خواه طبیعی مانند جنگلها و غیره، و خواه غیر طبیعی مانند کارخانجات و غیره، با رعایت شرایط گذشته، بدست فرد یا دولت باشد، جلوگیری نمی کند، پس (اگر کسی از مسلمانان به چیزی سبقت گرفت، حق بیشتری در آن دارد) و (خداوند آنچه را در زمین است برای شما انسانها آفرید) و (خداوند خرید و فروش را حلال کرده) و (تجارت با رضایت طرفین - جایز است) و (به عقود وفادار باشد). و لذا از دیدگاه اسلام: تجارت، اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقات احیای زمینهای بایر، هبه، عاریه، قرض، مالکیت فردی، مالکیت دولت، وقف و صدقه همه صحیح است، چنانکه: خمس، زکات خراج مقاسمه، جزیه و غیر آن واجب می باشد. و از نظر اسلام: مصادره اموال و آزادیها، غصب، ربا، احتکار، غش، از بین بردن فرصتهای مناسب و ممانعت از پرداخت حقوق خدا و مردم.. هیچکدام جایز نیست، و لذا در اسلام: فقر، فقیر، نیازمندی عقب افتاده، انحصارطلبی، استعمار، استثمار، کمونیسم، سرمایه داری سوسیالیسم، نظام توزیعی، ملی کردن - بمعنی امروزی -، بازی در نرخ بازارها و زیان رساندن بوسیله ثروت بربک فرد یا بر غیر (خواه آن غیر دولت باشد یا فرد، معاصر باشد یا آینده در نسلهای بعد) هیچکدام از اینها پیش نمی آید.

## ثروت

### ثروت

ثروت در مقابل پنج چیز است: ۱- کار حلال.. پس کسی که - از نظر شرع اسلام - کار حلالی انجام داد، در مقابل کارش حق تحصیل ثروت را پیدا می کند مانند بنا، نجار کارگر، کشاورز و غیره، ولی مقابل کار حرام مثل رقص، فساد، غناء و مانند آن مزدی نیست. ۲- اشیاء ملموس خارجی.. مثلا اگر دو نفر در جنگلی مشغول کار باشند که یکی برای تولید چوب سقفها و درها درختها را قطع کرده و می فروشد و پولش را برابر (تخته چوب باضافه کار) دریافت می کند و دیگری به کار بنائی مشغول شده و در مقابل (کار تنها) اجرت دریافت می کند، شکی نیست که کارگر اولی از دومی در آمد بیشتری خواهد داشت، و آن زیادی تنها در برابر کارش نیست بلکه برابر (تخته) ای است که تهیه نموده، در این صورت بخشی از ثروت برابر اعیان و مواد خارجی می شود. و این قول که باید آن هردو نفر در اجرت باهم مساوی باشند خلاف است، چنانکه اگر کسی بگوید که تخته اصالتا ارزش ندارد، و تهیه کننده آن فقط اجرت کارش را می تواند بستاند خلاف امور بدیهی می باشد. ۳- ابزار کار.. اگر دو نفر با دستمزدی روزانه معادل یک دینار برای هر کدام مشغول کار شدند، و یکی از آنان از میوه های جنگل تغذیه نمود، و با یک دینار دستمزدش تیشه ای ساخت، و دیگری با یک دینار نان و گوشت خرید و آنها را مصرف کرد، اولی حق دارد که تیشه اش را مثلا روزی یک درهم اجاره دهد، که در آینده اولی روزانه یک درهم خواهد داشت، و دیگری فقط یک دینار، و این درهمهای اضافی مقابل (ابزار کار) است، گرچه خود ابزار هم از کار تولید شده باشد که به آن کار متراکم (انباشته شده) گفته می شود. ۴- فکر.. زیرا مدیر کارخانه، پزشک و مهندس، مقابل فکرشان دستمزد می ستانند، نه مقابل کار بدنیشان، پس فکر سهمی از مزد را به دنبال دارد، گرچه خود فکر هم در معنی عام کار نوعی کار است. ۵- روابط اجتماعی، مثلا- اگر دو نفر از دسترنج خویش نفری یک دینار به دست آوردند، و یکی از آنان دوستش را میهمان کرد، و یک دینار خود را برایش خرج نمود تا غذا آماده کند، و دیگری هم آن غذا را مصرف نمود، و میهمان با یک دینار خود تیشه ای ساخت، و آن را روزانه یک درهم اجاره داد، از فردا روزی یک دینار و یک

درهم به دست می‌آورد، در حالیکه دوستش فقط یک دینار خواهد داشت، پس اگر این درهمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعی می‌باشد، پس اگر این درهمها جمع شد، مقابل رابطه اجتماعی می‌باشد، نه قابل کاری که انجام داده. پس این قاعده که (پول فقط در مقابل کار است) و مقصود از کار کار بدنی است که در (کارگر و کشاورز) محدود می‌شود، هیچ اساس عقلی و منطقی نداشته، چنانکه دین و شرع هم آن را رد می‌کند. وانگهی چون ضررهای نظامهای چهارگانه اقتصادی در جهان امروز را اعم از (سرمایه‌داری، سوسیالیسم، کمونیسم و اقتصاد توزیعی) سابقا در کتابی (کتاب مزبور (الاقتصاد الاسلامی المقارن) است که بنام (نگاهی به مکتبهای اقتصادی) ترجمه شده است (مترجم)) ذکر کردیم، نیازی نیست که آنان را در این کتاب تکرار نمایم، چنانکه در کتاب (الفقه: الاقتصاد) در باره اقتصاد اسلامی و اقتصادهای دیگر به تفصیل سخن گفتیم، و اینجا برای آنچه از نبود اقتصاد اسلامی ذکر کردیم نیازی به استدلال نیست، چون تفصیل خطوط عرض آن گذشت.

## علم اقتصاد

### اقتصاد

خداوند متعال از بدو پیدایش انسان روی زمین سعی و کوشش همیشگی را راهی برای زندگیش قرار داده، و در قرآن کریم می‌فرماید: ((فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون)) - روی زمین به وجود آمده، و می‌میرید، سپس از همان خاک به وجود آمده، و دوباره زنده می‌شوید. (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) - ای انسان تو در حال جهاد و حرکت به سوی پروردگارت هستی، پس به او خواهی رسید. - خداوند متعال آدم علیه‌السلام را از خاک آفرید (خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون). پس گفته داروین که اصل انسان سلول زنده‌ای بوده، و بعد تکامل یافته.. تا اینکه شکل میمون و سپس به صورت انسان در آمده درست نیست، و دلایل علمی برخلاف تئوری او نظر داده‌اند. بلکه انسان و فرهنگ انسانی باهم آفریده شده‌اند، به دلیل آیه قرآن (و خداوند تمام اسمها را به آدم تعلیم نمود)، پس تئوری کسانی که قائل به (انسان اولیه) ای که در غارها زندگی می‌کرده، و از گوشت شکار مصرف می‌کرده.. تا آخر آنچه می‌گویند، صحیح نیست، چون دلیل بر آنها اقامه نشده، و صرف تئوری می‌باشد. انسان اول خلیفه خدا روی زمین بود، و از روز اول هدفش تأمین خواسته‌های روحی و جسمی خویش بود، که مشغول کشاورزی و تهیه لباس و مسکن شد، همان طوری که از نخستین روز خدای آفریننده را پرستش نمود، و فکرش را به کار انداخت تا به تکامل برسد، و در این دنیا به راحتی و آسایش زندگی کند، سپس به بهشتی برود که عرضه آن آسمانها و زمین است، که در آن سعادت بدنی و سعادت روحیش را خواهد یافت، (و رضوان فی الله اکبر) - و رضایتی که خدا از او دارد بزرگتر است. - انسان برای تأمین زندگیش دو نوع کار برگزیده: (اول) استفاده مباشر از طبیعت: صید ماهیها، پرندگان و حیوانات زمینی استفاده از میوه جنگلها و غیره. و (دوم) کارهای تولیدی مثل: ساختن خانه، پارچه بافی، خشک کردن میوه‌ها برای استفاده همیشگی دامداری، تجارت، آهنگری و غیره.. و چون انسان طبیعتا شهرنشین است، نمی‌تواند نیازهای خود را به تنهایی برآورده، و طبیعتا انسی است، زیرا به مونس از هم‌نوعانش نیاز دارد، و چون این امور خود بخود و بدون هیچ ضابطه‌ای آماده نمی‌شود، خداوند متعال از اولین روز پیدایش انسان بروی زمین قانونهایی برای امور مختلف بشر وضع و تشریح نمود، مثل قوانین: معاملات، جزائی، خانوادگی و غیر از آن قرآن کریم می‌فرماید: (من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل أنه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا - باین علت نوشتیم بر بنی اسرائیل: کسی که نفس بی‌گناهی را کشت مثل کسی است که تمام مردم را کشته -، یعنی نوشتن حکم جنایت از اولین روزی بود که قاییل هابیل را کشت، و غیر از آن از دلایلهای شرعی وارد شده‌ای که دلالت دارند احکام

خداوند از اولین روز پیدایش آدم علیه‌السلام روی زمین وضع شده است. و در ضمن آن احکام معاملات بود، چون کسی که گوشت تولید می‌کند نیاز به کسی دارد که گندم تولید نماید، و بالعکس و کسی که پارچه تولید می‌کند نیاز به کسی دارد که خانه‌اش را بسازد، و بالعکس و به همین ترتیب همه به هم نیازمندند. پس (علم اقتصاد) عبارت است از: ۱- شناخت روابط اقتصادی میان مردم، خواه آن روابط روابط صحیح باشد، مثل شراکت یا فاسد مثل روابط در نظام کمونیسم و سرمایه‌داری. ۲- شناخت چگونگی عرضه و تقاضا، چگونگی تولید، چگونگی رشد اقتصادی و غیره. ۳- شناخت مسائل پولی، از قبیل تورم، بورس، مسائل بانکی و غیره. و خلاصه آنچه مربوط می‌شود به امور مالی، اعم از روابط خارجی، یا قوانین طبیعی حاکم بر آن و یا ضوابطی که از سوی مکتبهای اقتصادی برای روابط خارجی در نظر گرفته شده و مسائلی از این قبیل (علم اقتصاد) را تشکیل می‌دهد. و تقسیم اقتصاد به (اقتصاد سیاسی)، (علم اقتصاد)، (مکتب اقتصادی) و غیره.. اهمیتی ندارد، زیرا همه اینها از قبیل (سبب) یا (مسبب) یا (فرعی جدا شده از قاعده کلی) و یا مانند اینهاست، که هر علمی را می‌توان به چند اعتبار و مزیت و خصوصیت چنین تقسیم نمود.

## دوره های تاریخ از نظر مارکس

دوره های تاریخ از نظر مارکس

مارکس و پیروانش اقتصاد را به چهار دوره تاریخی تقسیم نموده‌اند: اول - دوره جامعه‌های اولیه.. که افراد یک قبیله در نظافت غار نصب چادرها، صید حیوانات و چیدن میوه‌ها باهم همکاری می‌کردند و سپس در بهره‌برداری باهم مساوی بودند و هرچه بدست آمده بود بر همه توزیع می‌شد، در نتیجه... نه مالک، نه حاکم، نه ارباب نه استثمارکننده و نه بی‌کاری بود، و این همان (کمونیسم) اولیه است. دوم - دوره بردگی.. که هرچند نفری برای یک فرد کار می‌کردند، و همگی طوری برده‌اش بوده که به دلخواه خویش در آنان تصرف می‌کرد، و از نتیجه کار و کوشش آنها بهره‌مند می‌شد، بردگان همانند زحمتکشانی بودند که جز لقمه‌نانی - که گرسنگی آنها را سد کند - و کهنه جامه‌ای - که بدن آنها را بپوشاند - نداشتند آنان نسبت به (مالکانشان) مثل گاو میش شیردهی بودند که صاحبش برای استفاده خویش آن را می‌دوشت، و به آن گاو میش چیزی نمی‌دهد مگر به اندازه‌ای که به وی شیر داده و استفاده برساند. سوم - دوره (اربابان و رعیتها).. که در این مرحله رعیتها آزاد بودند، ولی برای کارفرما یا مالک زمین به عنوان اجیر کار می‌کردند و در نتیجه.. قسمتی از دسترنجشان را دریافت می‌کردند، و بقیه در کیسه (کارفرما و زمیندار) می‌رفت که از آنان به اصطلاح (فئودال) تعبیر می‌کنند. چهارم - دوره (سرمایه‌داری).. که در آن صنایع و کارخانجات سنگین بوجود آمد و رابطه میان سرمایه‌دار و کارگران و کشاورزان چنین شد که برابر اجرت و نسبت معینی از سود نزد همان سرمایه‌دار کار می‌کردند. و در نتیجه.. سرمایه و کارخانه و زمین و قسمت اعظم سود راجع به سرمایه‌دار، و مقدار کمی از سود هم به کارگران و کشاورزان تعلق می‌گرفت. پنجم - پس از بیان این دوره‌ها، مارکس و پیروانش می‌گویند که اکنون لازم است به (کمونیسم) اولیه باز گردیم.. به نحوی که همگی در کار و به دست آوردن سود باهم مساوی باشند، و دولت به منظور تهیه کار برای همه و پخش سود بطور مساوی در میانشان باید ناظر باشد و کسی حق ندارد مثل سرمایه‌داری که محصول کار کارگران را می‌ستاند از نتیجه کار دیگران بهره‌برد. ولی نظریه مارکس به چند دلیل مردود است زیرا: - اولاً - دلیلی بر وجود مرتب دوره‌های چهارگانه مزبور، و بر (انسانهای نخستین) - بر حسب نظریه مارکس - در دست نیست. بلکه دلایل موجود از این حکایت می‌کند که (انسان و فرهنگ و تمدن باهم بوجود آمده‌اند) وانگهی مرحله‌های بردگی فئودالی و سرمایه‌داری در عرض هم بوده، و همزمان تا امروز وجود دارند.. بنا بر این چگونه در طول هم قرار گرفته و مرحله‌ای و دوره‌ای بوده‌اند؟ ثانیاً - مارکس: بردگی، فئودالیسم و سرمایه‌داری را به اعتبار دوره‌های

تاریخی ای که باید وجود داشته باشند پذیرفته، و معتقد بود که هر مرحله‌ای ضروری و مقدمه مرحله گذشته می‌باشد، و این با عقل و منطق مخالف است، و آیا بردگی کشیدن انسان و بر خورداری از نتیجه کارش، گرچه در تاریکترین دوره هم باشد صحیح و منطقی است. ثالثاً - کمونیسمی را که مارکس بنا نهاد دو نتیجه داشت: ۱ - باز گرداندن دیکتاتوری نزد طبقه حاکمه به بدترین نوعش. ۲ - دولت را یک سرمایه‌دار بزرگی قرار داد، که سلاح و ثروت را منحصرآ بدست گرفت و در آن هنگام وای به حال ملت زیرا سرمایه‌داری غربی - گرچه بخودی خود اشتباهی بزرگ است - ولی به این اندازه اشتباه نیست، چون اگر سرمایه‌دار ظلم کند، می‌توان به قدرت (حکومت) متوسل شده و از او شکایت نمود، ولی در کمونیسم.. اگر سرمایه‌دار (دولت ظلم کرد، نزد چه کسی می‌توان شکایت نمود؟. رابعاً - مارکس و پیروانش مذهب خود را بر (الغای مالکیت فردی) بنا نهاده‌اند، بنا بر این کسی حق ندارد که پول و قدرت را استخدام کند، و هر دو مطلب اشتباه می‌باشد. می‌پرسیم: چرا مالکیت فردی منع می‌شود؟ آیا به آن دلیل که ظلم است؟ در این صورت باید از ظلم پیشگیری نمود، نه از مالکیت فردی چون آشکار است که بین این دو تلازمی نیست. و یا منع مالکیت فردی برای این است که کارفرما حاصل بهره کارگر را می‌خورد؟ که این هم کلیت ندارد، چون سابقاً گفتیم که (ثروت مقابل کار تنها نیست) بلکه قسمتی از آن مقابل کار بدنی خویش حقی داشته باشد چه اشکالی پیش می‌آید؟ البته با ملاحظه اینکه به یکدیگر ظلم نکنند، خداوند متعال می‌فرماید (لا تظلمون ولا تظلمون) - نه ظلم کنید و نه به شما ظلم شود. پس لازم است: - الف - پول را مقابل امور پنجگانه‌ای که گذشت قرار دهیم نه مقابل کار تنها. ب - مالکیت فردی را مباح و بدون اشکال بدانیم. ج - از ظلم جلوگیری نمایم. که تمام اینها را اسلام مقرر کرده.. نه مارکس و پیروانش، که نه دلیلی از عقل و منطق و نه دلیلی از تاریخ دارند.

## بردگی

### بردگی

سؤال: چگونه اسلام بردگی را مباح کرد؟ جواب: جنگهای اسلامی که هدفی نداشتند جز اینکه: یک - مردم را از خرافات و عقاید فاسد نجات بخشند. (و واضح است که خرافات را ظلم و ستم، و عقیده منحرف را کار فاسد دنبال می‌کند). دو - ستم‌دیدگان را از ستمگران رهائی بخشند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: (و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین) - شما را چه می‌شود که در راه خدا و برای نجات مستضعفین مبارزه نمی‌کنید. این جنگها اگر با پیروزی اسلام خاتمه یافت، و اسلام از افراد دشمن عده‌ای را اسیر کرد، حاکم شرع اسلام مخیر است بین اینکه: ۱ - بر اسیران منت نهاده.. و آزادشان نماید. ۲ - در برابر مالیاتی به عنوان (فدیه) آنان را آزاد کند. ۳ - برای مدت زمانی بر حسب صلاحدید خود زندانشان کند. ۴ - اگر اسیر فاسد و مفسد بود او را بکشد. ۵ - اسیر را برده کند، به این نحو که اسیران را بین عده‌ای از مردم پخش کرده، تا از شر تجمع دوباره، و توطئه‌شان علیه دولت و ملت اسلام ایمن باشد، و بدین وسیله اسلام به اسیران، آزادی محدودی در چهارچوب مراقبت مولی (أرباب) عطا می‌کند. و کدام بهتر است.. کشتن اسیر یا بردگیش؟ و اگر جهان امروز کشتن اسیران جنگی را مباح می‌داند، آیا از رحمت خدا نیست که بجای قتل، جزائی سبکتر برای آنان نهاد؟ اضافه بر این.. اگر کفار بر مسلمانان پیروز می‌شدند، آنان را برده می‌ساختند پس اسلام هم حق داشت اگر بر آنان پیروز می‌شد به صورت برده از آن استفاده کند، و همانطوری که اگر کسی خواهان کشتن تو می‌باشد حق داری او را بکشی، کسی که خواهان اسارت توست می‌توانی اسیرش نمائی. اما چرا اسلام نسل برده را برده می‌داند - در حالیکه بی گناه است -؟ این برای حفظ رقابت آربابها است تا این فرزندان از نو جمع نشوند و انتقام پدرانشان را بگیرند، چون فکر کردن فرزندان

در گرفتن انتقام پدران.. موضوعی طبیعی در ذات انسانها است. به همین علت قانون جهان امروز پس از هر جنگی احتیاطاتی قرار داده.. که آن احتیاطات اگر خیلی با خشونت نباشد، دست کمی از بردگی اسلامی (در چهارچوب صحیحش) ندارد.

## کمونیسم ساقط میشود

کمونیسم ساقط میشود

کمونیسم جهانی در حال سقوط است، و بیش از ۱۰ سال از بقای عمر آن پیش‌بینی نمی‌شود، چون اضافه بر اینکه کمونیسم عملاً قابل پیاده شدن نیست، و ۶۰ سال از عمر آن گذشته، و دارای همه امکانات هم بوده، و ظاهر شد که رویاهای مارکس، و انگلیس بیش از یک خیال تو خالی مثالی نبوده.. اضافه بر تمام اینها نمی‌تواند برای اثبات صلاحیتش در ایستادن روی پای خویش (ولو برای مدت کوتاهی) حتی یک دلیل هم اقامه کند. اما اینکه قابل پیاده شدن نبوده، چون آشکار است که مارکس به (نبودن دولت) (نبودن مالکیت فردی)، (مشاع بودن زنان)، (بی‌دینی) (نبودن اخلاق)، (مساوات)، (مبارزه با ربا و استثمار)، (پیاده شدن کمونیسم در کشورهای صنعتی) و بالاخره (اتحاد تمام کمونیستها) فریاد می‌زد و این مطالب در نوشته جات مارکس، انگلیس، لنین و دیگر رهبران این مکتب دیده می‌شود، و این هم آشکار است که کمونیسم در (شوروی) که مادر تمام نظامهای کمونیستی جهان بود، برخلاف نظر مارکس (دولت تشکیل داد)، (تا حدودی مالکیت فردی را مباح ساخت)، (با نظام خانواده موافقت نمود)، (اجازه برپائی مراسم دینی و مذهبی را داد - گرچه در شرایط خیلی محدود -)، (به اخلاق احترام نهاد)، (مساوات را نتوانست به مرحله اجرا در آورد، چون اعضای حزب کمونیست به حدی مرفه‌اند که حتی سرمایه‌داری آمریکا آن را در خواب نمی‌بیند، در حالیکه کارگر و کشاورز غیر کمونیست زندگی بدتر از حیوانات دارد) و بالاخره می‌بینیم که شوروی (ربا و استثمار را در اولین قسمت کارهای دولت قرار داد) - چنانکه می‌توان اینها و بیش از اینها را در کتابها و نوشته‌جات (خروشچف) و غیره دید. و کمونیسم متکی به سرنیزه.. در عقب افتاده‌ترین کشورها (شوروی) پیاده شده، و در کشورهای صنعتی به هیچ وجه پیاده نشد، و بین خود کمونیستها چه داخلی و چه خارجی اختلاف افتاد، تا آنجائی که عده‌ای عده دیگر را کشتند، و جنگ سرد و گرم میان خود دولتهای باصطلاح کمونیستی از جنگ آنان با دولتهای دیگر بیشتر است. و اینکه نمی‌توانند حتی یک دلیل هم اقامه کنند، روشن است چون ثابت شده که (مادیت تاریخی)، (دیالکتیک) و (اینکه پول برابر کار تنهاست) ناتمام و ناقص بوده و دانشمندان و نویسندگان هم در تمام این نظریه‌ها از مارکس انتقاد نموده و آن اشکالات تاکنون از سوی مارکسیستها بی‌جواب مانده است. و اینکه کمونیسم بر لبه پرتگاه و در حال سقوط است، زیرا: اولاً - دولت باقی نمی‌ماند مگر آنکه متکی به یک (ایدئولوژی) باشد، و اگر آن ایدئولوژی سقوط کرد، دولت هم سقوط می‌کند، و ایدئولوژی کمونیسم سقوط کرده، چون دلایل محکمی بر مبادی آن خط بطلان کشیده و بعد از آن جز سقوط دولت انتظار نمی‌رود. ثانیاً - وضع داخلی کشورهای کمونیستی را غبار غلیظی از فقر و انواع مختلف ظلم و ستم فرا گرفته، به طوری که جهان بشریت در طول تاریخش تا کنون مانند آن را ندیده، و خیلی آشکار است که سلاح و وحشت افکنی به دست ستمگران ادامه نمی‌یابد.. و در مثالها آمده که (زور دوامی ندارد). و فیلسوفان گفته‌اند: (با سرنیزه می‌توان همه چیز ساخت ولی نمی‌توان روی آن نشست) و در حال حاضر وضع داخلی کشورهای کمونیستی مانند دیگری است که می‌جوشد، بطوری که صاحب‌نظران عمر طولانی‌ای برای کمونیسم پیش‌بینی نمی‌کنند، و هرچه کمونیسم برابر سرمایه‌داری عقب نشینی کند، چنانکه (یوگسلاوی)، (شوروی) و (چین) عقب نشینی کردند، اثری بر ابعاد خاتمه حتمی کمونیسم نمی‌گذارد، چون این مکتب بیش از افسانه‌ای نیست، که بشر مدتی از تاریخش را که تاریکتر از هر تاریخ گذشته‌ایست گرفتار آن شد. و تاریخ بر عدم صلاحیت بقای

این مکتب دلالت می‌کند، و اگر کمک (صهیونیسم و انگلستان) به کمونیسم در بدو پدیداری آن در کودتای اکتبر نبود، این مکتب استقامتی نداشت.. چنانکه اگر کمک رسانی (متفقین) در جنگ جهانی دوم نبود، سقوط می‌کرد، و همچنین اگر کمک آمریکا بوسیله (مواد غذایی و تکنولوژی و غیره) نبود، کمونیسم حتی یکسال هم پایداری نمی‌کرد. و آیا می‌شود که انگلستان، آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی به کمونیسم کمک کند، و این مکتب دشمن با سرمایه‌داری باشد؟! آری.. اما راجع به آمریکا.. چون شوروی بهترین بازار مصرفی برای آن است و مگر سرمایه‌دار جز گرمی بازار چیزی می‌خواهد؟ اما انگلستان.. چون از نظر (نیروی انسانی و منابع ثروت) در تنگنا قرار گرفته، میبایست در جهان تفرقه بیفکند تا بتواند به زندگی خویش ادامه دهد، و در برخورد میان کمونیسم و سرمایه‌داری بهترین تفرقه افکنی جهانی است، که انگلستان پشت پرده آن اختفا کرده ولی در سایه‌اش براحتی زندگی می‌کند. و اما صهیونیسم، چون توانست از مکتب کمونیسم دیوی ترسناک ساخته، تا دولت خود را بر آن بنا نموده، کارخانه‌های اسلحه‌اش را بکار اندازد، و با فرستادن خبره‌گانش به کشورهای سرمایه‌داری، که در برابر اجرتی با کمونیسم مبارزه کنند، توانست جهان را استثمار کند، و با اندکی ملاحظه مشاهده می‌شود: بذر کمونیسم در خاورمیانه به دست صهیونیستها افشاند شد (به طوری که در کتابهای مربوط به این مطلب ذکر شده).. لذا برای جهان آشکار شد چگونه شوروی دومین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. و تا امروز (شوروی) اسرائیل را (با مغزهای خبره و اندیشمند) کمک می‌کند، و در برابر آن آمریکا هم با (ثروت) به اسرائیل کمک می‌نماید. آری.. کمونیسم جهانی به زودی سقوط می‌کند، چون انحرافش ظاهر شده، و اسباب بقای آن هم رو به تمامی گذاشته، چنانکه قبلا هم زمانی در یونان ظهور پیدا کرد و ساقط شد، و در ایران هم با قیام مزدک ظهور نمود و ساقط شد، و سپس در کشورهای اسلامی در دوران قرامطه) ظاهر شد و دیری نپایید که رو به نابودی گذاشت.

## سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

### سرمایه داری غربی و مالکیت فردی

بین مالکیت فردی و سرمایه‌داری به معنی غربی آن تفاوت هست. زیرا مالکیت فردی غریزه‌ای است انسانی که نمی‌توان آن را از انسان دور ساخت، چنانکه دین، اخلاق، خانواده و دولت همین حکم را دارند، مثلا، دین فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (بطور بدیهی هر معلولی نیاز به علت دارد) و اخلاق فطری بوده و بازگشتش به این اصل است که (نیکی، خوب و بدی، زشت می‌باشد) و خانواده هم فطری است که به این اصل باز می‌گردد (روان انسان بیش از بدنش نیاز به آرامش دارد) و بالاخره دولت هم جزو فطریات است که به اصل (نیاز جامعه به کسی که آن را نظم بدهد) باز می‌گردد. اما سرمایه‌داری به معنای غربی.. جزیک بیماری جهانی نیست، که انسانها هنگام غفلت اندیشمندان دچار آن شده‌اند، و باید این بیماری، چه در حال و چه در آینده نابود گردد.. چون زائیده خود خواهی و طمعکاری و ظهور حالتهای حیوانی، و توحش در انسان می‌باشد، حال آنکه پیامبران و مصلحین هزاران سال پیش.. با زمام عقل و فضیلت آن را مقید ساخته‌اند. و کسی که مالکیت فردی را - به عنوان منشأ سرمایه‌داری غربی - نادرست می‌داند، مانند کسی است که قتل انسان را به علت سردردی که عارضش شده واجب بدانند. مالکیت فردی باید از برجسبهای سرمایه‌داری پاک شود، مانند: (استثمار)، (استعمار)، (ساختن سلاحهای خطرناک)، (اسراف و تبذیر)، (تبلیغات گمراه کننده) و (تقسیم جامعه به طبقات جدا از هم با دادن سرمایه به دست یک گروه معدودی، و محرومیت اکثریت حتی از ضروریات زندگی.. مانند پوشاک، غذا، مسکن و دارو). و این نوع سرمایه‌داری را آمریکا و کشورهای سرمایه‌دار غربی به شکل خیلی افراطی به وجود آورده، چون پول را به دست سرمایه‌داران سپردند، و همچنین شوروی و کشورهای کمونیسم به شکل

افراطی تر بوجود آورده، چون پول را به دست دولت سپردند.. و کمونیستها به این دلیل افراطی تر بودند چون کارشان سبب شد تا تمامی افراد ملت: (یک) لقمه‌ای هم برای ادامه زندگی از خود نداشته باشند، مگر آنکه گندم از آمریکا وارد شود. (دو) به هیچ علم و دانشی دسترسی نداشته باشند مگر آنکه (تکنولوژی) از کشورهای غربی برایشان وارد شود. (سه) حتی نسیم سبکی هم از آزادی به مشام ملت نرسد. و لذا آنچه پیشبینی می‌شود این است که (سرمایه‌داری غربی) دور یا نزدیک از هم خواهد پاشید، تا اعتدال و استقامت پولی جانشینش گردد به طوری که مالکیت برای انسان صلاحیت داشته باشد، و هدف از مالکیت، انسان و رشد او باشد - چنانکه اسلام آن را مقرر کرده - نه اینکه هدف از بقای انسان مالکیت و مانند آن باشد.. چنانکه سرمایه‌داری منحرف آن را مقرر نموده است. وانگهی.. باید به دو اشتباه که گروهی از مردم برای فرار از جهنم کمونیسیم و سرمایه‌داری دچار آن شده‌اند اشاره کرد: اول - سوسیالیسم: چون عده‌ای مدعیند که اگر منابع ثروت عمومی اختصاص به دولت یابد، مشکل اقتصاد حل خواهد شد، در حالیکه این کار مشکل را حل نمی‌کند، مثلاً انگلستان سوسیالیستی در تمام بدبختیها مانند آمریکای سرمایه‌دار است، بله در کثرت مشکلات و قلت آنها تفاوت هست، ولی چنین تفاوتی نمی‌تواند مشکل را حل کند. دوم - اشتباه دوم را هواداران اقتصاد توزیعی مرتکب شده‌اند، که مدعیند اگر دولت ناظر باشد تا هر کسی سودهای کارش را به دست آورد مشکلات حل خواهد شد، در حالیکه این تئوری خیالی بیش نیست، درست مانند همان خیالی بودن کمونیسیم، چون مکتب توزیعی از دو امر اساسی چشم پوشی نموده: یکم): تفاوت در قابلیتها و تواناییهای انسان.. که موجب می‌شود به سبب آن عمل و اجرت او با دیگران متفاوت شده و حالت اداریش نیز تفاوت پیدا کند، که بعضی مدیر و گروهی زیر دست مدیر می‌شوند و این حالت نمی‌گذارد که جامعه تبدیل به یک طبقه شود، چنانکه تعبیر کرده‌اند از آن به (جامعه بی طبقه توحیدی) و قرآن حکیم به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید (خداوند عده‌ای از شما را در رزق و روزی بر عده دیگر ترجیح داده) و در آیه‌های دیگر واژه (درجات) را بکار برده.. و در باره پیامبران می‌فرماید: (عده‌ای از آنان را بر عده دیگر ترجیح دادیم) پس جامعه توحیدی همان (جامعه‌ای است که کفایتها و قابلیتها در آن ملاحظه شود) نه (جامعه بی طبقه) مگر آنکه توانسته باشیم تا انسان را خرد کرده و او را مانند ظرفهائی که از یک ماده واحدی در یک ماشین واحد به یک شکل و یک حجم متحد ساخته می‌شوند، قرارش دهیم. و این کار - حتی در صورت امکان - هم خلاف حکمت است چون: الف - زیبایی تنوع را از بین می‌برد، که تنوع از لطیفترین انواع زیبایی است، و همانطوریکه هر چیزی در جهان متنوع است و زیبایی جهان از آن می‌باشد، انسانها هم چنین‌اند، که در شکلهای و کفایتها باهم اختلاف داشته، و موجب جمال و زیبایی بخصوصی می‌شوند. ب - ندادن حق موجودیت به کفایتهای ممکن، ظلم به آنها و بخل از سوی آفریدگار است، و ظلم و بخل هر دو خلاف حکمت و عقل می‌باشند. و همانطور که نیافریدن و ندادن حق وجود به شیئی بخل و ظلم است، به همین ترتیب.. ندادن حق وجود و نیافریدن برخی اشیاء ممکن (که در خلقت و ایجاد آنها هم معذوری نیست) ظلم می‌باشد. و با این جمله.. (فلسفه خلقت) خلاصه می‌شود که قرآن مجید هم آن را خلاصه کرده و می‌فرماید: (و به این انگیزه است که خداوند آنان را آفرید). (دوم) پول در ازاء (کار) تنها نبوده بلکه در ازاء (پنج چیز) می‌باشد هواداران اقتصاد توزیعی پول را تنها در ازاء کار می‌دانند، و اگر چنین شد، مضاربه، مزارعه و مساقات صحیح نیست، و صاحب کارخانه و زمین زراعتی هم در نظر آنان هیچ نصیبی از بهره ندارد و بنا بر این: ارث، تجارت بهره‌دار، اجاره خانه، اجاره انسان و غیره.. هیچکدام صحیح نیست. نظام توزیعی می‌خواست از نابسامانیهای سرمایه‌داری غربی رهائی یابد و مدعی شد برای این رهائی.. جز با پیاده شدن نظام توزیعی چاره دیگری نیست، حال آنکه این نظام هم مانند کمونیسیم و سوسیالیسم نادرست در آمده. زیرا.. چه اشکال دارد که آزادیها و کفایتها در امور عالی آزاد باشد بشرط اینکه: ۱ - فقر، و نیازمندی عقب افتاده‌ای نباشد. ۲ - هیچکس با بهره برداری از ثمره کار دیگران، به آنان ظلم نکند. ۳ - هیچکس فرصت کار را از دیگران نگیرد - نه در نسل معاصر و نه در نسلهای آینده.. ۴ - اسراف و تبذیر (اسراف عبارت است از خرج با مورد، ولی بیش از احتیاج، و تبذیر یعنی خرج بی مورد (مترجم))، به فساد کشیدن نیروی انسانی و نیروهای طبیعی در کار



نباشد. آزادی در ثروت با در نظر گرفتن شرایط فوق چه مانعی دارد؟ حتی اگر کسی مالک صد خانه، و کارخانه بزرگ، و صد میلیون تومان هم شود، و حال آنکه.. دیگران مانند او نداشته باشند؟ و معنی تفاوت مراتب انسان در داشتن کفایت‌های ذاتی این است که راه برای همه باز باشد، تا کفایتها ظاهر شود، و در غیر این صورت به صاحبان کفایت‌های عالی ظلم می‌شود و همانطور که انسان: الف - حق دارد نبوغ خود را به کار انداخته، و بی‌نهایت دانش کسب کند (که دانش هم پیشرفت و هم قدرت به دنبال دارد). ب - و حق دارد بوسیله کفایت‌هایش آراء مردم را به سوی خود جلب کرده و رئیس شود (که ریاست هم قدرت به دنبال دارد). ج - همانطور هم حق دارد که کفایت‌های خود را بکار انداخته و بیشترین قدر ممکن از ثروت را به دست آورد (چون ثروت هم نوعی قدرت به دنبال دارد). حال اگر گفته شود که: در (بند سوم) حق ندارد ولی در اول و دوم حق دارد، می‌پرسیم که تفاوت میان آنها چیست؟. هواداران سیستم اقتصاد توزیعی پاسخ خواهند داد: (یک) تمرکز ثروت فساد به دنبال دارد، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. (دوم) تمرکز ثروت جز با ظلم به دیگران ممکن نیست، ولی تمرکز دانش و حکومت چنین نیست. اما این دو پاسخ تفاوتی را نشان نمی‌دهد زیرا: اولاً: میان فساد و تمرکز ثروت تلازمی وجود ندارد، چون ثروت مثل سائر چیزهاست.. ممکن است در فساد بکار رود، چنانکه ممکن است در اصلاح هم بکار رود، و علم و حکومت هم چنین است و حال آیا صحیح است که از تمرکز علم یا حکومت جلوگیری شود به این دلیل که موجب فساد می‌شود؟. و اگر سرمایه‌داری غربی را مثال زدند و گفتند: ما مشاهده کردیم: که تمرکز ثروت موجب فساد بوده، و بنا بر این لازم است که از آن جلوگیری شود، پاسخ می‌دهیم که: این مثال با تمرکز حکومت، و تمرکز علم رد می‌شود، چون ما (هم حکومت‌های مفسد) و هم (دانشمند مفسد) را مشاهده نموده‌ایم. پس همینطور که واقعیت فساد در باب تمرکز حکومت و علم منع آن را توجیه نکرده، بلکه منع فساد حکومت و فساد علم را توجیه می‌کند به همین ترتیب واقعیت فساد در باب تمرکز ثروت، ممنوعیت آن را توجیه نکرده بلکه ممنوعیت، فساد ثروت را توجیه می‌کند. ثانیاً: اگر فرصت به اندازه کافی و بطور یکسان برای همه فراهم شود، دیگر ظلمی نخواهد بود، و معامله با کمال اختیار و آزادی انجام می‌گیرد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید (تجاره عن تراض) و آنچه کار فرما و زمیندار به دست می‌آورد، در ازاء (نیروی اداره) و (اجاره زمینی که آن را احیاء کرده) و یا - بطور مثال - کارخانه‌ای که خریده است می‌باشد. - و همانطور که صحیح نیست انتخاب کنندگان رئیس جمهوری به وی بگویند: چرا به تو رأی بدهیم، تا با جمع‌آوری آراء ما قدرتمند شوی؟ چون به آنها پاسخ می‌دهد که: رأی دادن شما.. به مصلحت شما است، زیرا من می‌توانم شما را اداره کنم، پس نتیجه عاید خود شما می‌شود. - و همانطور هم که صحیح نیست استادان به محصل بگویند: به چه مناسبت دانش‌هایمان را به تو بدهیم، تا بوسیله جمع‌آوری دانش ما دانشمند شوی؟ چون پاسخ می‌دهد: که آموزش دادن شما در مصلحت امت است، و با فراگیری دانش از شما من به آنان خدمت خواهم کرد. - به همین ترتیب صحیح نیست که کارگران و کشاورزان به کارخانه‌دار و زمیندار بگویند: چرا زحمت خودمان را به تو بدهیم تا از دسترنج ما ثروتمند شوی؟ چون پاسخ می‌دهد: که جمع‌آوری ثروت در مصلحت امت است، چه اینکه باید سرمایه جمع شود تا بتوان امور مملکت و مردم را اداره کرد. و در حقیقت (ثروتمند)، (رئیس) و (دانشمند) همه خدمتگزار مردم اند گرچه خودشان هم از ثروت و ریاست و کسب علم بهره می‌برند، و اگر یکی از آنان منحرف شد، - بایستی به راه راست هدایتش نمود، نه اینکه گفته شود: دیگر به (رئیس) و (دانشمند) و (ثروتمند) نیاز نیست. و همچنین است اگر گفته شود: نیازی به بیمار و فقیر و نادان نیست در حالیکه باید بیماری و فقر و نادانی را ریشه کن ساخت نه انسانها را. از آنچه در این فصل و فصل سابق گذشت معلوم شد که: هر کدام از نظام‌های اقتصادی (کمونیسم)، (سرمایه‌داری)، (سوسیالیسم) و (توزیعی) برخلاف عقل و منطق است. و تنها نظام مستقیمی را - که عقل و منطق تأییدش می‌کند - همانا نظام اسلامی است، که در فصل اول در باره‌اش سخن گفته شد. و جهان امروز نمی‌تواند به یک اقتصاد صحیح دست یابد، چنانکه به هیچ برنامه صحیحی در هیچکدام از شئون زندگی نمی‌تواند باز گردد، مگر اینکه اسلام را از نظر ایدئولوژی، شریعت و نظام آن بپذیرد.

## بالا بردن سطح اجتماعی

### بالا بردن سطح اجتماعی

بالا بردن سطح اجتماعی دو معنی دارد: ۱- بالا بردن آن از نظر (معنوی) به اینکه سطح افراد جامعه بالا رود، به طوری که هر شخصی دارای معنویات در سطح عالی بشود مانند راستگویی، امانت، تعاون و همکاری، روح فعالیت، مراعات نظم، پاکیزگی، نوع دوستی، کمک به خیر خواهان، علم، ایمان و مانند آن، و این نیاز به یک (سپاه) متشکل از وعاظ و مرشدان و اهل صلاح دارد و جهان با اختلاف روشهایش، این حقیقت را درک نموده، و لذا به این جنبه - که به جنبه روحی موسوم است - اهمیت می‌دهد. به طور مثال: در جهان غرب حدود بیست میلیون روحانی مسیحی راهب راهبه و از این قبیل وجود دارد، که معنویتهای جهان غرب را آنها نگه داشته‌اند - البته معنویتهائی که به نظر آنان معنویت است - و در اتحاد جماهیر شوروی حدود ۱۰ میلیون نفر اعضاء حزب کمونیست شوروی وجود دارند که آنها هستند نگهدارنده معنویتهای جهان مارکسیستی‌اند، گرچه در روسیه به آنان واعظ و یا مرشد گفته نمی‌شود ولی آنان در حقیقت واعظان و دعوت کنندگان و نگهدارندگان مارکسیسم به شمار می‌آیند، چون نظام مارکسیسم برپا نمی‌شود مگر برپایه های ارزشهای مارکسیستی که همانها نگهدارندگان این پایه‌ها می‌باشند. و - مثلاً - در ایران، حدود ربع میلیون روحانی مذهبی وجود دارد که نگهدارنده نظام اسلامی، و دعوت کننده به سوی آن هستند، و آنچه از نظام معنوی اسلام - که آثار آن در روش افراد هم ظاهر است - مشاهده می‌شود، بوسیله همین روحانیون باقی است.. و به همین ترتیب یا نسبتهای متفاوت در سایر کشورهای اسلامی. و این علما و مرشدان در حقیقت نگهدارندگان جامعه‌ها - با در نظر گرفتن اتجاهاست مختللفشان - از لغزش و سقوط می‌باشند، و اگر کشیشان و هم مسلکان آنان را از جهان مسیحیت، و حزب کمونیستی را از روسیه بیرون رانندیم، خواهیم دید که دو بلوک شرق و غرب سقوط پیدا می‌کند، و به همین ترتیب در جهان اسلامی است. و چون این نگهدارندگان نقش پیشوایان جامعه را ایفا می‌کنند هر جامعه‌ای به نگهداری و پرورش و احترام دانشمندان روحانیش اهمیت می‌ورزد، به طوری که سایر افراد ملت این احترام را ندارند. چون قاعده است که می‌گوید (الانفع أرفع) - کسی که بهرمندی بیشتری دارد، ارزشش بیشتر است - . ۲- بالا بردن جامعه از نظر مادی: که باید سطح زندگی به نحوی بالا رود که هریک از افراد جامعه لا- اقل یک خانه مسکونی، کار، خوراک خوب، پوشاک مناسب، وسیله نقلیه و یک همسر وفادار داشته، و همچنین برای مسائلی فرصت داشته باشد مانند: یادگیری و تحصیل، توانائی مراجعه به پزشک و تهیه دارو برای معالجه - هنگام بیماری - ذخیره برای تأمین زندگیش هنگام پیری و نقاهت و بالاخره تشکیل حکومت دادگستری که در سایه آن در امنیت و سلامت زندگی کند، تا شخصیتش محفوض و اگر ظلمی به او شد، از وی زدوده شود. و این نیازها بر آورده نمی‌شود مگر بوسیله (یک نظام حکومتی صحیح) و (استفاده بیشتر از طبیعت و منابع آن). اما اول - تشکیل نظام حکومتی صحیح - . راه به سوی آن جمهوری، بر آن استوار است که همه کس در اظهار نظر و انتخاب افراد صالح‌تر در آن آزاد باشند - و این همان جنبه سیاسی جامعه است، که فعلا سخن ما بدان مربوط نیست. و دوم - استفاده از منابع طبیعی - . و طریقه آن زیادی (تولید) اعم از محصولات کشاورزی، صنعتی و مانند آن می‌باشد، پس هرچه یک شخص یا امتی دارای صنعت و محصول بیشتر و بهتری باشد، در رفاه بیشتری به سر می‌برد، و به عکس هرچه یک شخص یا امتی دارای صنعت و محصول کمتر و بدتری باشد، رفاهش کمتر است. و لذا تخصص و مبادله باهم تلازم دارند، زیرا هرچه تخصص کمتر باشد، مبادله کمتر است، چون مردم با کسی که محصول بهتری را ارائه دهد مبادله و معامله انجام می‌دهند، و هرچه تخصص بهتر باشد، محصول هم بهتر است، خواه محصول کشاورزی باشد یا کالاهای دیگر، و یا کارهایی مانند

دامداری، خانه سازی، تأسیس کارخانه و غیره.. و به همین انگیزه ملت‌های متمدن آموزشگاه‌های تخصصی تشکیل داده، و به جنبه اخلاقی در نسل‌های آینده اهمیت می‌دهند. و بر ملتی که خواستار پیشرفت است دو مطلب لازم می‌باشد. اول) اینکه در تولید مقدار تقاضا را ملاحظه کند، چون تولید بیش از حد تقاضا، اسراف است که به نابودی می‌کشد، مثلاً اگر مقدار گندم مصرفی و صادراتی مردم عراق ده هزار تن باشد، تولید بیش از آن نوعی اسراف بوده، اضافه بر اینکه مقداری از نیرو و مصرف‌های دیگر پای آن به هدر رفته است. بنا بر این: آنچه پاره‌ای از اقتصاد دانان گفته‌اند که هرچه تولید بیشتر باشد زندگی بهتر است، صحیح نیست. مثلاً اگر کشور عراق قدرت تولیدی بیش از احتیاج داشت باید قدرت اضافی را (یعنی اضافه بر تولید ۱۰ هزار تن گندم) در تولید چیز دیگری صرف کند که در مصرف داخلی بدن احتیاج داشته و با به مصرف بازارهای خارجی برساند، و این به برنامه‌ریزی دقیقی نیاز دارد تا میان عرضه و تقاضا توازن برقرار ساخته، اضافه بر اینکه با زیاد کردن تخصص‌ها باید تولید بهتر شود، تا همراه کمیت، کیفیت هم بهتر شود. دوم) بجای محصولات ذخیره‌ای، به محصولات همیشگی اهتمام ورزد، چون در طبیعت ذخیره‌های نفتی است، که خداوند متعال در آن به ودیعت گذاشته، و این ذخیره‌ها با بهره برادری تمام می‌شود، مانند نفت و معادن دیگر، که اگر به مقادیر غیر معقولی صرف شود، تمام خواهد شد، و با این کار به نسل‌های آینده زیان خواهد رسید، که از نظر شرعی جایز نیست، چون دلیل (لاضرر) همان طوری که شامل زیان‌رسانی به نسل معاصر است، شامل نسل‌های آینده هم می‌شود، و این برخلاف محصولات همیشگی است، مثل محصولات میوه، دام و غیره.. چون هرچه میوه مصرف شود در سال آینده به جایش می‌آید، و هرچه گوشت و محصولات دام مصرف شود، باز با تولید مثل افزایش می‌یابد. و بدین جهت.. لازم است برای بر آوردن برخی حاجت‌ها بجای اشیاء مصنوعی اشیاء اصیل و طبیعی را بکار برد، مثلاً بجای چرم‌های ساخته شده از نفت در نیازمندی‌های مختلف باید از چرم‌های حیوانی استفاده نمود. و امتی که می‌خواهد سطح اقتصادیش را بالا ببرد، باید به صنعت بیش از کشاورزی اهتمام ورزد، چه صنعت برای پیشرفت اقتصاد ضمانت بیشتری می‌دهد زیرا: ۱- صنعت آفتی ندارد به خلاف کشاورزی که کمی باران، شدت سرما، ریزش برف و تگرگ و غیره موجب تلف یا کاهش آن می‌شود. ۲- صنعت قابل افزایش است به خلاف کشاورزی.. چون زمین سالانه بیش از یکبار محصول نمی‌دهد، اما کارخانه همیشه قابل استفاده و برداشت است. ۳- صنعت همیشه قابل تحسین و بهتر شدن است، برخلاف کشاورزی که پس از رسیدن بحدی توقف می‌کند. ۴- صنعت را می‌توان به انواع مختلفی تکثیر و افزایش داد به خلاف کشاورزی. ۵- و بالاخره صنعت ضامن رشد کشاورزی است، چون با (تراکتورها، مواد شیمیائی و غیره) کشاورزی بهبود یافته و کمیت آن هم زیاد می‌شود، در حالیکه کشاورزی چنین نیست و در پیشرفت صنعت نقشی ندارد مگر با راه‌های پیچیده مثل اینکه محصول کشاورزی در خرید کارخانجات و غیره صرف شود. وانگهی مقصود ما این نیست که کشاورزی و دست آورده‌هایش مانند.. گوشت و لبنیات از میان برداشته شود، بلکه مقصود دادن اهمیت بیشتری به صنعت و تنوع بخشیدن آن است، زیرا هرچه صنعت رنگارنگ باشد، نیازمندی‌های داخلی را بیشتر برآورده و در بازارهای جهانی با رکود کمتری مواجه می‌شود، و مثال آن اگر رنگارنگ باشد مانند (مغازه عطاری) است که همه نوع نیازمندی‌ها در آن هست، که هم فروش بیشتری داشته و هم احتمال از کار ایستادن و رکود آن کم است، و با تنوع صنعت سطح مردم بیش از پیش بالا می‌رود. البته بالا رفتن سطح زندگی یک امت تنها با ازدیاد کشاورزی و صنعت نیست، بلکه لازم است که تقسیم هم عادلانه باشد، و پرواضح است که اگر شکم‌هایی از پرخوری به تنگ آید، و شکم‌هایی از نخوردن و محرومیت بدرد آید، ازدیاد صنعت و کشاورزی هیچ سودی نخواهد داشت. و همچنین لازم است که کشورهای نفت خیز - مانند کشورهای اسلامی - نفت را از صنایع به حساب نیاورند، چون در حقیقت نفت کالای صنعتی نبوده، بلکه معدنی است استخراج شده، که بیش از یک پیشرفت موقت را برای امت موجب نمی‌شود، و اگر امتی بر آن اعتماد کرده، و بر درآمد آن تکیه زند، باید بداند که پس از مدت کوتاهی که منابع نفت خشکید، سقوطش حتمی است، و همچنین است حکم هر معدنی که در سرزمین امتی کشف شود، از معادن غیر دائمی ای که رشد همیشگی ندارد، مثلاً آب دریا که تبدیل به

نمک می‌شود، معدنی است بی‌پایان که همیشه رشد می‌کند به خلاف معدن الماس و طلا و مانند آن، پس برامت است که معدنی مانند نفت را در پیشرفت دانش و تکنولوژی طوری صرف کند که در آن جنبه‌ای از رشد و تحول دیده شود، چون دانش تمام نمی‌شود... و نسلهای آینده.. یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌برند، و معدن حق همگانی بوده و تنها حق نسل معاصر نیست.. و حتی تنها حق پنج نسل آینده هم - به طور محدود - نیست، پس تصرف در معدنی مانند نفت برای مصرفهای (غیر ضروری) اضرار به دیگران بوده و شرعا هم جایز نیست.. بلکه اگر نفت در پروژه‌های همیشگی مانند اصلاح زمینها، حفر چاهها و مانند آن - که هم معاصرین و هم نسلهای آینده به طور همیشگی از آن استفاده کنند - صرف شود، خیلی بجاست.

## نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

### نکاتی پیرامون صنعت و کشاورزی

صنعت محیط زیست را آلوده کرده، به طوری که زندگی را برای انسان، جانوران و گیاهها مشکل می‌نماید. پس لازم است با آلودگی محیط زیست مبارزه، و حتی الامکان از صنایعی که موجب آلودگی می‌شود - و آلودگی آنها را نمی‌شود از بین برد - جلوگیری بعمل آید، چون آلودگی محیط هرچند هم کم باشد.. آثار سوئی در جهت زیان انسان دارد، و در اسلام زیان دیدن و زیان رسانیدن هر دو ممنوع است، و فرار از آلودگیها حتمی و لازم می‌باشد. و همچنین باید هماهنگی نمود: الف: میان صنعت و کشاورزی، تاییدی به حساب دیگری رشد نکند، چنانکه اتحاد جماهیر شوروی انجام داده، و صنعت آن به حساب کشاورزی به رشد رسیده است، زیرا این نوعی نیازمندی‌ای است که انسان را بزیر سلطه استعمار می‌کشاند. و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند (به هرکسی نیاز داشتی اسیر، و از هرکس بی‌نیاز بودی نظیر و مانند او، و به هرکه نیکی کنی سرور و امیرش خواهی بود). ب: هماهنگی در انواع کشاورزی و خاک آن، و همچنین در قسمتهای مختلف صنعت.. چون هر کدام از دنیای صنعت یا کشاورزی مانند اعضای یک انسان واحدی است، که اگر عضوی به حساب عضوهای دیگر کم شود.. بدبختی و سیه‌روزی در پیش خواهد داشت، و موجب رکود کالای بیش از مقدار عرضه، و کثرت تقاضای کالاهای کمیاب خواهد شد.. بطوری که قیمتها بالا رفته و گرانی پدید می‌آید.. و واجب است که دولت این دو جنبه را ملاحظه نماید، چون مسئول مصالح عمومی است، پس باید از بروز این زیان جلوگیری کند، زیرا عدم ملاحظه هر کدام از این دو جنبه اضرار به مردم است. و همچنین بر دولت لازم است که به منظور باز کردن بازارها، دوستی خود را با جهان زیاد کرد، و میان خود و کشورهای صنعتی در مبادله تخصصها و نیازمندیهای هماهنگی نموده.. و از هجرت مغزهای متفکر - جلوگیری به عمل آورد، نه با روشهای سلبی و فشار تنها - مثل منع مهاجرت یا راههای دیگر - بلکه با روشهای مثبت.. از قبیل احترام نهادن به آنها، تشکیل شوراهائی که موجب آزادی آراء است، تشکیل سندیکاها، حقیقی و صحیح، اضافه کردن حقوق، ملی نکردن هیچکدام از بخشهای خصوصی و روشهای دیگری که زمینه را برای بقای مغزهای متفکر آماده ساخته، و در بهره‌مندی بیشتری از آنچه خداوند به آنان سپرده مهیا می‌نماید. چنانکه نباید پیشیزی از دوستی به زیان امت یا به منظور عقب‌نشینیهای سیاسی باشد، چون موجب استثمار و استعمار می‌شود درست مانند بیماری سرطان.. که اگر حتی بر یک سلول بدن عارض شد، کم‌کم گسترش یافته تا تمام بدن را فرا گیرد، چنانکه انگلیسیها در واقعه مشهور تنباکو در ایران خواستند چنین عملی را انجام دهند، و اگر هشیاری مرحوم آیه‌الله مجدد شیرازی و فتوایش نبود، ایران شکار استعمار می‌گردید، چنانکه کشور هند زمانی که اجازه افتتاح شرکت (هند شرقی) را در حدود ۳۰۰ سال پیش صادر کرد، در چنگال استعمار افتاد، و پس از سه قرن بایک نهضت مردمی که نیم قرن به رهبری (گاندی) ادامه داشت، توانست رهائی یابد. وانگهی.. محکم و معیار در بالا رفتن سطح جامعه،

بالا رفتن سطح اکثریت است، اما بالا رفتن سطح ثروتمندان تنها، دلیلی است بر ضعف و سستی، و اگر دولت ملاحظه کرد که تنها این سطح رو به ترقی است، بایستی به ارتفاع سطح عمومی اهتمام ورزد، و گرنه این ارتفاع خطر بحرانی را در پیش دارد که زد و خورد و هرج و مرج منتهی می‌شود.

## فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت

### فرصتهای یکسان و ملاحظه نسبت

از مهمترین واجبات دولت اهتمام دادن به دو کار است: اول: حفظ فرصتهای یکسان برای همه، تا همه بر استفاده از منابع طبیعی و غیره قادر باشند، و تنها عده معدودی از آنها بهره نبرند، چه اینکه زمین، دریا، جنگل و غیره برای همه بوده و باید در دسترس همگان باشد، آن هم نه تنها برای نسل معاصر، که نسلهای آینده هم از آنها حقی ندارند. به طور مثال: اگر کسی خواست زمین بایری را احیاء کند، باید به دیگران زیانی نرساند، خواه به افراد معاصر با او.. به این نحو که آنان هم بخواهند قسمتی از آن را احیاء کنند، ولی جایی برای کار نیابند، و خواه به افراد پس از او در نسلهای آینده به این نحو که زمین دستگردانی میان ثروتمندان شود، که از یک سو احیاءکنندگان آن را از هم به ارث ببرند و از سوی دیگر افرادی در نسلهای آینده بی‌زمین مانده، و محروم از استفاده از آن باشند. معنی قرار دادن زمین برای مردم.. دادن فرصتهای یکسان به آنها است، مثلا اگر کسی به (۱۰) نفر بگوید این (۱۰) دینار برای شما.. یعنی اینکه هر کدام یک دینار حق دارد، پس اگر مثلا یک میلیون انسان و یک میلیون هکتار زمین بود، ولی بیش از صد نفر از آنان کشاورز نبودند، تمام آن زمین را می‌توانند احیاء کنند چون دیگران از حق خویش روی گردانیده، و روی گرداندن هم حق را ساقط می‌کند. و اگر این نسل مرد و معدوم شد، زمینی را که صد نفر احیاء کرده بودند صد نفر از اولادشان به ارث بردند، و در این میان اولاد دیگران خواستند که حق خودشان را از نو احیاء کنند، (البته اگر برای زندگی راهی جز آن ندارند) ورثه احیاء کنندگان حق ندارند به این دلیل که (زمین احیاء شده را از پدرهایمان به ارث برده‌ایم) اولاد دیگران را از بهره‌برداری از آن منع کنند، و ادله شرعی هم این دلیل را شامل نمی‌شود، و الا چنین می‌شود که اگر انسانی دریا را به تنهایی و بدون مزاحم مورد بهره‌برداری قرار داده، فرزندش وارث او می‌شود، گرچه توالد و تناسل موجب می‌شود که میلیونها انسان به دریا نیاز داشته باشند و این بحثی است فقهی که در کتاب الفقه بخش اقتصاد متعرض آن شده‌ایم (کتاب الفقه) نوشته مؤلف محترم دایرة المعارفی است از فقه شیعه که تا کنون بالغ بر چهل جلد آن به چاپ رسیده و پیرامون تمام ابواب فقهی بحث نموده که یکی از آنها (اقتصاد) است.. و به همین ترتیب فرصتهای یکسان را در تمام موارد و منابع طبیعی و غیر طبیعی باید ملاحظه نمود، مثلا اگر از صد نفر (۱۰۰) نفر بر منابع ثروت غیر طبیعی مانند کارخانه‌های بزرگ دست یافتند و دیگران هم خواستند که برای خودشان کارخانه‌هایی تأسیس کنند آن ده نفر اول حق ندارند، به دلیل اینکه بازارها راجع به آنان است یا اینکه چون در صنعت از دیگران سبقت گرفته‌اند و یا بدلیلهای دیگر از کار آنان جلوگیری نمایند. و اگر فرصتهای یکسان برای همه وجود داشت، دیگر هیچ کارگری حق ندارد که بگوید: زمیندار یا کارخانه‌دار باید به من فلان مقدار مزد بدهد، یا اینکه حق ندارد هیچ شرطی با من ببندد، و همان طوری که کارخانه دار و زمیندار.. کارگر و کشاورز را نمی‌تواند بر پذیرفتن شرایطش مجبور کند و کارگر و کشاورز می‌تواند به دلخواه به هر نحوی که خواست کار کند، همین طور است عکس مسئله. و این موضوع - یعنی لزوم اینکه قرارداد با رضایت طرفین باشد - جانب‌داری از آزادی انسان - بمعنی صحیح است - و جدائی میان انسان و آزادیش، به یغما بردن عزیزترین چیزی است که انسان بوسیله آن تکامل انسانیش را طی می‌کند. و اگر به کسانی فرصتها وجود نداشت، بر دولت است که آن را ایجاد کند چه نمی‌توان

آزادی را دقیقاً پیاده کرد مگر در یک زمین حاصلخیز و آماده، و حاکم هم برای مراعات مصالح عمومی تعیین شده که یکی از مهمترین آنها همین مسئله است. و اگر به علت موقعیتهائی استثنائی حاکم نتواند فرصتهای یکسان را بوجود آورد، باید در قراردادها دخالت کرده تا برای طرفین حدی تعیین کند، بطوری که نه کارفرما به کارگر ظلم نماید و نه به عکس که خداوند متعال فرمود (لا تظلمون ولا تظلمون) نه ظلم می کنید و نه به شما ظلم می شود، و استعمار هر کدام، در حکم (احتکار) بوده و موجب بروز (تراست و کارتِل) در بازارها می شود، و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه اش به مالک اشتر فرمود: معاملات و قراردادها باید به موازین عدالت و قیمت هائی باشد که به هیچکدام از طرفین معامله اجحاف نشود، و فرمایش امام و حکمشان - با تمام فروع - شامل اینجا هم می شود. پس حاکم نسبت صحیح را میان (سود) (کارگر)، (اداره کارفرما) (خرج کارخانه و زمین) و (ارزش ماده اولیه کالا) - اگر کالایی بود که نیاز به مواد اولیه داشت - ملاحظه می کنید، و بر حسب ارزیابی حق کارگر و کارفرما را معین می نماید که آنگاه هیچیک از طرفین حق مخالفت با حاکم را ندارد. ولی اینکه: کارگر مزدی را حق دارد که کارفرما تعیین کند.. و باقیمانده در آمد برای سرمایه دار است چنانکه نظام (سرمایه داری) گفته. یا اینکه: تمام سود از آن کارگر است و کارفرما حکم یک کارگر را دارد چنانکه سیستم اقتصاد (توزیعی) مقرر می دارد. یا اینکه: کارگر به مقدار نیازش حق دارد و بقیه درآمدها از آن دولت است چنانکه (کمونیسم) مقرر می دارد. و یا اینکه: کارگر در منابع ثروت عمومی مثل (کمونیسم) و در منابع ثروت خصوصی مانند سرمایه داری است.. چنانکه (سوسیالیسم) آن را می گوید. هیچکدام صحیح نیست به دو جهت: یک: اینان حاکمیت خود را در هر دو صورت (بودن فرصتهای یکسان یا نبودن آن) تعمیم می دهند، و تعمیم حاکمیت صحیح نیست که سخن در باره آن گذشت و دخالت حاکم در صورت نبودن فرصتهای یکسان صحیح است. دو: هنگام نبودن فرصتهای یکسان) در سیستمهای اقتصادی چهارگانه نوعی ظلم و ستم، یا به کارگر و یا به کارفرما می شود و همانطور که کارفرما حق ندارد به کارگر ظلم کند، همچنین کارگر هم حق ندارد به کارفرما ستم روا دارد. بنا بر آنچه گذشت آشکار می شود که معاوضه همیشه بین کار دو انسان نیست مثل اینکه خیاط برای پیراهن بدوزد و در برابر تو برایش اطاقی بسازی، میان دو کار انجام شده هم نیست، مثل اینکه آهنگر یک تیشه ساخته شده به نجار بدهد، و در مقابل یک درب ساخته شده بستاند، (هر کدام از تیشه و در کاری است انجام شده) و میان دو چیز باارزش که یکی از طرفین در آن کاری نکرده، ولی اختصاص به او دارد هم نیست، چنانکه دو کبوتر - که در اصل مباح است - به دو خانه متعلق به دو انسان آمدند، آن دو هم کبوترها را گرفته و میان خود تعویض کردند و بالاخره معاوضه تنها بین دو نیروی فکری هم نیست، چنانکه پزشک نظری به مریض بیفکند برابر اینکه او هم در ساختن خانه اش نقشه ای بدهد (البته در صورتی که مریض مهندس باشد). معاوضه منحصر به اینها نیست، بلکه ممکن است میان یک شکل و شکل دیگر باشد، خواه در قیمت برابر باشند یا نباشند، در صورتیکه آن کس که کمتر را می ستاند بداند که ارزش آن کمتر است، ولی از آن چشم پوشی کند، آن هم نه از روی اجبار و احتیاج یا نبودن فرصتهای یکسان بلکه از روی سخاوت و تعاون، یا بودن روابط اجتماعی، و یا مانند آن. و به این ترتیب معلوم می شود که گفته بعضی اقتصاددانان، مبنی بر اینکه همیشه کار برابر کار است خواه کار خارجی یا انباشته شده و انجام شده.. هیچ اساسی از صحت و درستی ندارد. وانگهی ممکن است اشیاء باارزش در شمار معاوضه های متعددی به حساب آید، مثل اینکه کارخانه را با چیزی که ارزش ذاتی دارد، یا آن چیز را با فکر، یا فکر را با روابط اجتماعی.. و یا اینکه روابط اجتماعی را با کار انباشته شده تعویض کند. و هرچه از این امور پنجگانه که گذشت در دسترس انسان باشد نوعی سرمایه است چون از لحاظ نتیجه یکی است، و نام نهادن بعضی قسمتها را بنام سرمایه و عدم نامگذاری قسمتهای دیگر هیچ اساس منطقی ای ندارد.

## مسائلی چند

۱ - چگونه قیمت طلا- معلوم می‌شود، تا گفته شود که یک (مثقال) آن با یک کیلو گندم یا دو کیلو برابر است؟ و به همین منوال، مثلا- ارزش یک دینار کاغذی چگونه معین می‌شود؟ ۲- دولت.. تا چه حدی می‌تواند اسکناس چاپ کند؟ آیا یک میلیون؟ یک میلیارد؟ و یا هر چند که بخواهد؟ بالاخره میزان آن تا چه حدودی است؟ ۳- و آیا انسان می‌تواند مقداری از پول (طلا یا اسکناس) ذخیره کند یا نه؟ و اگر می‌تواند مقدار آن چقدر است؟ الف) پاسخ مسئله اول: عقلاء و اندیشمندان امور پنجگانه - کارخانه فکر، ماده، ابزار کار و روابط اجتماعی - را ملاحظه نموده، و سپس برابر هر کدامشان مقداری طلا قرار داده‌اند، مثلا گفته‌اند (یک مثقال طلا)- برابر (هشت ساعت کار کارگر بنا) یا (یک ساعت کار فکری مهندس) یا (یک بشکه نفت) یا (یک بیل - که ساختنش یک ساعت وقت، یک کیلو آهن و پنج کیلو تخته سفید برای دسته‌اش بکار برده - و یا اینکه در برابر (علاقه پدر به پسر که مثلا اگر از سفر باز گردد به او یک مثقال طلا می‌دهد) می‌باشد. اما ارزش این امور پنجگانه - که مثلا هشت ساعت کار کارگر بنا را با یک ساعت کار فکری مهندس برابر دانسته‌اند - بر حسب نظر عقلاء بوده، و بسته به مقدار فائده آنهاست، پس هر چیزی که سود و فائده‌اش بیشتر باشد، ارزش بیشتری برایش قرار داده‌اند. و فرمول تا همین جا متوقف می‌شود، چه اینکه ممکن نیست در پس هر شیئی شیئی دیگری باشد، چنانکه شیئی اخیر هم به اولی باز نمی‌گردد، و در اصطلاح فلاسفه آمده که (الذاتی لا یعلل) (شیئی ذاتی قائم بذات است و معلول شیئی دیگری نیست بطور مثال شوری نمک یا رطوبت آب و یا وجود خداوند متعال. (مترجم)) و دور و تسلسل هم هر دو باطل اند. پس ارزش طلا به ارزیابی امور پنجگانه از سوی عاقلان باز می‌گردد، و اگر در این زمینه امور پنجگانه اصل باشد، ممکن است یک (ارز) پولی دیگری مانند (اسکناس) را بدون هیچ نیازی به پا درمیانی طلا به میان آورد، پس مثلا یک اسکناس یک دیناری با (هشت ساعت کار کارگر بنا) مساوی می‌باشد، و به همین ترتیب.. ب) پاسخ مسئله دوم: دولت به اندازه دارائیش از (امور پنجگانه) حق دارد که اسکناس چاپ کند، خواه ارزیابی امور پنجگانه را برای مدت یکسال و یا - مثلا - پنج سال ملاحظه نماید. ۱- بنا بر این.. اگر دولت بیش از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلا- اگر برای یک سال (دو هزار دینار) به چاپ برساند، این کار موجب تورم خواهد شد، - و سخن پیرامون تورم خواهد آمد - و اینکه گفتیم موجب تورم خواهد شد، چون مثلا به کارگر بناء (یک دینار) می‌دهد، در حالیکه کارگر می‌تواند با یک دینار تنها نصف نیازمندیهای خود را تأمین کند، ولی اگر تورمی نبود، می‌توانست تمام نیازمندیهایش را با یک دینار دستمزدش فراهم سازد. پس اگر دولت اسکناس بیشتری چاپ کند، در حقیقت به همان مقدار آن اضافه.. از ملت ربوده، بنابراین در مثال گذشته مشاهده می‌شود که دولت نیمی از نیازمندیهای ملت را به یغما برده است. ۲- و اگر دولت کمتر از دارائیش اسکناس چاپ کند، مثلا اگر برای یک سال.. (پانصد دینار) به چاپ برساند، این اقدام موجب کاهش قیمت کالاها خواهد شد چون مثلا به کارگر (یک دینار) می‌دهد، حال آنکه کارگر می‌تواند با یک دینار دو برابر نیازمندیهایش را تأمین کند، ولی اگر کاهش قیمت در کالاها نبود، می‌توانست فقط به مقدار نیازمندیهایش خریداری کند. و هر کدام از تورم یا کاهش قیمت، موجب عدم ثبات وضع بازارها می‌شود، مگر آنکه دولت (اولا) به طور مطلق بالا رفتن قیمتها را تا دو برابر در حال (گرانی کالا) و (ثانیا) پائین آمدن قیمتها را تا نصف هنگام (ارزانی کالا) اعلام کند، و غالبا دولتها بیش از دارائیشان اسکناس چاپ می‌کنند، ولی از اعلام گرانی و تورم ممانعت می‌ورزند، چون در بیان حقیقت از سوی دولت هرج و مرج پدید می‌آید. ج) اما جواب اشکال سوم: انسان حق دارد در صورت عدم زیان به دیگران آنچه خواست از دارائیش را ذخیره کند، و در صورت ضرر.. این حق از او سلب می‌شود، بنا بر این مقداری که ذخیره‌اش مباح و جایز است.. تا حد عدم ضرر می‌باشد.. و اینکه بشرط عدم ضرر حق ذخیره کردن دارد چون به انسان (در نفس و مالش) آزادی کامل داده شده (مردم بر مال و جان خویش مسلطند)، و اینکه گفتیم تا حد عدم ضرر به دیگران هم حق دارد به دلیل قاعده (لاضرر ولاضرار فی الاسلام) تست.

## قدت پول در معامله

### قدت پول در معامله

برای آگاهی از قدرت پول در معامله، (بانک مرکزی) قدرت پول را مثلا برای امور پنجگانه ملاحظه نموده، و آنگاه مقدار ارزش آن را تعیین می‌کند، و بعد وزارت کار بر حسب نیاز و گاهی مناسب با شخصیت انسان مزدها را تعیین می‌نماید. پس اینجا دو عمل انجام می‌گیرد: - اولاً- تعیین مقدار ارزش خریدی یا (معامله‌ای) پول.. به این نحو که بانک - اول هر سالی - ارزش امور متعدد عمومی را ملاحظه نموده، سپس حکم می‌کند که قیمت پول چقدر است. مثلا ملاحظه می‌کند که هر یک کیلو گوشت یک دینار، و هر بیست کیلو نان یک دینار، و هر ده کیلو برنج یک دینار، مزد دوخت یک پیراهن مثلا ربع دینار و ویزیت پزشک هر یک ربع ساعت یک دینار (دینار: واحد پولی است که در برخی کشورهای اسلامی معمول است، و یک دینار مساوی است با ۲۰ درهم که هر درهم در حدود ۱۰ ریال ایرانی می‌باشد، و چون در گذشته این واحد پولی در دولت پهلوی اسلام معمول بوده، لذا مؤلف محترم همیشه به دینار مثال می‌زند). می‌باشد و... و بدین ترتیب.. بانک قیمت‌های یاد شده برای اجناس فوق را ثابت می‌کند. و سپس در سال بعدی.. اگر قیمت‌ها همان قیمت‌های گذشته بود معلوم می‌شود که نه تورمی و نه کاهش در قیمت‌ها پدید آمده است. اما.. اگر قیمت‌ها در سال بعد بالا رفت.. مثلا گوشت کیلویی یک دینار و نیم شد، و همچنین اجناس دیگر...، تورم بوجود می‌آید. و اگر قیمت‌ها کاهش یافت، مثلا- گوشت کیلویی سه ربع دینار شد، و اجناس دیگر هم به این ترتیب...، کاهش قیمت‌ها و بحران بیپولی بوجود خواهد آمد. ثانيا) - در آغاز هر سالی - وزارت کار مقدار نیاز سالانه کارگر را از نظر خوراک، پوشاک، اجاره خانه، خرج بیماری، نیازمندی‌های تحصیلی فرزندان و غیره در نظر می‌گیرد، و بر ساعات کارش تقسیم می‌کند، بعد هم به تناسب آنچه به دست آمد اجرت هر ساعت را تعیین می‌کند. به طور مثال: کارگر هفته‌ای پنج روز، روزی (۸) ساعت به مدت یازده ماه کار می‌کند و سالی یک ماه در تعطیل به سر می‌برد، در نتیجه ساعتهای کارش سالانه (۱۸۷۰) ساعت می‌شود، وانگهی اگر خرج‌هایش به طور متوسط سالانه (۹۰۰) دینار، یعنی هر ماهی (۷۵) دینار باشد، وزارت کار برای هر ساعت از کار کارگر (نیم دینار) تعیین می‌کند، چون نسبت میان (۱۸۷۰) ساعت و (۹۰۰) دینار تقریبا همین است. این تعیین بر حسب (نیازمندی) است. و اما تعیین بر حسب شخصیت انسان اضافه بر نیازمندی‌ش، به این صورت است که اگر وزارت بخواد اجرت مهندس، پزشک، معلم و غیره را تعیین کند، بر (قیمت کار) آنان قیمت شخصیتشان را هم اضافه می‌کند، مثلا برای هر یک ساعت از کار پزشک (یک دینار) قرار می‌دهد و چون پزشک ساعتی پنج مریض را می‌تواند مورد معاینه قرار دهد، اجرتش برابر هر معاینه‌ای (یک پنجم) دینار خواهد بود. این ارزیابی بانکی (راجع به قیمت گذاری اشیاء) و تعیین وزارتی (راجع به تعیین دست مزد کارگران) باید در دولت اسلامی مراعات شود. چون در اسلام دولت برای مراعات حال و مصالح امت قرار داده شده، پس اگر حاکم چیزی را صلاح دید و بدان امر نمود متابعتش واجب است چون میان امر حاکم مبنی بر اصلاح مردم و کشور، و اطاعت مردم از وی تلازم هست، اضافه بر اینکه مخالفت با امر حاکم ضرر، احتکار پدید آمدن کارتل و تراست در بازارها و مشکلات دیگری که برخی از آنها در فصل (یکسانی فرصتها) گذشت، می‌شود. و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در وصیتنامه‌اش به مالک اشتر نخعی فرمود: (و بدان که در بسیاری از آنان تنگنای فاحش و پلیدی قبیح، و احتکار منافع و حکم بی‌رویه‌ای در فروشها وجود دارد، و اینها برای عموم زیان آور بوده، و برای والیان (جانشینان خلیفه) عیب است) (و اعلم مع ذلک ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحا قبیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامة و عیب علی الولاده). و ظاهر این فرمایش این است که از هر ضرری به عموم باید جلوگیری



به عمل آید. و این عنوانی است ثانوی که از قاعده (مردم بر مال و جان خود مسلط اند) (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) ارج است، چنانکه (قوانین رانندگی)، (قوانین صدور و استیراد کالاها) - البته هنگامی که مضر بحال جامعه باشد - و (قوانین ورود و خروج به کشور، اگر برای صلاحیت مردم باشد و در خلاف آن به مردم کشور ضرر برسد)، از قاعده مزبور خارج می‌شود. و تفاوت میان این قوانین و قوانین اولیه این است که در قوانین اولیه دست نمی‌رود، مگر در حال اضطرار، ولی قوانین ثانوی وضع نمی‌شود مگر هنگام نیاز و اضطرار - و این بحثی است فقهی که تفصیلش را در کتاب الفقه - بخش اقتصاد - ذکر کرده‌ایم. بله.. بر دولت اسلامی است که تا حد ممکن زمینه را برای عدم سلب آزادی مردم مهیا سازد، که آنهم با ایجاد بازارهای ارزان و تکنسین‌های متخصص مانند پزشک و مهندس که با مزدهای عادلانه قانع باشند امکان‌پذیر است، و این بازارها و تکنسین‌های دیگر می‌شود. و حال.. پیرامون آنچه گفتیم.. راجع به اینکه برخی کارمندان اضافه بر دستمزد، حق شخصیت خویش را دریافت می‌کنند، همانند پزشک و مهندس، سؤالی مطرح می‌شود به اینکه: چرا برخی مردم مزد بیشتری دریافت می‌کنند، حال آنکه همه به طور یکسان اشتغال به کار دارند؟. پاسخ: این افراد مزد بیشتری دریافت نکرده، و آنچه اضافه بر دیگران می‌ستانند برابر کار فعلی و کار گذشته آنهاست، مثلاً- پزشک پانزده سال درس خوانده و اگر پانزده سال هم کار کند، حق دارد که دستمزد سی سال دریافت نماید، پس در مدت کار پزشکیش برابر کارگر بنا - به طور مثال - دو برابر مزد او را مستحق می‌باشد. و اگر مزد پزشک دو برابر (یعنی به میزان درس خواندن و کارش) بود، این پاسخ صحیح است، حال آنکه غالباً دستمزد این افراد بیش از اینهاست. در حقیقت برتری اندیشمندان بر دیگران چند علت دارد: ۱- انسان متفکر و اندیشمند - کسی که کارش فکری باشد - به یک جو ملایم، آرام و راحت نیازمند است، تا بتواند فکر و اندیشه‌اش را به کار اندازد، زیرا در یک جو شلوغ و در شرایط نامساعد زندگی، انسان نمی‌تواند به قوه فکر و اندیشه پناه ببرد، برخلاف کسی که کار بدنی می‌کند مانند کشاورز و کارگر، که کارش به جو ملایم و آرام نیازی ندارد، پس دستمزد بیشتر برای اندیشمند به منظور تهیه جو ملایم است، تا بتواند به کار فکری بپردازد. ۲- اندیشمند بیش از کارگر بدنی در معرض بیماریهاست، چون کار بدنی موجب تقویت و میکروب زدائی بدن می‌شود، برخلاف کار فکری، زیرا استقرار در جایی برای فکر کردن، آمادگی بدن را برای مبارزه با ناملایمات کمتر می‌کند، و لذا همیشه کسالت و بیماری اندیشمندان بیشتر از کارگران و کشاورزان بوده.. و دستمزد بیشتر برای آنان مقابل فقدان بهداشت و راحتی نسبی آنان است، اندیشمند کار می‌کند و از بهداشت خویش مایه می‌گذارد، در حالیکه کارگر فقط کار می‌کند، بدون اینکه هیچ مایه‌ای از بهداشت بدنش بگذارد. ۳- کار اندیشمند ثمربخش‌تر از کارگر است، مثلاً یک پزشک هر سال (هزار انسان) را با نسخه‌های داروئیش - به خواست خدا - شفا می‌بخشد، در صورتی که یک بنا هر سال با ساختن خانه‌ای وسایل راحتی تنها یک خانواده را فراهم می‌سازد.. و اجرت هم باید به مقدار محصول کار باشد. البته.. نباید دستمزد کارگر از کارش و از نیازمندی‌ش به یک زندگی مرفه متوسط.. کمتر باشد، چنانکه نزد عرف و نزد عاقلان دستمزد اندیشمند (کسی کار فکری می‌کند) هم نباید بیش از استحقاقش باشد.

## تورم

### تورم

تورم: عبارت است از بالا رفتن قیمت‌ها که آن را در زبان شرع گرانی می‌نامند. زمانی که از ارزش خریدی (پول) کاسته شود، تورم پدید می‌آید، مثلاً: کارگر روزی یک دینار کار می‌کرد، و با آن تمام نیازهایش را اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و غیره تأمین می‌نمود به طوری که یک قرص نان را به یک فلس (فلس: کمترین واحد پولی است که هر پنجاه فلس یک درهم و هر ۲۰ درهم

معادل یک دینار می‌باشد و فلس تقریباً معادل یک پنجم ریال ایرانی است)، و یک کیلو گوشت را به ده فلس و به همین ترتیب نیازهای دیگرش را تأمین می‌نمود، حال اگر هر یک قرص نان دو فلس و یک کیلو گوشت بیست فلس شد، تورم پدید آمده، و ارزش اسمی (یک دینار) با ارزش واقعی که همان ارزش خریدی است مختلف می‌شود، به این نحو که ارزش اسمی آن (یک دینار) ولی ارزش حقیقیش نیم دینار بیش نیست. و اگر تورم به این مقدار بوجود آمد باید دستمزدها دو برابر شود، و به همین ترتیب بقیه (امور پنجگانه) مثلاً اگر مناسب بود که مرد شب دامادی بیست دینار به همسرش هدیه کند، بایستی آن را به چهل دینار افزایش دهد، و بر این منوال ارزش (مواد)، ابزار تولید و (فکر) بالا- می‌رود. مثلاً اگر (اجاره منزل، خوراک، پوشاک، خرج تعلیم و آموزش فرزندان، لوازم التحریر آنها و غیره) برای یک ماه در سال گذشته (صد دینار) بود، و امسال (صد و بیست دینار) شد، معنی این است که (قیمت واقعی یک دینار) از قیمت اسمیش به مقدار (یک پنجم) کاهش یافته.. و در مقابل باید دستمزدها به مقدار یک پنجم افزایش یابد، و الا.. این یک نوع دزدی واقعی از کار کارگران و... می‌باشد. و قبلاً گفتیم که بر دولت است که مانند این کمبود را بر حسب عدالت تأمین نماید. و چه بسا.. دولتها با قرارداد دادن یک مقیاس نادرست به عنوان قیمت پول کاهش قیمت پول را مخفی می‌دارند، به طوری که می‌گویند: کاهش ارزش از آن مقیاس است، تا کاهش حقیقی کمتر به نظر آید، به طور مثال: پنج سال پیش اجاره ماهانه یک خانه پنج دینار، و ارزش خوراک متوسط به مدت یک ماه برای هر یک شخص هم پنج دینار بود، و پس از پنج سال بانک مرکزی این قیمت‌ها را میزان قرار داده و اعلام می‌کند که اجاره یک خانه در این سال (۱۲) دینار و قیمت خوراک (۶) دینار است، و تورم به مقدار (یک پنجم) می‌باشد، در حالیکه مقیاس، مقیاس (پنج سال پیش) نیست، چون قیمت سه سال پیش کاهش یافته، به طوری که اجاره خانه به پنج دینار و قیمت خوراک (دو ونیم) شده بود، و بر معدل (۵) و (دو ونیم) دستمزد کارگر کاهش یافته است و حال اگر امسال اجاره منزل تا (۱۲) دینار و خوراک تا (۶) دینار افزایش یابد، معنی این است که ملاحظه نسبت بین (۵) و (۱۲) و بین (دو ونیم) و (۶) لازم است، نه ملاحظه نسبت بین (۱۰) و (۱۲) و بین (۵) و (۶). پس (نرخ اشیاء پنجگانه) باید ملاحظه شده و با این ملاحظه (نرخ پول) تعیین شود، و هر چه اولی گرانتر شد، دومی ارزانتر و بالعکس هر چه اولی ارزانتر شد، دومی گرانتر شود. و اگر کارگر.. روزانه یک دینار کار می‌کرد، و نان را کیلوئی یک درهم می‌خرید، و بعد نان کیلوئی دو درهم شد، و به همین ترتیب.. لازم است که مزد کارگر هم روزانه دو دینار شود، و همین طور بالعکس مثلاً اگر فرض کنیم ارزش نان به کیلوئی نیم درهم تنزل یافت و چیزهای دیگر هم به این ترتیب.. لازم است که مزد کارگر روزانه نیم دینار پرداخت شود. بنا بر این - در مثال اول - هر کمبودی از دو دینار که بر کارگر عارض شود، نوعی دزدی از کارش بوده.. چنانکه هر اضافه‌ای بر نیم دینار - در مثال دوم - نوعی دزدی از صاحب پول است. و آنکه می‌توانست تورم به شیء واحدی، و یا نسبت به مه اشیاء پدید آید، مثلاً - گاهی به علت کمی گندم، تنها قیمت نان گران می‌شود، و گاهی به طور کلی نرخ و اجاره تمام نیازمندیها گران می‌شود. و اگر تورم نسبت به شیء واحدی حاصل شود، چه بسا به چیزهای دیگر هم سرایت می‌کند، و یا نمی‌کند. مثلاً اگر اجاره خانه تا دو برابر افزایش یافت، کارگر ناچار می‌شود که دستمزد خویش را بالا برده تا بتواند اجاره افزوده شده را پردازد، و ب این ترتیب اگر کارگر دستمزد بیشتری گرفت، کم کم نانوا، قصاب و خواربار فروش قیمت کالاهایشان را گران می‌کنند تا میزان بازار متساوی شود و به همین ترتیب قیمت‌ها افزایش می‌یابد. تورم - غالباً مانند آبی است که اگر در ظرفهایی دارای طول و عرض متفاوت، ولی متصل به هم جاری شود، نسبت به همه آنها یک سطح متساوی به خود می‌گیرد. اما تورم زائیده چیست؟ در پاسخ چند علت برای آنان می‌توان ذکر کرد: اول) خرجهای گران اداره جات: زیرا حکومت به منظور (دادگری)، (اداره مملکت) و (پیشبرد کشور) تشکیل شده، و اگر این سه هدف ملاحظه شود، حکومت به کارمندان زیادی نیازمند نیست، اضافه بر اینکه زندگی افراد دولتی هم بایستی متوسط باشد. گرچه همین هم تا حدودی روی تولید اثر می‌گذارد، اما تأثیرش به حساب نمی‌آید.. مثلاً اگر میان یک میلیون انسان (هزار کارمند) باشد که همگی از زندگی متوسطی برخوردار باشند، زندگی این هزار نفر بر تولید حاصله از

یک میلیون انسان اثری نمی‌گذارد. و لذا حکومت‌های صحیح سعی می‌کردند تا با اموری که راجع به آنان نیست بارشان سنگین نشود، ولی جو مناسب را آماده می‌ساختند تا خود مردم نیازمندیهایشان را رفع کنند - نه از راه لطف و بخشش - بلکه از راه تجارت و خدمت. پس لازم است که (آموزش)، (بهداری) (پست و تلگراف و تلفن) و غیره به دست مردم اداره شود، و دولت باید ناظر باشد که استثماری نباشد مگر در حد معقول، اضافه بر اینکه باید بر درستی و حسن مدیریت آنان هم نظاره کند. و به این نحو آزادیهای مطلق تا دورترین مرزها گسترش یافته و میان حکومت و مردم تفاهم و محبت برقرار می‌شود، و حکومت هم مردم را به زحمت نخواهد انداخت. اما اگر حکومت مانند (شیری درنده) - چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در پیامش به (مالک اشتر) از آن تعبیر نمود - و اگر از راه راست منحرف شد، و دستگاهش هم در (کمیت) توسعه یافت، به طوری که مثلاً - برای یک میلیون انسان ده هزار کارمند استخدام نمود، و هم در (کیفیت) به طوریکه زندگی افراد دولت، نه تنها بهتر از متوسط بلکه همراه با اسراف و مباحات و ذخیره اموال شد (چنانکه در حکومت‌های ستمگر مرسوم است) در این حال تورم پیش می‌آید، چون تولید کاهش می‌یابد - زیرا افراد حکومتی تولید نمی‌کنند - و در برابر کاهش تولید (مصرف) هم زیاد می‌شود، زیرا افراد دولت (به علت اسراف و مباحات) دوبرابر بیش از دیگران مصرف می‌کنند، و اگر عرضه کم شود، تقاضا زیاد می‌شود، و در نتیجه تورم پدید می‌آید. فرض می‌کنیم که برای کالاها و صنایع و کشاورزی هزار تولیدکننده باشد، و دولت هم هزار اسکناس پولی برای قیمت (خدمات و کالاهای) آنان به چاپ برساند، در نتیجه سهم هر کدام از آنان یک دینار می‌باشد، و این یک دینار دستمزدی است مقابل نیازی که به آنان می‌شود. و حال.. اگر فرضاً (صد نفر) بنام افراد دولت بر اینها افزوده شود، بدون شک این صد نفر نه تنها تولیدی نداشته، بلکه مصرف کننده هم خواهند بود، و اگر دولت (صد دینار) از آن هزار دینار به کارمندان مزبور داد، باید (۹۰۰) دینار باقیمانده را بر هزار کارگر بخش کند، و بدین ترتیب هر کارگری (۹۰۰) فلس (هریک دینار برابر است با ۱۰۰۰ فلس، و اگر ۹۰۰ دینار را بر هزار نفر تقسیم کنیم، به هر نفری (۹۰۰) فلس خواهد رسید) دستمزد دریافت خواهد کرد. در چنین موقعی مزد کارگر به قدر یک دهم کاهش یافته اما (نیازمندیش) به اندازه همان یک دینار باقی میماند، و به این نحو تورم پدید می‌آید، چون سابقاً گفتم که تورم عبارت است از (گرانی) و یا به عبارت دیگر عدم مساوات میان دستمزد و نیازمندی است، چون دست مزد کمتر از مقدار احتیاج می‌باشد. و این تورم زمانی است که فرض کردیم صد نفر اعضای دولت صد دینار دریافت کنند، ولی اگر فرض شود که آن صد نفر پانصد دینار بستانند - چنانکه در حکومت‌های دیکتاتوری معمول است (خواه دیکتاتوری علنی باشد مثل شوروی، و یا زیر پرده مانند آمریکا) - در این صورت (تورم شدید) شکل می‌گیرد، چون دولت نیمی از دستمزد کارگر را به یغما برده، زیرا به کارگر (نیم دینار) داده حال آنکه حق کارگر (یک دینار) است، آنچه که به کارگر پرداخت می‌شود می‌تواند نیمی از نیازمندیهایش را برآورد.. و بقیه؟ وارد کیسه دولت می‌شود. و لذا: خرج‌های سنگین اداره‌جات از عوامل (تورم) به حساب می‌آید... و هرچه این خرجها بیشتر باشد، تورم هم شدیدتر خواهد بود. اما اگر فرض شود که دولت به منظور پرداخت همان (یک دینار) به کارگر، (دو هزار دینار) چاپ کند، این کار در حل مشکل تورم سودی ندارد، چون به صد نفر کارمند هزار دینار و به (۹۰۰) کارگر هم هزار دینار خواهد پرداخت، و کارگر (یک دینار و صد فلس) دریافت می‌کند، در حالی که کالا به اندازه دو دینار افزایش یافته است چون (کالاها و خدمات) که اضافه نشده، پس دولت (۹۰۰) فلس از دستمزد کارگر ربوده، زیرا اگر پول (دو هزار) دینار باشد، دستمزد کارگر هم به طور نسبی دو دینار خواهد بود. و حل مشکل چنین تورمی این است که (اداره جات) به مقدار مورد نیاز کاهش یابد، و حقوق کارمندان هم عادلانه پرداخت شود، و با این دو اقدام مشکل تورم و گرانی حل شده، و دستمزد با نیازمندی مساوی خواهد شد. دوم) خرید کالای بیش از نیاز از سوی مردم است. آن هم یا به علت عدم اعتماد بر (پول) و یا برای ترس از آینده حاصل می‌شود، مثلاً دولت ضعیف و ارزش پول هم متزلزل باشد و عدم اعتماد مردم بر پول موجب می‌شود که پولهایشان را مبدل به کالا سازند، زیرا کالا سقوط نمی‌کند، ولی احتمال سقوط یا کاهش ارزش پول می‌رود، به طور مثال: کسی (صد دینار)

دارد که با (صد مثقال طلا) برابری می‌کند، و هنگامی که احتمال سقوط دینار را می‌دهد، آن را مبدل به طلا می‌نماید، چون هرچه پول تحول پیدا کند، طلا تغییر نمی‌یابد. یا آن صد دینار را (گندم) و یا هر کالای دیگری می‌خرد، و حال اگر تولید کالا به همان حد معمول مانده و اضافه نشود، و تقاضا هم زیاد شود، به ناچار (عرضه) کم شده و قیمت‌ها افزایش می‌یابد، و در نتیجه تورم پدید می‌آید، مثلاً قیمت هر مثقال طلا دو دینار می‌شود. و همچنین اگر جامعه به علت خشک سالی، جنگ و غیره از آینده بهراسد، مردم اقدام به خرید زیاد نموده، و (تقاضا) سر صعودی پیدا می‌کند، و باز عرضه کم و موجب تورم خواهد شد. و علاج این نوع تورم، از میان برداشتن اسباب آن از راه تقویت مرکز پول و بازگشت اطمینان به مردم می‌باشد تا خرید و فروش به همان حالت اول باز گردد، یعنی رفع نیازمندی.. نه ذخیره سازی. سوم) چاپ اسکناسهای پولی بدون پشتوانه از سوی دولت می‌باشد - چنانکه بدان اشاره شد - مثلاً اگر کالا به مقدار هزار دینار، بود، و دولت دو هزار دینار به چاپ رسانید، اینجا هر دو دینار ارزش یک دینار حقیقی را خواهد داشت، و اگر دستمزدها باندازه دو برابر افزایش یافت، تورمی پیش نخواهد آمد، و کار دولت اقدامی بیهوده خواهد بود، ولی اگر دستمزدها به میزان دو برابر افزایش نیافت، تورم حتمی است، زیرا مزد کارگر کمتر از مقدار مورد نیازش می‌باشد. و این کاری است نامشروع، که برخی دولتها جاهلانه و یا هنگام پیشامدهای بخصوصی که علاج مشکل را جز از این راه نمی‌بینند اقدام به انجام آن می‌نمایند، و گرچه این اقدام مدت کوتاهی دولت را آسوده می‌کند، ولی حکم مواد مخدر را دارد، و به زودی برملا شده و دولت را دچار بحران اقتصادی کرده، و گاهی هم به سقوط آن می‌انجامد. و اما علاج این نوع تورم به این است که دولت از زیاده روی پرهیزد و آنچه پول به چاپ می‌رساند، برابر پشتوانه‌ای به کار اندازد. بله.. اگر دولت برای آینده‌سازی، عوارض جنگی و مانند آن نیاز به پول بیشتری پیدا کرد، می‌تواند برای رفع نیازمندی به چاپ (اوراق قرضه) پناه برد. و معنی اوراق قرضه این است که مردم آینده کارشان را به مصرف می‌رسانند، مثلاً.. اگر کارهای مردم در مدت (پنج سال) برابر (پنج میلیارد) دینار بود، دولت (یک میلیارد) دینار، و (چهار میلیارد) اوراق قرضه به چاپ رسانده و میان مردم پخش می‌کند، یعنی اینکه مردم (پنج سال از دسترنج و زحمتشان را در این سال) پیش فروش نموده، و بدین ترتیب دولت را در بازسازی خرابیهای گذشته، یا ایستادگی برابر پیشامدهای غیر مترقبه کمک می‌کند، و این مانند انسانی است که بخواهد خانه‌ای را بسازد و این خانه برابر پنج سال دستمزد کارش خرج بر می‌دارد این شخص به مقدار چهار سال دستمزدش قرض کرد و به مزد این سال اضافه می‌کند، و با مجموع این پول خانه‌ای می‌سازد، تا بجای اینکه تا آخر سال پنجم بی‌خانه باشد، و پیوسته پولش را برای ساختن خانه جمع‌آوری کند، از همان سال اول خانه‌دار شود، و پروژه‌های پنج ساله و مانند آن که دولتها نقشه آنها را طرح می‌کنند از این قبیل است. چهارم) استيراد کالاهای گران قیمت از خارج است. که موجب تورم داخلی می‌شود مثل اینکه انسان حیوانی بیمار از خارج وارد کند که موجب بروز همان بیماری در داخل خواهد شد، و این تورم چنین صورت می‌گیرد: مثلاً شخصی صد دینار - دستمزد یک ساله‌اش - را دارا باشد، و فرضاً باید نیازمندیهای یک سالش را با آن تأمین کند، یعنی اینکه کار یک سال را بدهد (زیرا صد دینار کار انباشته شده است)، و در مقابل آن دسترنج یکساله‌اش را از جنس دیگری بستاند، پس لازم است نرخ آن چیزی که می‌خواهد خریداری کند عادلانه باشد نه نرخ افزایش یافته، پس اگر با آن صد دینار چیزی خرید که نرخ واقعی (۹۰) دینار بود تورم پدید می‌آید، چون با دسترنج یک سال توانسته کمتر از نیازمندی یک سالش را تأمین کند. مثلاً فرض می‌کنیم که به صد کیلو از (حبوبات) نیازمند است و هر کیلوئی دو دینار بود، ناچار می‌شود برنج مورد نیازش را (فرضا ده کیلو) به بیست دینار خریداری کند، و این تورمی است که او را از نیازمندیش به مثلاً (نخود) محروم می‌کند چون برنج با (ده دینار اضافیش) قیمت نخود مورد احتیاج را هم صرف نمود. و علاج این تورم وارداتی این است که انسان با آنچه دارد کفایت کند، و کالاهای خارجی را وارد نکند و همین علاج برای (خانواده) نسبت به تورمی که در سطح شهر در برخی اجناس پیش می‌آید عملی می‌شود، مثلاً اگر تخم مرغ گران شد و تورم پیش آمد، علاج این است که تخم مرغ نخورند و چیزی ارزان جایگزین آن نمایند، تا دستمزدشان با مصارفشان برابری کند، و الا دچار تورم

شده و به فرض یا مدت زمانی گرسنگی گرفتار خواهند شد. و تورم حتی در آمریکا و شوروی وجود دارد، چون (سرمایه داری منحرف) خواه سرمایه بدست تجار باشد - مثل بلوک غرب - یا بدست دولت باشد - مثل بلوک شرق - با تورم تلازم دارد، و لذا همیشه افزایش قیمت‌ها را در هردو بلوک مشاهده می‌کنیم، و خرج‌های سنگین دولت (از نظر کمیت و کیفیت) در آمریکا، روسیه و کشورهای دیگر تورم همیشگی را پدید می‌آورد، و نگرشی کوتاه به (رشد اعضای دولت، و اعضای حزب) و (رشد کمیت و نوعیت تسلیحات) چگونگی تورم در دو بلوک غربی و شرقی را بیان می‌کند. و مقاله‌ها و کتابهایی که راجع به تورم در یکی از این دو بلوک سخن به میان می‌آورد، و از دیگری ساکت می‌ماند (حالت کتابها و مقاله‌هایی را دارد که تنها زشتیها و اشکالات یکی از همه جهات مورد بررسی قرار می‌دهد) و اینها مزدور آشکار برای جهتی هستند که درباره‌اش سکوت نموده‌اند، چون تمام انواع مفاسد در هردو طرف هست.

## آسیب تورم

### آسیب تورم

طبقه زحمتکشان و کسانی که در آمد محدودی دارند از تورم آسیب می‌بینند، چون بر طبقه ثروتمندان و هم قطاران‌شان هیچ اثری نمی‌گذارد. مثلاً.. اگر تورم به مقدار (یک دهم) پدید آید انسانی که ماهیانه صد دینار درآمد دارد.. در هر ماهی سه روز یعنی (یک دهم) از اداره امورش باز می‌ایستد و گرسنه می‌ماند، یا اینکه (یک دهم) از خرج مصرفیش همیشه بکاهد، چون یک دهم (دو هزار تومان) حقیقی را کمبود داشته است. ولی ثروتمندی که ماهیانه بیست هزار تومان کسب می‌کند، در واقع یک صدم در آمدش را کمبود می‌آورد، و این هیچ اثری برزندگیش نداشته، بلکه یک اثر جزئی بر سودهایش خواهد داشت. وانگهی غالباً ثروتمندان تورم را بر طبقه زحمتکشان - که در آمدی محدود دارند - تحمیل کرده تا هیچ کمبودی (حتی در یک صدم در آمد) هم عارضشان نشود، به این نحو که قیمت کالاهای تولیدی یا استیرادی را به اندازه تورم پدید آمده گران می‌کنند پس اگر صد دینار (یکدهم هزار) یا ده تومان (یک دهم صد دیناری که در زندگیشان مصرف می‌کنند) کمبود حاصلشان شود، آن صد دینار یا ده دینار را مثلاً- بر (کنسروهائی) که تولید یا وارد می‌کنند پخش کرده و به همان نسبت قیمت‌ها را بالا می‌برند، و در نتیجه طبقه زحمتکش و کارگر اضافه بر پرداخت زیان ناشی از تورم در زندگیش، بایستی کمبودهای عارض بر زندگی ثروتمند را هم جبران کند. و دولت جزو طبقه ثروتمندی است که متحمل زیان تورم نمی‌شود چون آن کمبودش را از راه مالیات مستقیم یا غیر مستقیم بر مردم جبران می‌کند، به طور مثال :- ۱- گاهی دولت برخی مالیات مستقیم را بر مردم می‌نهد، خواه از راه مالیاتی که از قبل نبوده و یا از راه اضافه کردن مالیات قبلی، مثلاً اگر مالیات خانه ده دینار بود، آن را یازده دینار می‌کند - به فرض تورم ناشی از یک دهم - . ۲- و گاهی دولت مالیاتی غیر مستقیم از مردم می‌ستاند، مثل اینکه قیمت (نفت)، (سیگار) یا (قند) و مانند آن را گران کند. و چه بسا ثروتمندان یا دولتها تورم را بهانه‌ای برای بالا بردن قیمت‌ها قرار دهند، مثلاً اگر به علت تورم ده دینار زیان ببیند، مالیات با قیمت‌ها را تا بیست دینار افزایش می‌دهند. و کار زیانهای ناشی از تورم را بر زحمتکشان و کارگران سه برابر می‌کند، یعنی هم تورم بر خودشان و هم تورم عارض بر طبقه ثروتمند یا هیئت دولت و هم تورم اضافی را که از طمعکاری سرچشمه گرفته باید متحمل بشوند، و اگر این مشکل را یعنی (دستمزدی که به طبقه زحمتکش داده می‌شود، کمتر از مقدار استحقاقش باشد) به سه نوع تورم بالا اضافه کنیم، چون تورم موجب کاهش قدرت خریدی پول می‌شود، در نتیجه.. این طبقه که دارای درآمد محدودی است، چهار برابر زیان تورم را متحمل خواهد شد.. و در اثر آن باید خیلی کم مصرف کند، به طوری که نه بدنش کاملاً پوشانده شود و نه

شکمش کاملاً سیر، و نه دارای خانه‌ای مرفه شود، در صورتی که شخص دیگری - از زحمت و دسترنج او در همه انواع رفاه و آسایش بسر برده، هم پولش را ذخیره و هم سرمایه‌اش را افزایش می‌دهد.

## مثلث اختناق

### مثلث اختناق

۱ - مسابقه تسلیحاتی. ۲ - گسترش اداره‌جات. ۳ - استتار (استتار: درست بر عکس ایثار است و مفهومش این است که انسان خودش را بر دیگران مقدم شمارد). این مثلث هر روز تنگ‌تر شده، و جهان را دچار اختناق می‌نماید. ۱ - مسابقه تسلیحاتی ای که جهان دچار آن شده، نتیجه حب ریاست، شهرت، تفوق‌طلبی و (غفلت از خدا و روز رستاخیز) است، این مسابقه موجب شد تا مقادیر زیادی از ثروت خرج شود که آن ثروتها همان محصول دسترنج کارگران و زحمتکشان می‌باشد، و فکر و اندیشه، علم، تکنولوژی، تخصص، کار و مواد اولیه همه و همه در خدمت تسلیحات در آمده، تسلیحات هم دو ضرر خانمانسوز برای بشر به دنبال داشت، ضرر فقر، تورم و گرسنگی، علاوه بر ضرر فنا و نابودی و بلاهای گوناگون (زیرا مجروحین و افراد ناقص‌العضو جنگها، کودتاها و انقلابها قربانی بلاهائی هستند که زائیده اسلحه است). و یک گزارش حکایت می‌کند که سالانه در جهان (۱۰) میلیون کودک در اثر فقر، سوء تغذیه و نبودن غذا و نیازمندیهای دیگر فوت می‌کنند.. چنانکه گزارش دیگری اظهار می‌دارد که تنها در کشور هند هر روز هزار انسان در اثر گرسنگی جانشان را از دست می‌دهند (البته همه می‌دانند که در حال حاضر هند بمب اتم می‌سازد)!. ۲ - و گسترش اداره‌جات به حد فاحشی رسیده، به طوری که در دوران حکومت (جمال عبدالناصر) گزارشی دیدم مبنی بر اینکه: مصر فقط به (۲۰۰) هزار کارمند نیاز دارد ولی تعداد کارمندان به (یک میلیون و صد هزار نفر) رسیده است. و اگر علاوه بر افراد سازمان امنیت.. افراد ارتش و نیروهای مسلح را به کارمندان اداری اضافه کنیم، نتیجه ده برابر کارمندان مورد نیاز در هر دولت خواهد شد.. و اینجانب به یاد می‌آورم که در یک کشور کوچک که جمعیتش بیش از صد هزار نفر نبود، تعداد کارمندان در عرض (۳۰) سال از پنجاه نفر به (۳) هزار نفر افزایش یافت. اضافه بر این عده زیادی از کارمندان در نعمت و رفاهی - اگر نگوئیم بهتر - لاقط همانند رفاه ثروتمندان بسر می‌بردند، در حالی که یک کارمند - حتی رئیس جمهور - بیش از خدمتگزاری برای مردم نیست، که باید زندگی‌ای مانند هر فرد متوسط جامعه داشته باشد.. و این هم در صورتی است که بخواهیم از رأی اسلام فراتر برویم چه اینکه حضرت امیرالمؤمنین (ع) - در نهج البلاغه - می‌فرماید: لازم است رئیس دولت زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد (تا یک فرد فقیر از فقرش به ستوه نیاید). پس تعداد انبوه کارمندان اضافه بر زندگی مرفه یا فوق مرفهی که دارند.. دومین عامل از مثلث اختناق را تشکیل می‌دهند. و اینان زیان دو برابری به بار می‌آورند: أ - چون اصالتاً زندگیشان سرباری بر تولید کنندگان می‌باشد. ب - و زندگی مرفه آنان سربار دومی است. ت - و سربار سومی هستند از اینکه اوقات و اموال و نیروها را برای پیاده نمودن شبکه دیوان سالاری و بروکراسی بر مردم، صرف می‌کنند. فرض می‌کنیم که انسانی هر ساعت به اندازه یک درهم کالا تولید می‌کند، و روزی هشت درهم دستمزد دریافت می‌کند، و اگر کارمندی سربار او گشت روزی (۴) درهم) اجرت کارمندی و (یکدرهم دیگر) برای تأمین رفاه خویش از او می‌ستانند، کما اینکه اگر هم کار یا مشکلی اداری برای آن کارگر پیش آید در اثر دیوان سالاری و بروکراسی اداری مثلاً - (یک ساعت) او را معطل می‌کند، که همین معطلی ارزش (یک درهم) برای کارگر دارد، و اضافه بر تمام اینها پول (کاغذ و ورق و غیره) را هم از او می‌ستانند، در نتیجه مشاهده می‌شود که مجموعاً روزانه کمتر از (نیمی از دستمزد) برای کارگر باقی می‌ماند. و اگر این ملاحظه‌ها را نسبت به (نهصد هزار کارمندی نمائیم که بیش از مقدار نیاز در کشور مصر آند) آسیب

سنگینی را که از این ضلع از مثلث، اختناق عارض مردم مصر می‌شود، خواهیم شناخت. ۳- و اما استثنا... با ملاحظه تنگنایی که عده زیادی از حکام و فرمانروایان با کثرت پول بر مردم قرار داده‌اند، اثرش ظاهر می‌گردد به طور مثال یکی از کشورهای نفت خیز را (ملاحظه کنیم: الف) عده زیادی از کارکنانش به نام اجنبی معروف اند، مثلاً برای خریدن خانه مسکونی، یا مغازه‌ای برای کسب هیچگونه حقی ندارند چون خارجی هستند، و دولتها این حق را به خودشان می‌دهند که هرگاه خواستند، آنان را اخراج کنند، و اگر یکی از آنان به کاری گماشته شد، دستمزدی کمتر از دستمزد یک (شهروند هم وطن) - به اصطلاح امروز - دریافت خواهد کرد، و به همین ترتیب آداب و رسوم دیگر این (بردگی جدید). ب) اما شهروند: آن هم چند درجه است، درجه یک، درجه دو و درجه سه، و هر درجه‌ای که بالا-تر باشد مزایای بیشتری بدان تعلق می‌گیرد. ج) و دولت فرصتهای مناسب را از نظر پول و منصب تنها برای طبقات عالی از شهروندان قرار می‌دهند، اما سایر طبقات که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند هیچ فرصتی برای پیشرفت ندارند. د) دولت برای کسی که بخواهد خانه‌ای تهیه کند، یا ازدواج نماید و یا از این قبیل کارها انجام دهد، وام‌هایی قرار می‌دهد، و این وامها (اولاً) با بهره است و (ثانیاً) انسان را به بند می‌کشد، به این ترتیب که وامها را در مدت بیست یا سی سال - مثلاً - باز پس می‌گیرد، و در این مدت انسان همیشه بدهکار دولت خواهد بود. ه) و به همین ترتیب است که اگر دولت خانه‌ای قسطی به شخصی بدهد - حال آن همان وام می‌باشد - و) و بعد از اینها.. نوبت (استثمار آزاد) می‌رسد که یک اتومبیل، یخچال، کولر و غیره را به طور قسطی به شخصی می‌فروشد و بهره را بر اصل ثروت و سود آن اضافه می‌کند. مثلاً اگر یک فرد زحمتکش و یا کسی که در آمد محدودی دارد دستمزدش را دریافت نمود، نیمی از آن را در پرداخت (قسط) و یک چهارم را در اثر (تورم) باید پردازد و برای او اضافه بر اندوهی که از بدهکاری عارضش می‌شود جز یک چهارم دسترنجش نمی‌ماند به طوری که او را به حالتی بدتر از بردگان سوق می‌دهد، زیرا (برده کار می‌کرد و بدون هیچ بدهکاری و قرض به اندازه نیازمندیش مصرف می‌کرد) ولی این شخص بایستی کار کند، و اضافه بر بدهکاری از دسترنج خویش لقمه نانی بدست آورد. و خداوند متعال زمین، نفت و سایر امکانات کشورهای نفت خیز را - حد اقل - برای ساکنین آنها آفریده، و اگر حاکم ستمگر بوسیله قوانین نامربوطش میان خلق خدا و زمین خدا و نفت خدا و غیره جدائی نمی‌افکند، هرکدام از ساکنین آن کشورها حداقل دارای یک خانه، مغازه، اتومبیل و سایر لوازم خانگی اعم از اثاث یخچال، رختشویی و غیره می‌شدند، و دیگر کسی از نداشتن مسکن درآمد و یا نیازمندیهای دیگر شکایت نمی‌کرد.. چنانکه هیچ پسر یا دختری از نداشتن همسر شکایت نمی‌کرد - چون عدم امکانات مالی از ازدواج جلوگیری می‌کند. و اینکه از کشورهای نفت خیز نام بردیم، از باب بهترین مثال برای ارتجاع حاکمان و قوانین ارتجاعی آنهاست، و الا.. تمام کشورهای جهان این چنین است. خداوند مردم، زمین و خیرات آن را آفرید، و این زمین و منابعش برای زندگی مرفه و مالا مال از آزادی همه مردم کفایت می‌کند ولی این فرمانروایان و قوانین ساخته و پرداخته آنهاست که از رسیدن نعمتهای خدائی به بندگان خدا جلوگیری می‌کند. و هرگاه، حاکمان جاهل برکنار، و قوانین ظالمانه لغو شود و حکومت، حکومت خدا گردد، و حاکم طبق فرمان خدا از عدالت فقاقت، پاکی و جهانبینی برخوردار باشد، به طوری که مردم با رأی اکثریت (شوروی) انتخابش کنند، آن روز، روز آزادی انسان خواهد بود، نه تنها آزادی سیاسی و اقتصادی بلکه آزادی و رهائی از هر قید و بندی که بشر بر کاهل مردم نهاده (و از آنان فرو می‌نهد بار گران و زنجیرهایی که بر آنان سنگینی کرده) (و یضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم). باید تمام مردم برای رسیدن چنین روزی فعالیت کنند - آن هم به خواست خدای سبحان نزدیک است - (و اراده کرده‌ایم که منت نهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده، و آنان را پیشوایان و وارثان گردانده و در زمین فرمانروائی داده و به فرعون و هامان و سپاهیانسان بنمائیم آنچه را از شان می‌هراسیدند) (و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین، و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون). هر حاکم طاغوتی نسخه جدیدی از (فرعون) و هر مشاور چاپلوسی، نسخه جدیدی از (هامان) و هر نیروئی از نیروهای مسلح که حاکم طاغوت و مشاور چاپلوسی بدان تکیه زند، همانا نسخه جدیدی

از (ارتش آن دو) می‌باشد. یک سؤال: آیا هرچه تعداد افراد بشر بیشتر شود، زمین و منابع آنان را کفایت می‌کند؟ پاسخ: فرض می‌کنیم که در آینده زمانی بیاید که زمین و منابع کفایت نکند، و علم هم به امکان سکونت در فضا و استفاده از خیرات سایر ستارگان، یا به خیراتی که در اعماق اشیاء نهفته است، دسترسی پیدا نکند. اگر چنین فرض شود (که البته این فرض امکان ندارد مگر پس از گذشت صدها سال) آنگاه جایز است که انسان طبق قاعده (لاضرر) و مانند آن نسلش را محدود بسازد. و اینکه گفتیم پس از صدها سال، چو برخی آمارها دلالت دارد که اگر نیروها در تخریب مصرف نشود - چنانکه امروز نیروهای زیادی در امور تخریبی صرف می‌شود - کره زمین با منابع می‌تواند چند برابر انسانهایی که در حال حاضر روی آن سکونت دارند، پذیرا باشد.

## چگونگی حل مشکل تورم

### چگونگی حل مشکل تورم

در فصل گذشته تورم را شرح دادیم که خلاصه می‌شود در اینکه (مصرف) بیش از مقدار (تولید) باشد. و حل مشکل تورم به این بود که (مصرف با مقدار تولید برابری کند). و دولتهای سرمایه‌دار - به اصطلاح امروز - خواه سرمایه‌دار (دولت) باشد مثل کشورهای کمونیستی شرقی یا (تاجر) باشد مانند کشورهای سرمایه‌دار غربی، ابتدا برایشان ممکن نیست که (تورم) را از میان بردارند، حتی اگر علل بروز تورم بخشی از (حکومت) را تشکیل می‌دهد. بله (دولتهای اسلامی) به معنی صحیح - که در اولین فصل همین کتاب بدان اشاره شد - می‌توانند بطور نهائی از تورم نجات یابند. اما دولتهای فعلی چه غربی و چه شرقی و آنچه که مدار آنهاست وسائل متعددی برای کاهش تورم در پیش گرفته‌اند که از مرز (ظلم) و (فریب کاری) نمی‌گذرد.. گرچه برخی آنها اختصاص به دولتهای بزرگ استعمار گرد، و برخی دیگر اختصاص به دولتهای استعمار شده دارد مانند: - اول) اضافه نکردن دستمزد کارگران و زحمتکشانی که در آمد محدود دارند.. تا پول زیاد نشود و (تورم) پدید نیاید، زیرا اگر پول در کشور زیاد شد، نرخها فوراً گران می‌شود، و به این علت تورم افزایش می‌یابد. و لذا مشاهده می‌شود دولتهای استعمار شده - مانند پاکستان، عراق، مصر و غیره - اعتصابهای کارگران را - اگر به منظور بهتر شدن احوال، و بالا بردن سطح زندگیشان باشد - به شدت سرکوب می‌کنند، باوجودی که آنان جز حق منصفانه خویش را مبنی بر دریافت دستمزد برابر با نرخهای گران کالا مطالبه نمی‌کنند.. مثلاً کارگر و کسانی که در آمد محدودی دارند - مانند معلم یا کارمندان جزء - ده سال پیش حقوقش هزار تومان بود بعد به هزار و پانصد تومان رسید. در حالیکه قیمتهای بازار به دو برابر افزایش یافته، در این صورت اعتصاب می‌کند تا ضروری که عارضش شده - مثلاً - به مقدار یک سوم از حقوق فعلیش را مطالعه کند، ولی با اینحال حکومت وقت برای سرکوبی اعتصابات مداخله می‌کند.. اما در کشورهای کمونیستی چون دولت بر زشت‌ترین نوع دیکتاتوری بنیانگذاری شده حتی به اعتصاب دو کارگر بمدت یکساعت هم اجازه نمی‌دهد، و الا سرنوشت اعتصاب کننده به زندان، شکنجه و بالاخره اعدام منتهی می‌شود. و آنجا که موسوم به جهان آزاد است.. اثری از اعتصاب بچشم می‌خورد که آن هم غالباً با (راه حل متوسط) شکسته می‌شود، که در نتیجه باز کارگران و هم قطارانیشان به حقوقی که مطالبه می‌کنند دسترسی پیدا نمی‌کنند. دوم) از روشهای کاهش تورم این است که دولت پولهایی که بدون پشتوانه پخش کرده، حتی الامکان بوسیله مالیات مستقیم و غیر مستقیم مانند (گران کردن نرخ کالاها) جمع آوری کند. و چون قرارداد مالیات مستقیم خیلی مشکل است، دولت به جمع آوری پول از راههای مختلف، مثل گران کردن قیمت کالاها اهتمام می‌ورزد، و این موجب فشار بیش از پیش بر زحمتکشان می‌شود و به همین جهت دستمزد کارگران کمتر، و قیمت کالاهای مورد نیاز آنها برایشان گرانتر تمام خواهد شد. سوم) بمنظور کاهش تورم.. دولت، ثروتمندان را بصرف ثروتشان در خرید زمین،



ساختمان و غیره مانند پس انداز در بانکها تشویق می‌کند، تا پول از فعالیت باز ایستد، مثلا اگر (کالا باندازه یک میلیارد دینار) بود و دولت دو میلیارد دینار به چاپ رسانید، و نتیجتا تورم به مقدار دو برابر بوجود آمد، و دولت ثروتمندان را بر (رکود پولشان) تشویق کرد، حاصل چنین می‌شود که تورم به مقدار پولهای راکد در زمین و بانک و غیر کاهش خواهد یافت. چهارم) دولت با عدم استخدام و ترفیع کارمندان مستحق ترفیع اعلام حالت فوق‌العاده می‌کند، و با این اقدام.. از پرداخت پولهای بیشتر جلوگیری به عمل می‌آورد. پنجم) دولت به علت‌های مختلفی اموال ثروتمندان را مصادره می‌کند، و این غالبا در میان حکومت‌های جهان سوم اتفاق می‌افتد، و بدین وسیله دولت بر پولها، کالاها و املاکی دست یافته، و با فروش کالاها و املاک، پولهای موجب تورم را از میان مردم جمع‌آوری می‌کند. ششم) برای اینکه در داخل کشور پول، زیادت‌تر از کالا نشود، دولت از صدور کالاهای داخلی مورد نیاز جلوگیری کرده، و تشویق بر ورود کالاهای خارجی می‌نماید، تا پول اضافه‌ای که موجب تورم شده به خارج برده شود. هفتم) دولت کشاورزی و صنعت داخلی را از رونق می‌اندازد، تا مردم ناگزیر به استيراد کالاهای خارجی شوند، و این موجب کاهش شدت تورم می‌شود، زیرا بوسیله استيراد اضافه پول به خارج از کشور می‌رود. هشتم) دولت املاک و زمینهای دولتی را در معرض فروش می‌گذارد، تا پول اضافی را جمع‌آوری کند، و غالبا بوسیله دلالها این املاک و زمینها گرانتر از قیمت واقعیشان به فروش می‌رسد. نهم) دولت از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری می‌کند. دهم) استقرار و ثبوت پول را همه جا اعلام می‌کند، که این فایده روانی دارد نه حقیقی و واقعی. و بالا-خره.. دولت راهها و روشهای معروف غیر از اینها را هم برای کاهش تورم به کار می‌برد. وانگهی.. یکی از روشهای استعمارگران برای سقوط دولتهای ملی، ایجاد تورم داخلی در آنهاست، تا نارضایتی مردم زیاد شده و رژیم ساقط شود.. و همچنین از روشهای دیگرشان ایجاد خشک سالیها مصنوعی است، چنانکه هنگام قیام گاندی در هند همین روش را پیش گرفتند، و با ایجاد قحطی و خشک سالی مصنوعی توانستند (۸۰۰) هزار انسان را از گرسنگی بکشند، و غیر از اینها که در این کتاب در صدد ذکر آن نیستیم.

## بانک

### بانک

در ابتدا که بانک تأسیس شد، برای نگهداری کارهای ذخیره شده و تبلور یافته به صورت پول بود، تا آن پولها هنگام نیاز به مصرف برسد، و بانک به این انگیزه بناء شد که پول در جانی مطمئن و دور از آتش سوزی، دستبرد و جز آن از حوادثی که آن را به دست نابودی می‌نهد، بخصوص در پیشامدها.. سپرده شود، سپس بانک زندانی برای (کارهای متبلور به صورت پول) شد، همانند نگهداری که مبدل به زندانبان گشت، زیرا آنچه شرایطش را بر وام گیرندگان و برخورد صاحبان پولها تحمیل می‌کند، سرمایه موجود در بانک می‌باشد.. چه اینکه بانک دارای نظامی شد که آن نظام گاهی اجازه اخراج پول را از بانک می‌دهد و گاهی اجازه نمی‌دهد، چنانکه گاهی اجازه صرف پول را در کالای بخصوص یا کار بخصوصی می‌دهد و گاهی اجازه نمی‌دهد. و گاهی بانک پولها را جمع‌آوری و راکد می‌کند تا ارزانی ساختگی و یا گرانی غیر حقیقی و ساختگی را به وجود آورد. مثلا اگر در کشور هزار دینار مقابل هزار کیلو طلا- باشد، و بانک صد دینار آن را راکد کرد، هر کیلو طلا- به نه دهم یک دینار کاهش می‌یابد، و این موجب ارزانی ساختگی و غیر حقیقی می‌شود.. و اگر در کشور هزار دینار برابر هزار کیلو طلا بود، و بانک صد دینار به بازار اضافه کرد، ارزش طلا از یک دینار به (۱/۱) دینار افزایش می‌یابد، و این موجب گرانی ساختگی می‌شود. سرمایه داران از (ارزانی) چنین استفاده می‌کنند که - مثلا - مقادیری طلا می‌خرند، تا هر گاه که خواستند، قیمت آنرا گران نمایند، چنانکه از (گرانی) هم استفاده

می‌کنند به این نحو که طلا را به مردم می‌فروشند، و اگر خواستند مملکت را به ورشکستگی بکشند، ارز و یا بهره مندیهای دیگری را که بر ارزانی و گرانی نرخها مترتب می‌شود از کشور خارج می‌کنند، و گردانندگان بازارها از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی از آن سود می‌برند. اضافه بر اینها.. بانک وام را بهره کمی دریافت کرده و با بهره بیشتری پرداخت می‌نماید، و تفاوت میان این دو وام عاید سرمایه‌دار می‌شود، مثلا صد را برابر صد و ده پرداخت ولی مقابل صد و هشت دریافت می‌نماید، و اگر ۱۰ سود دریافت و ۸/ پرداخت کرد، تفاوت میان این دو بهره به کیسه سرمایه‌دار می‌رود، و اینجانب بیاد می‌آورم که در (شهری) یک سرمایه‌دار با سرمایه (بیست هزار دینار) بانکی تأسیس نمود، و در عرض یک سال (۱۷۰) هزار دینار سود برداشت یعنی اصل سرمایه و سودش به (۱۹۰) هزار دینار رسید. بانک با پولهای مردم در عقب قرارداد مضاربه، خرید سهام رهنها و غیره.. تجارت می‌کند، و تمام سود را منهای مقدار ناچیزی که به صاحبان پس انداز می‌پردازد، به سرمایه‌اش اضافه می‌کند. و چون افزایش و کاهش پول، بر حسب قوانین بین‌المللی به دست بانکهای بزرگ است، چه بسیار می‌شود که بانک به همین علت از سودهای سرشار برخوردار شود، مثلا: بانک (هزار دینار) با ارزش هر دیناری برابر (سه دلار) وام می‌گیرد به این شرط که دینارها را به نرخ روز دریافت و وام را مبدل به دلار کرده و باز پس دهد، و حال اگر بانک قیمت دینار را برابر چهار دلار افزایش داد در حقیقت در هر دیناری یک دلار از وام دهنده ربوده است، چون (هزار دینار) با ارزش (سه هزار دلار) از او دریافت کرده ولی (سه هزار دلار) به او پس داده که هنگام پس دادن فقط ارزش (۷۵۰) دینار دارد. و اگر فرض شود که بانک در هر هزار دینار (پنجاه دینار) سود بدهد، باز در نتیجه مشاهده می‌شود که بانک مقادیر زیادی از پول را به یغما برده است. یک) تأسیس شعبات بانک در تمام شهرها و حتی در دهات و قصبات، آنهم نه برای خدمت به مردم چون محبت و خدمت به مردم زمانی است که کار از روی اخلاص بوده، و برای جذب پولهای آنان نباشد، بلکه تأسیس بانکها برای این است که اقتصاد سرمایه‌داری (به معنی غربی و شرقی) بتواند دستهای بیش‌ترانه خویش را بوسیله شبکه (بانکها) و (راهها) به تمام نقاط برساند، زیرا این دو اطلاع از زندگی هر انسانی راحتی در گوشه و کنار دهات آسان می‌کند.. تا آنچه پول در اختیار دارد از او خارج و به نفع سرمایه‌داری جهانی استثمار شود، چه اینکه لاقط در حدود ۴۰ درصد در آمد کشور را عایدات دهات تشکیل می‌دهد، پس اگر سرمایه‌داری راهها را توسعه داد و شعبات بانکها را زیاد کرد به مقدار تقریبی (۴۰٪) سود آن افزایش خواهد یافت، و این نسبت به مقدار تقریبی (۶۰) در صدی که از شهرها در آمد دارد، سود کلانی به حساب می‌آید و احداث راهها گرچه کاریست پسندیده ولی نباید به زبان مردم دهات باشد. دو) بانک به دوران پول در دهات اهتمام می‌ورزد، چه اینکه غالبا در دهات دور دست، معامله با پول انجام نمی‌گیرد.. بلکه با کالا می‌باشد، و معامله با کالا بهتر است برای آنها، چون کار برابر کار قرار می‌گیرد، و دیگر سرمایه نمی‌تواند مقداری از دسترنج اهل ده را به چنگ آورد، به همین انگیزه بانکها در افتتاح شعبات و اتصال به مردم برای دوران پول اهتمام می‌ورزند، تا بتوانند پاره‌ای منافع را جذب کرده و دولت هم بتواند مالیات را به راحتی دریافت نماید چه اینکه بدون بودن پول نمی‌توان از کالاها مالیات دریافت کرد زیرا: الف) بدون جمع‌آوری اموال و ثروت‌های اهالی دهات به صورت پول در بانک مقدار آن مجهول است. ب) دریافت مالیات غیر پولی مانند احشام، درختها و زمین برای دولت مشکل است. ج) با نبودن بانک.. دولت از ثروت‌های مردم اطلاعی ندارد و بانک به اعتبار ارتباطش با اقتصاد، بر آنچه کارمند دولت نمی‌تواند اطلاع یابد، آگاه می‌شود، گرچه آن کارمند هم به همین منظور استخدام شده باشد. و نیازی به یادآوری نیست که بانک - به اعتبار اینکه محل تجمع سرمایه است - با دولت ارتباط دارد، خواه در دولت کمونیستی.. که ثروت با آن آمیخته، یا در دولت سرمایه‌داری.. که بانک و دولت دو عامل برای استثمار، و مکیدن ثروت‌های مردم اند، و لذا.. اگر نگوئیم که یکی از آن دو جزو دیگری است، لاقط همیشه میانشان همکاری نزدیک وجود دارد.. و به همین علت در کشورهای اسلامی - که هیئتهای حاکمه شان منحرف اند - مشاهده می‌کنیم.. چگونه دولت و بانک همدیگر را در انجام خدماتی متقابل یاری می‌دهند. وانگهی.. اگر بانک می‌خواهد برپای خویش ایستاده و بجای اینکه علیه مردم در خدمت سرمایه باشد.. به خود مردم خدمت کند باید

از دو چیز بپرهیزد: - اول) از دریافت و پرداخت ربا.. زیر هر پوشش حتی اگر به این عنوان باشد که: سود دریافتی برای تأمین کارمندان و نویسندگان و ایجاد محل کار و غیره می‌باشد بپرهیزد.. و این عذرها بهانه مزورانه‌ای بیش نیست، و همان طوری که دولت خرج آموزش، بیمارستان‌ها و جز آن را تأمین می‌کند، باید خرج بانکها را نیز تأمین نماید (البته اگر بانک دولتی باشد) و اگر هم (مردمی باشد) مؤسس آن باید مخارجش را به قصد تجارت پردازد، همان طوری که صاحب مغازه اجاره مغازه خویش را می‌پردازد. بنا بر این.. بایستی بانک نه در وام گرفتن سود پردازد، و نه در وام دادن سود دریافت کند. دوم) بانک باید از استثمار غیر مشروع بپرهیزد، و به استثمار صحیح و مشروع رو کند، استثمار مشروع آنست که در آن دو شرط منظور شود: - الف) اینکه فرصتها را از دست دیگران نگیرد، ولو اینکه به صورت ارزان کردن کالائی باشد که موجب زیان رسیدن به دیگران می‌شود، چنانکه سرمایه داران بسیار آن را انجام می‌دهند، مثلاً فرض می‌کنیم صد بقال وجود دارد که - با توکل بر خدا - در مغازه‌هایشان مشغول کسب هستند، ولی یک سرمایه‌دار با سرمایه‌ای کلان کالاها را به قیمت ارزان در بازار عرضه می‌کند، و به این ترتیب آن صد بقال جزء را ورشکسته می‌نماید، این کار بخشی از اضرائی است که در شریعت اسلام حرام شده، چون در اسلام نه ضرر جایز است و نه اضرائی به دیگران (لاضرر ولاضرار فی الاسلام)، بالاخره بایستی بانک از تمام روشهایی که برای تسلط بر بازار و ورشکستگی مردم اتخاذ می‌شود بپرهیزد. ب) شرط دوم استثمار مشروع این است که بانک.. چه هنگام دریافت پول و یا هنگام پرداخت آن قرارداد مضاربه را عادلانه منعقد سازد، البته اگر پول را به عنوان وام نداده باشد، چون در آن صورت.. حتی اگر وام گیرنده با آن وام تجارت کند و سود هم به دست آورد.. بانک هیچ حقی ندارد. پس دادن اهمیت به تأسیس بانکهای بدون ربا مشکل را حل نمی‌کند، چون مشکل بانک تنها ربا نیست، بلکه تأسیس بانک اسلامی - بمعنی صحیح آن - مهم می‌باشد.. گرچه بانک اسلامی هم نمی‌تواند کاملاً - به وظایف خویش عمل کند مگر در یک جو اقتصادی کاملاً اسلامی.. چنانکه در کتاب (الفقه - بخش اقتصاد -) آن را مفصلاً ذکر نموده‌ایم. اما معامله با این بانکهایی که امروزه در کشورها هست جایز نیست.. حتی اگر به صورت پس انداز هم باشد، زیرا این عمل همکاری با سرمایه‌داری منحرف بوده و در جذب ثروتهای مردم به باطل به شکل ربا و غیر کمک می‌نماید، و این مانند دادن چاقو به شخص قاتل است.. بله در حال اضطرار و اجبار معامله با این بانکها اشکالی ندارد، زیرا چیزی نیست که خداوند حرام نموده مگر اینکه هنگام اضطرار آن را حلال کرده باشد.

## ارزش کالاها

ارزش کالاها: ارزش کالاها چگونه تعیین می‌شود؟ و عوامل مؤثر در آن چیست؟ و چگونه نسبت بین برخی قیمتها با برخی دیگر شناخته می‌شود؟ اگر فرض کنیم که نجاری یک در تخته‌ای ساخت، و قیمت آن در بازار یک دینار بود، در تولید این یک دینار چهار عامل مشترک هستند: - ۱ - ماده اولیه در.. یعنی تخته، و دلیل آن اختلافی است که در قیمت درهای مختلف (از تخته، آهن یا آلومینیوم و غیره) وجود دارد، حتی اگر کاری که کارگر برای آن درها انجام داده یک اندازه باشد، مثل اینکه ساختن یک در - از هر ماده‌ای که باشد - هشت ساعت وقت صرف کند. ۲ - کاری که بدن یک انسان برای ساختن آن در انجام داده، به دلیل آن کار نبود و دری ساخته نمی‌شد جز به مقدار ماده تخته یا آهن ارزشی در نظر گرفته نمی‌شد. ۳ - کاری که فکر انسان برای ساختن آن در انجام داده.. و دلیل آن اختلاف قیمت‌هایی است که برای درهای متنوع تعیین می‌شود که چگونه کارهای فکری روی آن پیاده شده، مثلاً - یک در زیبا بیش از یک در معمولی ارزش دارد، این ارزش اضافی برای ماده تخته نیست چون هر دو یک اندازه تخته بکار برده‌اند، و همچنین برای کار بدنی انجام شده روی آن نیست، چون فرض بر این است که هر کدام هشت ساعت کار بدنی از وقت کارگر را صرف کرده، بلکه ارزش اضافی برای کار بدنی‌ای می‌باشد که روی در زیبا - بوسیله فکر - انجام شده، و چه

بسا کار بدنی انجام شده روی در زیبا از کار انجام شده روی در معمولی کمتر هم باشد. ۴ - چهارمین عامل مشترک در تولید ثروت اجرت ابزار کار است، مانند اره، چکش و غیره.. هر کدام اجرتی دارد، و این اجرت بالاخره به (کار و فکر و ماده) باز می‌گردد چون مثلاً- اره از کار و ماده و فکر بوجود آمده است. بنا بر این.. اساس در تعیین قیمت.. (کار بدنی، کار فکری و ماده) می‌باشد، بله گاهی فکر و عمل بدنی به طور مباشر است.. مثل فکر و کاری که برای ساختن در بکار رفته، و گاهی هم به طور واسطه‌ای و غیر مباشر.. مثل فکر و کاری که برای ساختن اره بکار رفته، چون جزئی از قیمت در، مربوط می‌شود به اجرت اره‌ای که برای آن هم فکر و کار صرف شده، و اجرتی پیدا کرده، زیرا اره (ماده‌ای است که هم از نظر فروش و هم از نظر اجاره ارزش دارد، و برای آن بخشی از نیروی فکر و کار مصرف شده) به این علت اجرت اره همچنین با (ماده، فکر و کار) مقابله می‌کند. پس هر کدام از امور سه گانه (فکر، کار و ماده) اگر باهم متحد شوند قیمت را افزایش می‌دهند، و در نتیجه.. تعیین قیمت به ازاء کار بدنی تنها نخواهد بود. و این درست نیست که گفته شود: تنها کار... قیمت تخته را افزایش داده، و از ذکر عامل دیگر خودداری شود، بلکه باید گفت (کار قیمت تخته را افزایش داد) و (تخته هم برای کار عضله‌های بدن و بازوان قیمت نهاد) و انسان هم که بدون فکر.. عضله‌های بدن را بکار نمی‌اندازد، و بکار انداختن عضله‌ها و نیروی بدنی بدون وجود ماده‌ای (در امور تولیدی)، که ارزش ندارد یا ارزشش بسیار اندک می‌باشد. و اینکه گفتیم در (امور تولیدی).. زیرا مثلاً حرکت عضله‌های مربی (کاراته) نیز قیمت دارد، ولی صحبت ما پیرامون (کار بدنی تولیدی است). حال اگر نجار دری را به یک دینار فروخت، این سؤال پیش می‌آید که چه مقدار از این یک دینار برای (تخته) و چه مقدار برای (کار بدنی) و بالاخره چقدر برای (فکر و اندیشه) است؟. پاسخ: (تخته) قیمت بخصوصی در بازار دارد که گاهی از ارزش کار بیشتر و گاهی کمتر و گاهی هم با آن مساوی می‌شود، و همان طور (کار) و (فکر) هر کدام قیمت مخصوصی دارد، و هنگام تفکیک قیمتها از هم.. نسبت میان آنها ظاهر می‌شود، مثلاً اگر یک کتاب اقتصادی (سه دینار) ارزش داشت، اگر قیمت کاغذ آن (یک دینار) و قیمت چاپ و صحافی آن (نیم دینار) باشد، نتیجه این می‌شود که ارزش علمی آن یک دینار ونیم می‌باشد. مثلاً اگر تخته (ربع دینار) و کار بدنی‌ای که روی آن انجام شده (یک سوم دینار) باشد، بقیه آن که (پنج دوازدهم) است ارزش کار فکری انجام شده روی در را تشکیل می‌دهد و به همین ترتیب.. اگر جنس تخته از جنس خوب باشد، قیمت آن به نیم دینار افزایش می‌یابد، و نتیجتاً قیمت در یک دینار و ربع می‌شود، و یا اگر کار بدنی انجام شده روی آن بیشتر باشد، قیمت در به اندازه قیمت کار بدنی افزایش می‌یابد و به همین ترتیب. اما اینکه چه قیمتی در تعیین (ماده)، (کار) و (فکر) مقیاس قرار می‌گیرد؟ این مسئله راجع به عرف می‌باشد، و اگر عرف هم در آن اختلاف پیدا کرد قیمت متوسط عرفی را مقیاس قرار می‌دهند. مثلاً اگر برخی (قیمت تخته) را ربع دینار، و بعضی قیمت آن را (نیم دینار) و بعضی دیگر (یک سوم دینار) تعیین کرد، هر سه را جمع بسته و یک سوم مجموع را به عنوان قیمت عادلانه قرار می‌دهیم که برابر است با چهار و یک سوم سیزدهم (نتیجه در حدود (۷) درهم بدست می‌آید.. چون یک دینار برابر است با (۲۰) درهم، و برحسب فرضیه ما ربع دینار برابر با (۵) درهم و نیم دینار (۱۰) درهم و یک سوم دینار برابر با حدود (۷) درهم می‌باشد، اگر مجموع اینها که (۲۲) است بخش بر سه شود (۷) و یک سوم درهم به دست خواهد آمد که همان قیمت عادلانه است. (مترجم)) و به همین ترتیب. و اما پاسخ سؤالهایی که اول این فصل مطرح شد: - این است که در همه آنها معیار و میزان همان نظر عرف بوده.. که نزد عرف برای تحدید و تعیین قیمت و عوامل مؤثر در آن، و نسبت میان ارزشهای اجزاء چهار گانه - فکر، کار، ماده و شرایط آنها - موازین ویژه‌ایست.. زیرا هر چیزی که کمتر در دسترس باشد، نیاز به آن بیشتر و در نتیجه ارزش آن هم افزون‌تر می‌شود، پس قیمت تابع نیازمندی است، که آنهم دو شعبه دارد (اول) نیازمندی برای سد حاجتهای ضروری و (دوم) نیازمندی برای پیشرفت در زمینه‌های رشد و کمال. در اینجا مقصودمان از (نیازمندی) اعم از (نیازمندی و سودجویی) است. و مقصود از نیازمندی و سودجویی آن چیزی نیست که انسان در خدمتش درآید، چنانکه هر دو بخش امپریالیسم (سرمایه‌دار و مارکسیسم) قائل به آنند، بلکه غرض ما آن است که انسان در راه خدا به خدمت آن

در آید، و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: زهد آن است که چیزی مالک تو نشود، نه اینکه مالک چیزی نشوی. وانگهی.. کار فرد جامعه، میزان قیمت نیست، بلکه میزان.. کار متوسط می‌باشد، اما نسبت به (فکر) و (ماده) و (شرایط آنها) به خلاف کار بدنی افراد.. هر فکری ارزشی ذاتی خود را دارد، و خود میزان است، و همچنین هر ماده و هر شرطی. ۱- مثلا اگر نجاری یک در را به مدت سه ساعت و دیگری در دومی را به مدت چهار ساعت و سومی در سوم را به مدت دو ساعت ساخت، و همه درها مانند هم بودند.. چه از نظر (ماده) و چه از حیث (زیبائی.. که هنرمندی فکری است) اینجا عرف وقت متوسطی که ساختن این در صرف کرده به حساب می‌آورد، و به اعتبار (تعیین قیمت برای هر ساعت) بر میزان همان وقت متوسط قیمت را تعیین می‌کند، و میزان متوسط در مثال ما (سه ساعت) و برای هر ساعتی مثلا (ربع دینار) قرار می‌دهد، بنا براین عرف (قیمت ساخت یک در) را سه چهارم دینار نرخ می‌گذارد، و به این وسیله مقرر می‌شود که: چنین کالای ساخته شده‌ای سه چهارم دینار ارزش دارد، خواه در عرض سه ساعت یا چهار ساعت و یا دو ساعت ساخته شده باشد. ۲- اما ماده.. عرف ملاحظه می‌کند که فلان ماده گرانتر از آن ماده دیگر، و ماده دوم ارزاتر است، اما به مقدار کاری که برای قطع آن از جنگل، یا استخراج آن از زمین رویش انجام شده ملاحظه نمی‌کند، چنانکه قیمت متوسط را هم در نظر نمی‌گیرد... مثلا- اگر تخته‌ای یک دینار و تخته دیگری دو دینار و قطعه تخته سومی سه دینار ارزش داشت، عرف نمی‌گوید که ارزش تخته (دو دینار) یعنی متوسط بین ارزشهای سه گانه است. ۳- فکر هم به این نحو است، عرف میزان متوسطی در قیمت گذاری آن ندارد، مثلا- اگر فکری که یک در زیبائی را می‌سازد معادل (یک دینار) و فکری که در زیباتری را می‌سازد (دو دینار) و فکری که یک در معمولی را می‌سازد (نیم دینار) باشد، عرف برای هر فکری قیمت ویژه‌اش را تعیین می‌کند، و نمی‌گوید که برای فکر قیمت متوسطی است که مثلا- در مثال ما یک سوم سه دینار و نیم شود. ۴- و همچنین شرایط.. به این نحو که هر شرطی ارزش ویژه‌اش را دارد. بنا بر آنچه ذکر کردیم.. اختلاف میان ارزش کار استاد و شاگردش را می‌یابیم، چون فکر شان باهم اختلاف داشته، به طوری که اثر فکر هر کدام روی شیء ساخته شده ظاهر می‌شود. نه اینکه فکر استاد نتیجه کار زیادتری بوده، که بیش از آن استحقاق اجرتی نداشته، بلکه اختلاف.. برای این است که فکر ارزش دارد، خواه استاد پیش از آن اجرتی گرفته باشد یا خیر. مثلا.. شاگرد نجاری روزانه دستمزد عادلانه خویش را دریافت می‌کرد، تا اینکه نجاری زبردست شد، حال اگر دستمزد بیشتری عایدش می‌شود، چنین نیست که قسمتی از آن بجای دستمزدی است که قبلا- دریافت نکرده، زیرا سابقا تنها بدنش کار می‌کرد، و لذا دستمزد ناچیزی بدست می‌آورد، ولی اکنون چون هم فکر و هم بدنش بکار مشغول است، دستمزدش افزایش یافته. و فکری که - مثلا- وارد محیط صنعتی می‌شود ممکن است پیشرفت آن به علت زیادی کار باشد، چنانکه امکان هم دارد به واسطه باهوشی کارگر باشد.. دو شاگرد که بمدت یکماه نزد نجاری کار کردند، به طوری که هر دوی آنها نجار شدند، اما یکی شان با نیروی فکری یک در زیباتری را می‌سازد، در این صورت شکی نیست که از همکاری که یک در معمولی می‌سازد دستمزد بیشتری بدست خواهد آورد، و این برای کار بیشتر نیست، بلکه برای ذکاوت و تیزهوشی فطری اوست که سبب پیشرفت و موفقیتش در کار شده، و دستمزد او را به حد بیشتری رسانیده است. پس اضافه دستمزد ممکن است مربوط به ساعت اضافه کار باشد، و ممکن است مربوط به فکر بهتر و تیزهوشی بیشتر بشود.

## بهره افزوده

بهره افزوده

شخص باهوشی پیوسته کار کرد تا استاد شد، و آنگاه یک کارخانه تأسیس نمود که - مثلا- در، آن تخته را بجای قطع با آره دستی بوسیله یک دستگاه برقی قطع می‌کرد. فرض می‌کنیم سه کارگر استخدام کرد و برای هر کدام یک دینار دستمزد قرار داد، و بعد به

مبلغ ده دینار تخته خرید و آن تخته‌ها را بوسیله کارگران کارخانه نجاری کرد بطوری که کالای ساخته شده‌ای معادل بیست دینار تولید شد، و فرض می‌کنیم که این کالا- به مقدار یک دینار از ارزش کارخانه، و نیم دینار نرخ برق، و روزانه نیم دینار هم اجاره محل نجاری، خرج برداشت. در نتیجه خرج مصرف شده بعنوان ارزش تخته و اجرت کار و برق و مغازه (۱۲) دینار می‌شود. حال آیا می‌باید (۸) دینار اضافه را میان خود و کارگران به طور مساوی تقسیم کند، که به هر کدام دو دینار برسد؟ و یا اگر طبق قرارداد.. به کارگران سه دینار پرداخت و خودش پنج دینار برداشت، این کار ستم به کارگران و استثمار دسترنج آنان خواهد بود؟ پاسخ: نه.. کارفرما ظلم نکرده، چون پنج دینار اجرت فکر و اندیشه گذشته او.. و اداره کنونیش می‌باشد (و خود اداره کردن هم نوعی کار فکری است) و فرض هم بر این است که کارگران با اراده کامل سر کار آمده و به اختیار خودشان با کار فرما قرار داد همکاری بسته‌اند. بنا بر این.. گفته کمونیستها مبنی بر اینکه استاد هم باید به اندازه کارگران دستمزد بگیرد و اضافه پولها به کیسه دولت سرازیر شود، چون مالکیت از آن دولت بوده، و هرکس فقط به اندازه نیازش حق دارد، این گفته هیچ اساس و صحتی ندارد. و به همین ترتیب گفته هواداران نظام اقتصاد توزیعی هم مبنی بر اینکه باید تمام پول میان آنان توزیع و پخش، صحت نداشته و مردود می‌شود. و گفته سرمایه داران مبنی بر اینکه سرمایه دار حق دارد به طور کلی هرچه سود اضافه بود بستاند، خواه کارگر را ظلم کند یا نه، این هم اساس و صحتی ندارد. و ظلم به کارگر دو صورت دارد: ۱- اینکه سرمایه دار فرصت را از کارگر فوت نماید، تا اینکه کارگر ناچار شود نزدش به کار بپردازد، مثل اینکه سرمایه دار با استفاده از نیروی قانون، نگذارد کارگر مانند او سرمایه دار شود چون اگر قانون کوبنده نبود، هر سه کارگر می‌توانستند مثل استاد، کارخانه دار شده، و نیازی به شاگردی نزد سرمایه دار نداشته باشند و در نتیجه هر کدام روزانه دو دینار سود می‌بردند (و ما در فقه چنین اختیار کرده‌ایم که جدائی میان یک فرد آزاد و کارش، به طوری که مقداری ثروت از وی فوت شود، از ضرری است که باید جدا کننده آن را جبران نماید) و لذا در فقه گفتیم: قاعده (من أحيى أرضاً ميتةً فهي له) (کسی که زمین مواتی را احیاء کند، مالک آن می‌شود) زمانی صحیح است که شخص احیاء کننده دیگران را از احیا کردن منع نکند، مثلاً اگر سه نفر برای احیای سه هکتار زمین همت گماشتند اما یکی از آنها دو نفر دیگر را یا با قوه قانون یا قوه شخصی منع کرد، و خودش تمام هکتارها را احیاء نمود، زمانی که مانع بر طرف شد، آن دو نفر می‌توانند به مساحت دو هکتار از آن زمین جدا کنند چون قاعده مزبور در چنین جائی حاکمیت نداشته، و شخص احیاء کننده، غاصب حق آن دو نفر دیگر محسوب می‌شود، و همان طوری که حق فعالیت دارد شأنیت نیز دارد، چنانکه ظاهر آیه مبارکه (خلق لکم ما فی الارض جمیعاً) چنین اقتضا دارد و استدلال به آن در یک فصل سابق گذشت. ۲- اینکه سرمایه دار کارگر را مجبور به کار نزد خودش کند، در این صورت قراردادش با وی راجع به پرداخت روزانه یک دینار - طبق مثال گذشته - نوعی ظلم می‌باشد، و کارگر استحقاق دستمزد واقعی خویش را دارد، که غالباً بر مقدار مقرر از سوی سرمایه دار افزایش دارد. بنا بر این.. گفته کمونیست از اصل باطل می‌شود. و گفته سرمایه دار، و توزیعی، گاهی باطل و گاهی هم صحیح خواهد بود. و صحیح این است: ۱- اضافه برای کارخانه دار باشد (اگر فرصت برای همه یکسان و کارگر با اختیار کامل نزد استاد به کار پرداخته بود). ۲- اگر فرصتها یکسان نبود.. یا استاد کارگران و کارخانه دار منصفانه رفتار شود، چون ناچاری (همان طوری که در فوت فرصتها گذشت) و اجبار نمی‌توانند حق واقعی کارگر را ساقط کنند، که حق واقعی غالباً بیش از مقدار معین از سوی استاد می‌باشد. و با آنچه بیان نمودیم بطلان گفته کمونیستها آشکار می‌گردد.. آنان معتقدند که: ۱- کارخانه دار حق دارد (مقدار قیمت مواد اولیه) و (مقدار اجرت کارخانه و توابع آن مانند برق، اجاره محل و غیره) را بستاند. ۲- بقیه سود را باید میان خود و کارگرانش توزیع کند (چون حقی است همگانی)، و اگر مقدار تعیین شده را به کارگران پرداخت و اضافه را برای خود گرفت، در واقع حق آنان را به سرقت برده. ۳- و چون سرمایه دار چنین کاری نمی‌کند، بر کارگران است که سلطه او را درهم شکسته، و دولتی را به نمایندگی از سوی خودشان تعیین نمایند، تا ثروت را از سرمایه داران گرفته، و وسایل تولید را برای آنان تهیه و سود را به طور مساوی میان همه تقسیم کند که

در آن حال طبقه سرمایه‌دار و کارگر وجود نخواهد داشت، بلکه همه کارگر خواهند بود.. و دولت، که دولتی است کارگری از منافع و مصالح آنان پاسداری می‌نماید. ۴- و چون (اگر حکومت دموکراسی باشد) سرمایه‌داران به حکومت بازگشته و سیستم سرمایه‌داری را از نو پیاده می‌کنند، (دیکتاتوری طبقه کارگر - پرولیتاریا -) لازم می‌شود، بنا بر این در رژیم کمونیستی.. دموکراسی به هیچ نحوی وجود ندارد. ۵- و اگر کارگر ثروتمند شوند، امکان دارد سرمایه‌داری جدیدی پایه‌گذاری کنند، پس باید ریشه‌های مالکیت فردی قلع و قمع شود (و نه ملکی باشد، نه مالکی) بلکه کارگران کار کنند و از محصول کارشان به مقدار نیاز بهرمنند شوند، و مابقی از آن دولت باشد تا در مصالح و منافع توده مردم مصرف شود. اکنون در صدد بیان نظریه کمونیسم و یا اثبات بطلان و سستی آن نیستیم، بلکه به هردو مطلب اشاره کردیم تا بطلان نظریه اقتصادی آنان را بیان نمایم بنا براین: -اولا-) کارخانه‌داری که در مثال ذکر کردیم حق دارد که اضافه سود را دریافت کرده و مالک آن شود. ثانیاً) بر فرض اینکه حقی هم نداشته باشد، راه حل این نیست که کمونیستها قرار داده، و به مشکلاتی بدتر از مشکلات سرمایه‌داری دچار شده‌اند (چون میان سرمایه‌داری دولت و دیکتاتوری آن اتحاد برقرار کرده‌اند) و این مانند فرار از دود به سوی آتش است.. لذا مشاهده می‌کنیم که کارگران و کشاورزان در شوروی، چین و سایر کشورهای کمونیستی حالت بدتری از کارگران و کشاورزان کشورهای سرمایه‌داری دارند، گو اینکه کارگران کشورهای سرمایه‌داری هم آن چنان که باید به حقوق خود دست نیافته، و سرمایه حتی الامکان بر آنان فشار وارد می‌سازد و حقوق آنان را پایمال می‌کند. و چون هرکدام از سرمایه‌دار و کمونیست دسترنج کارگر و کشاورز را به یغما می‌برد، و کسی که نزدشان کار می‌کند، گرچه پزشکی باشد که به مقدار حق خویش می‌خورد و یا مهندسی باشد که به اندازه حقش تقاضا می‌کند، آن هم شریک دزد است، و چه تفاوتی است میان اینکه پزشک به خانه (فلان دزد) برود و مقابل نسخه دوا پولی که می‌داند مال دزدی است از وی بستاند، و یا اینکه پزشک برای سرمایه‌دار و کمونیست شود؟ که آن دو نیز اموال مردم را می‌دزدند، بله.. تنها تفاوت این است که قانون به آن دو سیستم اجازه دزدی داده، ولی سرقت فردی را جایز نمی‌شمارد، و این تفاوت هم.. که موجب حلالی دستمزد نمی‌شود. و امام رضا(ع) (هنگامی که مأمون می‌خواست دست دزدی را قطع کند، و دزد خود مأمون را متهم به دزدی نمود) به همین موضوع اشاره نموده و فرمود: دزد راست می‌گوید، چون آن دزد از یک فرد دزدیده، ولی مأمون کل جامعه را تحت پوشش قانونی می‌دزدید.

## عرضه و تقاضا

### عرضه و تقاضا

اگر در بازار هزار قرص نان و هزار انسان گرسنه وجود داشت عرضه به قدر تقاضا می‌باشد، و در این صورت هرچیز.. قیمت معمولیش را خواهد داشت. ولی اگر عرضه نان کم شد و تقاضا کنندگان زیاد.. مثلاً اگر هزار قرص، نان و دوهزار تقاضاکننده بودند، در این صورت تقاضا بیش از عرضه خواهد بود، و قیمتها افزایش می‌یابد، و اگر بعکس.. تقاضا کم شد و عرضه زیاد، مثل اینکه هزار تقاضاکننده و دو هزار قرص نان باشد، اینجا عرضه بیش از تقاضا شده و قیمتها کاهش خواهد یافت. بنا براین با اختلاف عرضه و تقاضا امور اقتصادی هم در نوسان قرار می‌گیرد، مثلاً (عرضه کم و تقاضا زیاد شد) مردم به محصولات و کالاهای تولید شده رو می‌کنند، و چون تولید زیاد شد، تقاضا کم می‌شود، و به علت عرضه زیاد قیمتها کاهش می‌یابد. ولی اگر (تقاضا کم و عرضه زیاد شد) مردم دست به تولید کمتری می‌زنند، و چون تولید کم شد، تقاضا زیاد.. و به علت کمی عرضه نرخها افزایش می‌یابد. گاهی سرمایه‌داری منحرف، خواه به صورت سرمایه‌داری مطلق و یا به صورت کمونیسم برای کسب بهره بیشتر دست به

کارهایی می‌زند از قبیل: الف) سرمایه‌داران توانایی‌هایشان را برای خرد مواد اولیه به نرخی کمتر از نرخ واقعی متحد می‌نمایند، و چون صاحبان مواد اولیه غالباً ناچار به فروش سریع می‌شوند زیرا نه مصرف زندگی نه انبار و نه توانایی بر نگهداری مواد را دارند، مجبور به فروش کمتر از قیمت واقعی می‌شوند، و بدین سان سرمایه‌داران از تفاوت میان ارزشی واقعی و ارزش کاهش یافته‌ای که با اتحاد در نخریدن بیش از قیمت قراردادشان بوجود آوردند سود خواهند برد. ب) سرمایه‌داران برای فروش کالاهای ساخته شده و غیره به نرخ بیش از نرخ واقعی متحد می‌شوند، مثلاً اگر قیمت هر بیست کیلو گندم یک دینار باشد، مالکین گندم متحد می‌شوند که هر پانزده کیلو را به یک دینار بفروشند، و چون مردم ناچار به خرید و مصرف گندم‌اند، مجبور خواهند شد که با قیمت گرانتر آن را تهیه نمایند. ج) سرمایه‌داران برای استخدام کارگران با دستمزدی کمتر از دستمزد عادلانه متحد می‌شوند و چون کارگر پناهی برای احقاق حقتش نمی‌یابد، ناچار می‌شود که بپذیرد چون بدون دستمزد ادامه زندگی برایش مشکل می‌باشد. د) سرمایه‌داران کارگران خود را بر بیمه جان خودشان مجبور می‌کنند، تا سلامتی کارگران همیشه تضمین شود، و گاهی اوقات خود سرمایه‌دار کارگران را با قیمتی بیشتر تأمین می‌کند، در حالیکه شرکت‌های بیمه با قیمتی کمتر آنان را بیمه می‌کند. (توضیح آنکه - مثلاً - سرمایه‌دار ماهیانه (۱۰۰) تومان بعنوان بیمه از دستمزد کارگر می‌کاهد، و از طرفی با یک شرکت بیمه قرارداد می‌بندد و طبق آن کارگرش را ماهیانه (۸۰) تومان بیمه می‌کند، در این صورت.. سرمایه‌دار ماهیانه (۲۰) تومان از تفاوت این دو معامله بهره خواهد برد. (مترجم)) و تمام این روشها خلاف شرع اسلام است، زیرا قبلاً گفتیم: کسی حق ندارد یکسانی فرصتها را بهم زند، چنانکه کسی هم حق ندارد بازارها را مورد بازیها و فریبهای اقتصادی قرار دهد.. و آشکار است که دو روش اول.. بازیچه قرار دادن بازار، و دو روش اخیر.. از میان برداشتن فرصتهای یکسان را به دنبال دارد، و قاعده (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) (مردم بر مال و جان خویش تسلط و اختیار دارند) اگر موجب ضرر به دیگران شد، کلیت نخواهد داشت، چون دلیل قاعده (لاضرر...) بر دلایل اولیه حکومت دارد. و احتمال اینکه این روشها به دیگران زیان نمی‌رساند، مردود است.. چون موضوع (ضرر) راجع به عرف بوده، و عرف تشخیص می‌دهد که روشهای مزبور اضرار است. پس بر دولت لازم است که از تمام آنها جلوگیری عمل آورد، و دلیل بر آن هم در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) گذشت. بله اگر دولت بوسیله رقابت آزاد می‌توانست محدودیتها را رفع کند، باید به آن جامه عمل ببوشاند، تا سرمایه‌داران گردن نهاده.. به راه راست باز گردند، و از بازیچه قرار دادن بازار و پدید آوردن جواضطرار و ناچاری بپرهیزند.

## استعمار

### استعمار

استعمار چند نوع است: اول) استعمار نظامی.. به این نحو که یک دولت نیرومند با قوای نظامی بر یک کشور ناتوان چیره شده، و فرمانداری بر آن تعیین کند، و برنامه‌هایی قرار دهد، و بالاخره.. منافع و منابع آن را به یغما ببرد. دوم) استعمار سیاسی.. به این نحو که دولت قوی کوشش کند تا زمام کشور ضعیف را به دست بگیرد: - الف) به صورت انتخابات: مثل اینکه دولت قوی زمامداران کشور ضعیف را مخفیانه فریب داده و آنان را وابسته به خود کند، و چون توده‌های کشور ضعیف از خود فروشی آگاه نیستند، اعضاء پارلمان، رئیس جمهور و غیره را انتخاب می‌کنند، حال آنکه افراد منتخب.. در حقیقت مزدوران دولت نیرومند بوده، و برای مصلحت آن کار می‌کنند (که خود به خود ضرر این خودفروشی به کشور خودشان باز می‌گردد). ب) با دیکتاتوری: به این نحو دولت قوی و نیرومند یک کودتای نظامی در کشور ضعیف انجام دهد، و یک یا چند مزدورش را بر سر کار آورد، تا آن مزدور



خود فروخته کشورش را به سوی آنچه دولت نیرومند می‌خواهد سوق دهد. سوم) استعمار فرهنگی.. به این طریق که دولت قوی با وسایل مختلف فرهنگ خویش را در میان مردم یک کشور ناتوان گسترش دهد، مانند پخش تبلیغات یا افراد وابسته به نقاط مختلف کشور ضعیف، و یا تربیت افراد کشور ضعیف به منظور پخش فرهنگ در مدارس و مؤسسات خویش، چه اینکه وابستگی فرهنگی کشوری به کشور دیگر، برای کشور (مادر) افتخار می‌آفریند، گرچه کشور مادر از آن بهره‌مندی هم نبرد، البته استعمار فرهنگی همیشه با بهره‌مندی ملازم است. چهارم) استعمار اقتصادی.. که دولت قوی به منظور بهره‌برداری و استفاده بر بازارهای یک کشور ضعیف و منابع آن مسلط شود. مثلاً.. دولت استعمارگر (مواد اولیه) را از کشورهای ضعیف به قیمت ناچیزی می‌خرد، و سپس کالاهای ساخته شده از همان مواد را به قیمتی گرانتر به کشورهای ضعیف صادر می‌کند، و به این وسیله دولت نیرومند سه نوع بهره‌مندی برد: ۱- بهره‌مندی مواد به قیمت کمتر. ۲- بهره‌مندی تشکیل بازار مصرفی برای کالاهایش، زیرا ایجاد بازار کارگزارانش را مشغول و کارخانه‌هایش را به کار و می‌دارد. ۳- بهره‌مندی حاصله از فروش صنایع به قیمتی بیشتر. مثلاً یک کشور قوی چرم را به ارزش یک دینار از کشور ضعیف خریداری می‌کند (حال آنکه قیمت چرم یک دینار و نیم است) سپس از آن چرم یک کیف می‌سازد و آن را به کشور ضعیف به ارزش سه دینار می‌فروشد (در حالیکه قیمت آن کیف بیش از دو دینار و نیم نیست) در این صورت آن کشور قوی اضافه بر اینکه کارگران و کارخانه‌هایش را به کار انداخته (که این خودش نوعی سود است) نیم دینار هنگام خرید و نیم دینار هم هنگام فروش بدست آورده (و این دزدی و چپاولگری صریح است.. و گاهی (چپاولگری و فریبکاری) به مقادیر بسیار زیادی می‌شود، به طوری که در برخی گزارشها که هم‌اکنون در دسترس اینجانب است به (چهل برابر) رسیده است. و دولت استعمارگر گاهی منابع طبیعی دولت ضعیف را سرقت می‌کند.. مانند معادن، ماهیها، درختهای جنگلی و غیره.. و گاهی هم محصولات که کارگران و کشاورزان بر آن زحمت کشیده‌اند، مانند خرید پنبه یا روغن آن به قیمتی ناچیز.. و گاهی جواهرات و اشیاء باستانی.. و بالاخره گاهی هم دانشمندان و مغزهای متفکر را به سرقت می‌برد یا با زور (چنانکه آمریکا، روسیه و غیره دانشمندان آلمان را پس از جنگ جهانی دوم ربودند) و یا بوسیله فریبکاری و اغراء (چنانکه آمریکا و برخی کشورهای صنعتی - در حال حاضر - مغزهای جهان سوم را به انواع مختلف فریب و اغراء به سرقت می‌برند). و این مسلم است که مغزها نوعی ثروت بوده، که با ربودن آنها استعمار دو کار انجام می‌دهد: - (یک) پائین آوردن سطح کشورهای ضعیف و (دو) بالا بردن سطح کشور خود. فرض می‌کنیم که (هر دانشمندی روزانه معادل (۲۵) دینار کار می‌کند) در این حال.. اگر سرقت بزرگ باشد (چنانچه در گزارشی خواندم که زمانی کشورهای صنعتی چهل هزار دانشمند از کشورهای جهان سوم به سرقت برده‌اند) لاجرم خسارتهای آن نسبت به کشورهای ضعیف، و بهره‌هایش برای کشورهای قوی بسیار خواهد بود، و در مثال ما خسارت کشورهای ضعیف ظرف پنج سال معادل یک میلیارد و هشتصد میلیون دینار خواهد بود، و همین مقدار به سود کشورهای قوی منظور می‌شود. این تنها یک برآورد از نظر مادی است، و الا دانشمند می‌تواند شاگرد تربیت کند، و سطح کشور را از نظر فرهنگی، صنعتی، برنامه‌ریزی، اخلاقی و غیره بالا ببرد. و اگر امثال این برآوردها را ملاحظه کنیم، معلوم می‌شود که چگونه آمریکا به کره ماه رسید، در حالیکه جمعیتش از یک چهارم مسلمانان (که بنا بر برخی آمارها.. بیش از یک میلیارد انسان اند) کمتر است، ولی مسلمانان به طور کلی در بدترین شرایط عقب افتادگی به سر می‌برند. وانگهی جلوگیری از فرار مغزهای متفکر از کشورهای اسلامی و سایر کشورهای جهان سوم با سخنرانیها، موعظه‌ها تشویق و تهدید نمی‌باشد، بلکه علاج این مشکل مهیا نمودن زمینه‌های مناسب برای آنان است.. مانند (پول بحد کافی)، (احترام مناسب) و (ایجاد کار مناسب) و در نتیجه باید جوی بوجود آید مانند جو موجود در کشورهای که مغزهای متفکر را به سوی خود جلب می‌کنند، و این گرچه مشکل است ولی امکان دارد، به ویژه اگر در چهار چوبه اسلام باشد، زیرا در آن اجتماع قوی‌تر، اعتماد متقابل و احترام کامل اضافه بر ایمان که مشوق داخلی انسان است وجود دارد. و از بدترین فشارها بر مغزهای متفکر - که موجب فرار آنها می‌شود - : سوسیالیسم، ملی کردن، آنچه موسوم است به اصلاحات کشاورزی و دیکتاتوری

می‌باشد زیرا: ۱- معنی سوسیالیسم از جهتی فقر و تنگدستی توده مردم، و از جهت دیگر عدم هماهنگی تخصصها با دولت می‌باشد، چون سوسیالیسم تسلط دولت بر منابع ثروت عمومی را واجب می‌کند، و در نتیجه ثروت به دست مدیران با کفایت نخواهد رسید، باین ترتیب ثروت فاسد، و به دست عموم مردم نمی‌رسد، و همین عموم مردم با استخدام شدن در شرکتها، امور رهنی، بازرگانیها و غیره برای مغزهای متفکر منبع ثروت و درآمد می‌باشند.. و از سوی دیگر دولت با پرداخت حقوق به کارمندان و مقید ساختن آنان به کارهای تشریفاتی و اداری، نه دستمزد کافی به آنان می‌دهد، و نه احترام مناسب با آزادیشان را تأمین می‌کند، و این از مهمترین اسباب فرار مغزهای متفکر است. ۲- و ملی کردن این است که: اگر علم پزشکی، مهندسی، حقوق و غیره ملی شد، پزشک، مهندس، حقوقدان و غیره کارمندی بیش نخواهند بود.. و سابقا گذشت که یک شخص متفکر و اندیشمند آماده نیست کارمندی محدود شود، علاوه بر آن ملی کردنی که شامل شرکتها و غیره می‌شود، از تجمع ثروت نزد توده مردم، که همانها منبع در آمد مغزهای متفکرند، جلوگیری می‌نماید. ۳- و اصلاح کشاورزی - قانون اصلاحات ارضی - در حقیقت جز فساد و تباهی کشاورزی را به دنبال ندارد، حتی در کشور (روسیه) مادر اصلاحات کشاورزی چنین است، و کشاورزی روسیه منجر به نابودی شده، به طوری که امروزه پس از گذشت بیش از ۶۰ سال از انقلاب بلشویکی.. این کشور (که به اصطلاح یک کشور زراعتی است) نیاز به استیراد گندم از آمریکا دارد، و اگر آمریکا از صدور گندم به شوروی ممانعت کند، مردم این کشور گرسنه و نیازمند به یک قرص نان می‌شوند.. و اگر کشاورزی فاسد شود، اموال عمومی مردم هم فاسد خواهد شد، و بدین وسیله قاعده مالی و منبع درآمد ثروت مغزهای متفکر منهدم و نابود شده و موجب فرار آنان می‌شود. ۴- هر متفکری آرائی دارد.. و می‌خواهد که در اظهار نظر آزاد باشد، حال آنکه رژیم دیکتاتوری با آزادی آراء مخالف و با آن مبارزه می‌کند.. در نتیجه جوی از اختناق و ترس به وجود می‌آید، و در یک چنین جوی متفکر حتی یک ساعت هم نمی‌ماند. اضافه بر اینها.. عوامل چهارگانه فوق موجب فراری دادن و خروج سرمایه می‌شود، چون - در مثالها آمده - (سرمایه ترسو است) و با خروج آن قاعده مالی متفکرین منهدم می‌شود، البته مقصودمان از سرمایه.. سرمایه حرام نیست (چنانکه ممکن است به اذهان‌تان تبادر کند)، بلکه حتی سرمایه حلال (همانطور که اسلام مقرر داشته) نیز ممکن است خارج شود. و یکی از علل گرایش مغزهای متفکر جهان سوم به سوی غرب این بود که غرب آنان را (فریفته خویش) می‌ساخت و (با نیازمندی جهان سوم به مزدوران غربی با ملی کردن، سوسیالیسم، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری) جهان سوم را به نابودی می‌کشانید و غریبها از این روش دو بهره برده‌اند: (اول) عقب افتادگی جهان سوم. (دوم) جهش و پیشرفت کشورهای خودشان، که همین روش تا کنون ادامه دارد. چه بسا سؤال شود: چرا مغزهای متفکر از اتحاد جماهیر شوروی فرار نمی‌کنند؟ پاسخ: اتحاد شوروی با یک پوشش آهنین مرزهایش را احاطه کرده، و اگر مرزها را حتی به مدت یک ماه باز کند، خواهیم دید بیش از یک چهارم جمعیت آن فرار می‌کنند.. چنانکه پنج میلیون نفر از مردم آلمان شرقی با وجود پوشش آهنین و با وجودی که نگهبانان مرزی به سوی هرکس که در حال فرار مشاهده شود آتش می‌گشودند از کشور خود فرار کردند. و باز امکان دارد این سؤال مطرح شود: آیا تمام آنهایی که سوسیالیسم، ملی کردن، اصلاحات ارضی و دیکتاتوری را در کشورهای جهان سوم پیاده می‌کنند، همه مزدورند؟. پاسخ: هرکس با کودتای نظامی سرکار آمد: بدون شک مزدور است، و دلیل بر این مدعا این است که پس از گذشت چند روزی نقاب را از چهره خویش کنار می‌زند و مطبوعات، رادیو تلویزیونها و کتابهای مربوط به کودتاهای کشورها هم دلالت بر همین مطلب دارد، و اگر کودتای پیش بینی نشده‌ای از سوی استعمار شرقی یا استعمار غربی هم فرض شود، خیلی نادر و کمیاب است، و به زودی مجبور می‌شود که به دامان شرق یا غرب افتد و به آنها پناه ببرد، و علت آن هم آشکار است، چون مردم کشورها با کودتاچیان همکاری نمی‌کنند - هرچند که با تبلیغات، خدعه، فریب و وحشت اندازی مسلح باشند، و هنگامی که کودتاچیان خودشان را جدای از مردم احساس کردند، ناچار به دوستی با غرب یا شرق به طوری سری یا علنی می‌شوند، و این اولین کیفری است که کودتاچیان از ملل خود دریافت می‌کنند و دومین کیفر تنفر مردم است از آنان.. که این تنفر شدیدتر می‌شود

تا روزی که آنان را با زور به سقوط بکشانند. و اما کسی که بدون کودتای نظامی سرکار آید و بخواهد عوامل چهارگانه (سوسیالیسم، ملی کردن اصلاحات ارضی و دیکتاتوری) را به مورد اجراء گذارد، یا جاهل مزدور است و یا تربیت شرقی شده، و مغزش را از اندیشه آزاد و نتیجه‌گیری درست و سالم شستشو داده‌اند. و بهترین دلیل بر آن.. ملاحظه احوال کسانی است که عوامل چهارگانه را در جهان سوم پیاده کرده‌اند (که ما در این کتاب در صدد ذکر نام آنان و مدارک صریح مزدوری و وابستگی فکری و فرهنگیشان به شرق نیستیم). یک مسئله دیگر باقی می‌ماند: اینکه از طلیعه‌های استعمار.. استعمار تبلیغی است، که دو صورت دارد: الف) تبلیغ دینی و مذهبی، چنانکه آن را در روش غرب مشاهده می‌کنیم، مثلاً یک مرکز دینی در یکی از کشورهای غربی هیئتی مذهبی با پول، فرهنگ و اخلاق به کشورهای جهان سوم اعزام می‌دارد، افراد آن هیئت با تأسیس بیمارستان، مدرسه، کلیسا، صندوقهای کمک به فقرا و مستمندان خدمات پزشکی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی انجام می‌دهند، ولی در حقیقت همانها طلیعه‌های استعمار می‌باشند. و این نوع خدمت‌های مقدمه ورود استعمارگر است.. تا گامش را در کشورها فراتر نهند، و در دستگاههای مختلف مزدورانش را پراکنده کند، و لاقبل بدین وسیله آن کشورها را بازار مصرفی کالاهایش، و محل تأمین مواد اولیه مورد نیازش قرار دهد، و ما در استعمار اقتصادی به آن اشاره کردیم، و کتاب (التبشیر والاستعمار) و کتابهای دیگر هم بر آن شهادت می‌دهند، اضافه بر آنچه خود ما در حال حاضر آن را لمس و مشاهده می‌نمائیم. ب) تبلیغ سیاسی، که هم شرق و هم غرب نسبت به جهان سوم معتاد بر آن شده‌اند. مثلاً- شرق (حزب کمونیست) به عنوان (پیشبرد کشورها و رهائیشان از استعمار غربی و غیره) در کشورهایی که اجازه تشکیل احزاب می‌دهند به طور علنی و در کشورهایی که اجازه نمی‌دهند به طور سری و مخفیانه اقدام به تأسیس یک حزب و به ویژه حزب کمونیست می‌نماید، و کسانی که وابسته به آن حزب می‌شوند همان (طلیعه‌های تبلیغی استعمار شرقی) می‌باشند، و سفارت هم با پول، نقشه، توجیه و دفاع- بطور علنی یا سری- به آنان کمک می‌کند، و همین امر موجب دوستی با شرق و یا هسته مرکزی انقلاب می‌شود، و هر دو صورت به مصلحت استعمار شرقی تمام می‌شود نه به مصلحت کشورها.. و به همین ترتیب غرب: احزابی سیاسی- به همان روش شرق- بوجود می‌آورد، که منتهی به دوستی با غرب یا کودتای نظامی می‌شود که در نتیجه یک مزدور غربی سرکار می‌آید. و باید بدانیم که رهائی از انواع استعمار که استعمار اقتصادی یکی از آنهاست.. با قطع ریشه‌های استعمار از کشورها امکان ندارد، آنهم تنها با یک سری اصلاحات سطحی، مثل ساختن یک مدرسه یا بیمارستان، یا صدور یک مجله و یا تکثیر منابر و مجالس وعظ و ارشاد و غیره امکان‌پذیر نیست، البته تمام اینها درست و واجب است ولی باید همه در مسیر و راه ریشه‌کن ساختن استعمار- به تمامی انواعش- قرار گیرد، چون مثال این اصلاحات مثال اسلحه است که اگر در برابر دشمنان و متجاوزان قرار گیرد.. مفید، اما اگر به سوی بیگانهان و ضعفا نشانه رود، همان اسلحه زیان بخش و عنصری نامطلوب به شمار می‌آید. پس لازم است که تمام نیروهای مردم برای ریشه‌کن ساختن استعمار بسیج شود، حتی- مثلاً- نانوا باید طوری تربیت شود و به او آگاهی داده شود که اگر استعمار نبود، نان ارزانتر، و فروش روزانه‌اش بیشتر.. و در نتیجه سود بیشتری بدست می‌آورد. و قلع و قمع ریشه‌های استعمار جز با دو روش امکان ندارد: - اول) رساندن کشور به حد خودکفائی تا نه به استیراد و نه به صدور کالا به دولتهای استعمارگر نیازی پیدا شود. (گرچه گفتا سخنی هر معنی در آن جمع کرد: - دوست دارم که نه من میمون بینم و نه او مرا ببیند) (قالت الهرة قولاً جمعت کل المعانی\*\*\*أشتهی ان لا اری القرد ولا القرد یرانی مثالیست به زبان عربی و در مورد کسانی گفته می‌شود که به دشمنشان نیاز ندارند (مترجم)) اگرچه بی‌نیازی کامل از دولتهای دیگر امکان‌پذیر نیست، ولی دوستی با کشورهای جهان سوم، و انحصار نیازمندی به دولتهای بزرگ در امور ویژه‌ای امکان دارد، در این صورت دولت صاحب اختیار می‌شود که با هر دولتی که خواست معامله خرید و فروش انجام دهد چون انحصار کامل طلیعه استعمار است، و این آزادی اختیار جز با تشکیل یک دولت ملی منتخب از سوی مردم طی انتخاباتی آزاد امکان‌پذیر نیست، زیرا نیازمندی زمینه حاصل خیزی برای پرورش نهال استعمار بوده، چنانکه رژیم دیکتاتوری بهترین روش استعماری می‌باشد. دوم) آگاهی روزافزون

مردم از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و غیره، آن هم ممکن نیست مگر با گردآوری جوانان در سازمانهای صحیح، پیش از آنکه وابسته به احزاب شرقی یا غربی شده، و از نظر فکری و عملی از سوی آنان ارشاد شوند، و سازماندهی را می‌توان به این نحو شروع کرد: تشکیل یک هسته مرکزی مرکب از پنج نفر، که یکی از آنها با انتخاب خودشان رئیس، دومی مسئول امور مالی، سومی مسئول امور تبلیغاتی و چهارمی مسئول امور تنظیمی باشد که او چهار نفر را تربیت داده و هر کدام از آن تربیت یافتگان، چهار نفر دیگر.. و به همین ترتیب پیش روند تا اینکه تمام جوانان را زیر پوشش قرار دهند، و بالاخره نفر پنجم - از افراد هسته مرکزی - هم مسئول امور اطلاعاتی می‌شود (تا برای شناسائی نقشه‌های استعمارگران، و چگونگی نفوذ آنان در کارگران، کشاورزان، ارتش، آموزشگاهها سیاستمداران و غیره، از احوال مردم آگاهی یابد). البته اکنون صحبت ما پیرامون سازماندهی و امور تنظیمی نیست تا در بیان آن تفصیل دهیم (چه آنکه این امور کتابهای ویژه‌ای دارد، و هر که خواست می‌تواند به آنها مراجعه کند) بلکه صحبت در باره این است که اگر مردم خواستند از منابع ثروت و استقلال خویش در تمام شئون زندگی بهره‌مند شوند، ضمن قطع تمام انواع استعمار از کشورشان باید استعمار اقتصادی را ریشه کن بسازند. وانگهی دولتهای استعمارگر به منظور ایجاد بازارهای مصرفی برای کالاهایشان در کشورهای ضعیف، با یکدیگر به رقابت و مبارزه می‌پردازند، و لذا رقابت آمریکا و شوروی و دولتهای دیگر را در کشورهای خاورمیانه و آفریقا مشاهده می‌کنیم، و اگر آمریکا نیازمندیهای اسرائیل و شوروی نیازمندیهای مصر - در زمان ناصر - و یا کشورهای دیگر را از نظر تسلیحاتی تأمین می‌کردند، این برای دوستی آن دو دولت استعمارگر با اسرائیل یا مصر نبود، بلکه به منظور ایجاد بازار مصرفی، و قرارداد دولت استعمار شده بعنوان ژاندارم منطقه برای تأمین مصالح آنها بود، والا - نه آمریکا اسرائیل را دوست دارد و نه اتحاد جماهیر شوروی مصر را. بنا بر این آشکار است هر روزی که روابط آمریکا و اسرائیل قطع شود، همان روز، روز سقوط اسرائیل خواهد بود، زیرا بقای یک جزیره کوچک اسرائیلی میان دریائی که از هزار میلیون مسلمان موج می‌زند، و همه در حال خشم و هیجان بسر می‌برند.. امکان ندارد و بدیهی است که آمریکا تا ابد قوی و نیرمند و دوست همیشگی اسرائیل باقی نخواهد ماند و صاحب نظران پیش بینی می‌کنند که اسرائیل حد اکثر بیش از بیست سال دیگر باقی نخواهد ماند. بنا بر این معلوم می‌شود که رقابت دولتهای بزرگ در انجام خدماتی بوسیله.. فرستادن متخصصین، احداث راهها و همکاری اقتصادی علمی و تکنولوژی برای دولتهای کوچک، برای رضای خدا نبوده بلکه برای باز کردن دریچه استعمار و احداث بازارهای مصرفی می‌باشد، و لذا اصرار بر امضای پروتوکلهای دوستی مشترک و غیره دارند. و به همین انگیزه مشاهده می‌کنیم که پیمان محکمی میان دولتهای بزرگ و حکومتهای مرتجع کشورهای ضعیف مبنی بر درهم شکستن حرکات و جنبشهای آزادی بخش وجود دارد، چون جنبشهای آزادی بخش نقش استعماری دولتهای بزرگ مانند (آمریکا و شوروی) را درک می‌کنند، و حکومتهای دولتهای ضعیف هنگامی که موقعیت شان را در خطر می‌بینند، برای درهم شکستن این جنبشها با دولتهای بزرگ هم پیمان می‌شوند، بنا بر این اگر اتحاد یک دولت در حال رشد را با حکومت ارتجاعی آمریکا، با اتحاد حکومت ارتجاعی را با شوروی مشاهده کردیم، تعجبی ندارد، و در حقیقت هم روسیه استعمارگر است و هم آمریکا، و هر دو دولت ناتوان و متحدشان نیز مزدور آنهاست، گرچه یکی با نام توخالی (پیشرفته) و دیگری با نام (مرتجع) موسوم و موصوف شود.

## شبه ای از زبانهای استعمار

شبه ای از زبانهای استعمار

بیان بخشی از زبانهای استعمار از نظر تان گذشت.. مانند: احتکار بازارهای کشورها.. احتکاری که انواع زیانها را به دنبال دارد، به

این نحو که استعمارگر مواد اولیه را به قیمت ارزان خریداری کرده، و بعد آن را به صورت کالاهای ساخته شده با قیمت گرانتری می‌فروشد یا اینکه بازارها را تنها برای خودش احتکار می‌کند، و یا ذخیره‌های انسانی کشورها، مغزهای متفکر و علمی، کتابهای کمیاب و قدیمی جواهرات و غیره را میرباید، اضافه بر تمام اینها: - یک از آثار استعمار تشکیل اقلیتهای مذهبی، احزاب مزدور تحریک اقلیتهای موجود در کشورها و تأسیس حکومتهای مزدور (مانند.. اسرائیل) می‌باشد، و لذا ملاحظه می‌کنیم که روسیه شوروی بهائیت را در ایران، و بریتانیا جنبش وهابیه و قادیانیها را بوجود آوردند و به همین ترتیب.. تمام جنبشهای از این قبیل را مرتبط با استعمارگران می‌یابیم، مثلا (کسروی) در ایران یک عضو مخفی از حرکتی در لندن بود.. و اما تحریک اقلیتهای موجود در کشورها به واسطه استعمارگران خواه اقلیتهای مذهبی یا نژادی، آشکار است و نیازی به بیان ندارد. پس لازم است بر ملل آگاه که هم با اصول فساد و هم با فروع آن مبارزه کنند، زیرا اصول مانند سرطان، و فروع مانند دملهای بدن می‌باشد، و هر دو واجب العلاج هستند، گرچه علاج سرطان مهمتر است، و اگر امر بین یکی از این دو دایر شد، علاج مهمتر لازم است، و لذا دین اسلام دو برنامه مقرر داشته (دفاع و جهاد در راه خدا) و (برنامه امر به معروف و نهی از منکر) و می‌بینیم که (جنبشهای آزادی بخش) در همان حالی که با استعمار مبارزه می‌کنند اگر انسان مفسدی را - ولو آلوده به فساد اخلاقی - یا دزدی را یافتند، فوراً دادگاه تشکیل داده، و ریشه مفسد و دزد را قطع می‌کنند چون هر دستی که از جانور (هشت پا) قطع شود، قوایش تضعیف و از گسترش آن جلوگیری به عمل می‌آید. دو) همچنین از آثار استعمار: ایجاد تفرقه است.. و آنچه در عامل یکم از: تشکیل اقلیتهای، تأسیس حکومتها و تحریک گروهها گذشت.. جز ایجاد تفرقه هدفی به دنبال ندارد.. چون با بودن تفرقه مردم از مقاومت خسته و استعمار از پس پرده ظاهر شده تا زمام را بدست گیرد و اقتصاد را برباید، و این روش استعمار از قدیمها بود، خداوند متعال می‌فرماید: (همانا فرعون در زمین طغیان کرد و اهل آن را گروه گروه ساخت) (ان فرعون علی فی الارض و جعل اهلها شیعا) و در آیه دیگری می‌فرماید (باهم منازعه نکنید.. زیرا شکست خورده و هوای شما از بین می‌رود) ((ولا- تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم))، مقصود از شکست در میادین جنگ، و از بین رفتن هوا همان شهرت خوب می‌باشد، و شهرت مانند هواست، چون هوا برای دور و نزدیک.. در این نسل معاصر یا در نسلهای آینده یعنی (در بعد مکانی و بعد زمانی) بوی عطر را حمل می‌کند. سه) از آثار استعمار از هم پاشیدن اخلاق، دین و معنویات است، چون امت با دین و اخلاق.. مقاومت، صبر و استقامت دارد، و این صفات مغایر با استعمار است، و استعمار انگلیسی، آمریکائی، روسی و غیره ناظر بودند که چگونه در واقعه تنباکو به دست میرزای شیرازی، واقعه آزادی عراق به رهبری شیخ محمد تقی شیرازی، واقعه قیام کاشانی، قیام سید مجاهد و بالاخره در آزادی افغانستان، علمای مذهبی مقاومت کردند تا آنکه استعمارگران را از سرزمینهای اسلامی زدوده و اجازه استعمار نظامی، اقتصادی و هیچ نوعی از انواع استعمار را به آنان ندادند. و از همین نقطه نظر.. استعمارگران بانواع گوناگون با علمای دینی مبارزه می‌کنند، و همه جا گروهی بنام (روشنفکران) بوجود می‌آورند تا با آنان به مبارزه برخاسته و انواع تهمتها که آسان ترینش این است که (مرتجع اند و شرایط زندگی را درک نمی‌کنند) متهم شان سازند. از این رو می‌بینیم حکومتهای مزدور، بر تأسیس مشروب فروشها خانه‌های فحشاء، پخش کتابهای فاسد و کفرآمیز، پخش فیلمهای سکسی، تأسیس سینماها، کاباره‌ها، دانسینگها و استخرهای مختلط، توسعه شبکه قمار و بالاخره فروش هروئین اصرار می‌ورزند و شاه مخلوع ایران دستور چاپ کتابهای کمونیستها را می‌داد، چنانکه خواهرش بزرگترین تاجر واردکننده فیلمهای سکسی و غیره بود. چهار) دیگر از آثار استعمار.. سرگرمی جوانان به ساختن استادیومها و تشویق آنان به عضویت در تیمهای ورزشی است، و در حالی که یک دانشمند متفکر در این کشور ب فکر لقمه نانی است استادیومها با مبالغ چند میلیونی ساخته می‌شود، و در حالیکه در وسائل ارتباط جمعی اسمی از دانشمند نمی‌آید، مشاهده می‌کنیم که رادیو و تلویزیون با آغوش باز و با اشتیاق و سر و صدای بی‌وصفی که در سخت‌ترین احوال جنگ هم مانند آن پدید نمی‌آید، فیلم بازیها را از طریق ماهواره به هر خانه‌ای منتقل می‌کند، و بالاخره در صورتیکه یک آگهی ارزشمند در مطبوعات جا ندارد مگر پس از صرف هزینه زیاد، مطبوعات

هر روز یک صفحه کامل یا بیشتر را اختصاص به اخبار و پیروزیهای فریبکارانه (در فلان استادیوم و در باره فلان تیم) می دهند. خلاصه ملت سرگرم تفرقه‌ها، فساد و سرگرمیهاست، و استعمارگر هم مشغول ربودن و چپاول بزرگترین مقدار ممکن از دارائی، ثروت و مغزهای متفکر می‌باشد، تا به دانش، دانشمندانش افزوده و آنان را روی سطح کره ماه و بالاتر از ماه پیاده کند، در صنعت، کشاورزی و همه چیز پیشرفت نماید، سفینه‌های فضائی، دریائی و زمینی را بسازد و قدرت خویش را در مشرق و مغرب زمین گسترش دهد. و ما در یک صورت می‌توانیم از هردو استعمار شرقی و غربی رهایی یابیم، آنهم اگر پایبند به دین شده و آن را حاکم بر زندگی خویش قرار دهیم، که در پرتو آن می‌توانیم استعمار فکری، نظامی اقتصادی و غیره را از کشورها بزدا کنیم، و در پناه دین می‌توانیم وابستگان و مزدوران استعمار را (که همان عوامل ارتجاع داخلی گرایشهای سرمایه‌داری، کمونیسم و دیکتاتوری، کمونیسم، سرمایه‌داری (و زائیده‌های آن اعم از: یعنی، ناسیونالیسم، انگزستانسیالیسم و غیره)، و از سوسیالیسم، سیستم اقتصاد توزیعی و بالاخره ارتجاع بیزار و متنفر بوده و اسلام با هیچکدام از این مکاتب سازش ندارد. بلکه اسلام (در حکومت شورائی و در حرکت و جنبش پیشرو) بوده، و اقتصاد آن از سیستم ویژه‌ای که اشاره به آن گذشت سرچشمه می‌گیرد و برای نژادها، محدودیت کشورها و این قبیل مسائل هیچ رسمیتی قائل نیست، بلکه منطق اسلام بر این دو آیه پایه‌گذاری شده: (و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون) (و این است امت شما، یک امت واحد و منعم خدای شما پس عبادت کنید) (ان اکر مکم عند الله اتقاکم) (همانا بهترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست). و کسی که مدعی است اساس مشکل.. اقتصاد بوده و اگر اقتصاد آزاد گشت، تمام مشکلات حل خواهد شد، این نیست جز آنکه متأثر به افکار مارکس شده، و مانند کسی است که ادعا می‌کند اساس مشکل را (امور جنسی) و یا اشیاء دیگر تشکیل می‌دهد، که خوشبختانه از نظر علمی انحراف همه آنها ثابت چنانکه بطلائشان عملاً در زندگی به مرحله اثبات رسیده است. بنا بر این: اگر استعمار به همه رنگهایش، که استعمار اقتصادی هم جزئی از آن است زدوده شود، و اسلام زمام حکومت را به دست گیرد، مفاسد خود به خود سقوط کرده رفاه عمومیت پیدا می‌کند، و امت شروع به سیر تکاملی و پیشرفت سریع خواهد نمود. زمانی که ایمان به فراموشی سپرده شد، و استعمار با دیکتاتوری و برنامه‌های منحرفش جای آن را گرفت، زندگی رو به انحراف گذاشته، و مشاهده می‌کند که در کنار گروه اندکی از سرمایه‌داران منحرف بیشتر مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌برند، کمونیسم همچو جغدی بر ویرانه مغزهای جوانان لانه کرده، و میلیونها مردم را ملاحظه می‌کنید که از جهت فحشاء و منکرات، تجارت مشروبات الکلی، قمار و غیره همه سرگرم تخریب می‌باشند. در حالی که اگر برنامه‌های اسلام در کشورها پیاده می‌شد، هیچ اثری از تخریب نبود.

## زمین و منابع طبیعی

### زمین و منابع طبیعی

هر کس حق دارد که از زمین، دریاها ماهیها، پرندگان، چرندگان جنگلها، معادن، آفتاب، باران، باد و هوا، آبها و هرچه خدا آفریده استفاده کرده و بهره‌مند شود، گرچه این بهره‌مندی بزرگترین مقدار از ثروت و ذخیره سازی را به دنبال داشته باشد. لیکن این بهره‌مندی با شرایطی اشکال ندارد: - شرط اول) موجب ضرر و زیان دیگران نشود، خواه این ضرر به نسل معاصر یا نسلهای آینده باشد، پس اگر مثلاً دریا منبع تولید ماهی مملکت بود، هیچ انسانی نمی‌تواند بیش از حق خود از آن استفاده کند.. چنانکه اگر معدنی برای تمام بشر ذخیره شده یک نسل حق ندارد که آن را تمام کند، و نسلهای آینده را در تنگنای معیشت و شرایط سخت زندگی قرار بدهد. شرط دوم) اینکه استفاده‌اش از منابع مزبور موجب گذشتن فرصتهای یکسان نشود، چون مالکیت زمانی شکل

می‌گیرد که حدود بودن فرصت مناسب برای دیگران باشد، اما اینکه انسانی - مثلاً - تمام گندم مملکت را خریداری، تا هر طور خواست با نانوایان معامله کند، این حق راندارد و خرید او در صورتی مشروع است که عادلانه رفتار کند، و گندم را به همان نرخ قبل از خرید کلی، گندمها را بفروشد، پس اگر خواست که فرصتها را از میان بردارد، حاکم شرع حق دارد معامله‌اش را باطل و یا به عدالت در فروش مجبورش نماید، و اگر اجبار در عدالت امکان داشت بهتر از بطلان معامله بوده و مقدم بر آن می‌باشد. شرط سوم) ثروت را در حرام مانند تجارتهای حرام و اعمال خلاف شرع - که در فقه اسلام بیان شده - صرف نکند. شرط چهارم) حقوق خدا را بپردازد. و اگر سرمایه‌داری به فرصتهای یکنواخت برای همه، و به دیگران صدمه‌ای نزد، و عمل حرام و خلاف شرعی مرتکب نشد، و بالاخره.. حقوق خدا را هم پرداخت، هرچه بدست آورد حلال و ملک اوست، و این گفته که.. با در نظر گرفتن شرایط فوق حق مضاربه، اجیر گرفتن، اجاره دادن، مالکیت کارخانه‌های سنگین، ثروتهای زیاد، زمینهای وسیع و غیره را ندارد. اضافه بر اینکه هیچ دلیلی شرعی ندارد، با آزادیهای که فطرت انسان بدان آمیخته شده مغایر، و موجب رکود فعالیت انسانی در پیشرفت کمی و نوعی در زمینه‌های صنعت، کشاورزی و غیر خواهد شد. و اگر شخصی در زمانی ظلم کرد، و بعد حکومت اسلام برقرار شد، اسلام فقط به موارد ظلم رسیدگی، و حق را به حقدار می‌دهد نه اینکه به ملی شدن عمومیت دهد، یا با هرج و مرج بدون هیچ تفاوتی میان ظالم و غیر ظالم.. کارگران را در کارخانه‌ها و کشاورزان را در زمینها شریک گرداند. و همان طور که رد ظلم واجب است، ظلم و ستم به اندازه شکاف یک هسته خرما هم حرام می‌باشد. اما سخن پیرامون زمینها، و اینکه کدامشان ملک دولت (یعنی تمام مسلمین) و کدامشان را می‌توان با احیاء مالک شد، مفصل است که در کتاب (الفقه - بخش اقتصاد) آن را بیان نموده‌ایم.

## خاتمه

خاتمه

برخی نویسندگان اسلامی، به متابعت از عده‌ای غربی چنین استنباط کرده‌اند که مسلمانان به علت بودن دو عامل در اسلام که با پیشرفت اقتصادی مخالف است، در زمینه‌های اقتصاد عقب افتاده و مورد تاخت و تاز بلوک کافر غرب، و بلوک ملحد شرق قرار گرفته و کشورهای غیر اسلامی آنان را استعمار کرده‌اند، و آن دو عامل عبارتند از (زهد) و (قناعت)، پس تا زمانی که مسلمانان بر این اعتقاد است که (قناعت گنجی است پایان‌ناپذیر) به آنچه خداوند او را قسمت کرده قانع است، و برای کسب ثروت بیشتر طمع و کوشش نمی‌کند و تا زمانی که مسلمان عقیده به (زهد) و اینکه (دنیا زودگذر است) دارد بر خود لازم می‌داند که به سوی کارهای نیک گام بردارد و بگوید: (با آنچه خداوند به تو عطا فرموده عالم آخرت را آباد کن) (وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره) (قرآن کریم))، بنا براین یک فرد مسلمان اصالتاً به دنیا اهمیت نمی‌دهد، پس چگونه به اقتصاد آن اهمیت دهد، و طبیعتاً چنین است: کسی که به اقتصاد اهمیت می‌دهد از کسی که بدان اهمیت نمی‌دهد پیش افتاده و مقدم می‌شود. لیکن این استنباط به دو دلیل صحیح نیست (اول) زهد و قناعت علت عقب افتادگی نیست. (دوم) معنی زهد و قناعت آن نیست که موجب عقب افتادگی بشود. اما دلیل اول: علت عقب افتادگی مسلمانان ترک یک اصل از اصول اسلامی می‌باشد، و آن این است که دین مقدس اسلام برای پیغمبر اکرم خلفائی قرار داده که همه با اسم مشخص و منصوب شده‌اند، و این خلفای حقیقی از حکومت کنار گذاشته شدند، و همان طوری که اگر ناخدای کشتی کنار زده شود، کشتی واژگون می‌شود، کشتی مسلمانان هنگام کنار زدن ناخدایش واژگون شد.. وانگهی پس از آن اسلام ملاک حکومت را (شوری) قرار داده، و شوری افراد بهتر و باکفایت را روی کار می‌آورد، ولی این قانون هم ملاک قرار نگرفته، بلکه حکومت دیکتاتوری و از زمان بنی امیه تا بنی عباس و عثمانیان و قاجاریان و غیره خانوادگی و

موروثی شده، و خیلی آشکار است که حکومت دیکتاتوری و خانوادگی با پیشرفت و ظهور کفایت و لیاقت مغایر است. و بدین وسیله حکام و فرمانروایان جامد شده، و با سلاح و آتش از پیشرفت مسلمین ممانعت کردند، و چنین امتی نه تنها در اقتصاد که در تمام جنبه‌های زندگی عقب می‌افتد، پس علت عقب افتادگی مسلمانان در اقتصاد (زهد) و (قناعت) نیست بلکه مسلمانان زمام امرشان را کنترل نکرده و از دستشان خارج شده است. و اما دلیل دوم: این است که (زهد) و (قناعت) از اسباب پیشرفت دنیاست، نه عقب افتادگی آن، چنانکه حضرت علی (ع) زهد را تفسیر می‌کند که (چیزی مالک تو نشود، نه اینکه تو مالک چیزی نشوی) و معنی قناعت هم از این قرار است که به مال و ثروت دیگران چشم داشت، نداشته و تجاوز نکنی، خداوند متعال می‌فرماید: (و نگاهی دیدگان خود را بدانچه کامیابی داده‌ایم با آن مردان و زنانی را از ایشان شکوفه زندگانی دنیا را) (ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوة الدنیا). پس زهد این است که زمان ثروت بدست تو باشد، نه اینکه سرنوشت و زمام تو بدست ثروت، در این صورت ثروت در خدمتت در می‌آید، نه اینکه تو در خدمت آن در آیی، و آشکار است که اگر انسان در خدمت ثروت شده، آن را از هر راهی بدست می‌آورد (راه حلال، حرام، تخریب و ویرانگری، تهمت و افترا. اصرار به دیگران، ربا، برافروختن آتش جنگ و غیره) چنانکه امروزه شرق و غرب استعمارگر همین کار را می‌کند، و معلوم است که اگر انسان در این راه گام نهاد دنیا خراب می‌شود (چنانکه فعلا هم خراب شده): خلاف اینکه اگر انسان (زاهد) باشد و چیزی او را مالک نشود، چون انسان زاهد ثروت را در راه اصلاح و آبادانی صرف می‌کند، و در نتیجه دنیا بیش از پیش آباد می‌شود، پس زهد از اسباب آبادانی و عمارت دنیا است، و خلاف آن موجب ویرانی دنیا می‌باشد. و (قناعت) این است که انسان به دارائی دیگران چشم ندوزد، پس نه غضب جایز است و نه دزدی، خواه دزدی مستقیم یا غیر مستقیم، مانند گرفتن فرصت از دیگران تا ناچار به کار با مزد کمتر شوند، چون این سرقت مالک و کارفرما از دارائی و ثروت دیگران به شمار می‌آید، و نه ربا صحیح است، نه احتکار، نه غش در معامله، نه خیانت و نه فریبکاری... بلکه هر کس باید اعتماد بر خداوند سبحان و نیروی خویش داشته باشد، و آشکار است که قناعت یکی از عللی است که همه باید کار کنند و همه در سایه امنیت بسر برند و اگر همه کار کردند و همه از تعدی و تجاوز دیگران ایمن بودند دنیا آباد و تجارت کشاورزی، صنعت و غیره پررونق و شکوفا خواهد شد، و دیگر نه استعماری خواهد بود و نه استثماری. چون استعمار عبارت است از طمع دولت قوی در دولت ضعیف و چپاول منابع آن، و استثمار.. عبارت است از طمع کسی که دارائی بیشتری دارد در دارائی دیگری.. و معلوم است که این امور از علل ویرانی دنیا بوده، و خلاف آن (قناعت) از علل تعمیر و آبادی دنیاست. یک مسئله باقی ماند.. با اینکه راه نجات اقتصادی مسلمانان، همان راه نجات آنان در همه امور می‌باشد، چون نجات امت تنها در یک بعد از ابعاد زندگیش امکان ندارد، زیرا تمام ابعاد زندگی به هم پیوسته هستند، مثلا ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. وانگهی باید امت اراده‌ای فرهنگی داشته باشد تا سرچشمه‌ای برای برنامه‌ریزی سالم مطابق فرهنگ اسلامی قرار گیرد، چون بدون اراده همگانی و بدون برنامه‌ریزی صحیح و برخاسته از فرهنگ و عقاید مردم، نهضت رهائی بخش امکان ندارد، بدلیل اینکه (دکتر شاخت) برای نجات اقتصادی آلمان برنامه ریخت و بطور بی نظیری موفق شد، حال آنکه همان (شاخت) برای کشور (اندونزی) برنامه‌ریزی کرد و شکست فاحشی خورد، و علتش هم این است که برنامه‌ریزی تنها اگر برخاسته از نفسیات و شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم نباشد ارزش ندارد، گرچه خود برنامه‌ریزی درست و برای کشوری باشد مانند اندونزی که از لحاظ نیروی انسانی غنی بوده و دارای (بیش از صد میلیون) نفر است و از حاصل خیزترین سرزمینها می‌باشد. و علت شکست (عبدالناصر، شاه مخلوع، عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف، بکر، صدام و غیره) در پیاده کردن نظام (سوسیالیسم)، (کمونیسم)، (اصلاحات ارضی) و غیر از آن از عوامل اقتصادی همین است که خواستند در کشورهائی که مردم آنها از نظر عقیده و نظام جز به اسلام ایمان ندارند، آنها را پیاده کنند، و خیلی آشکار است که اقتصاد اسلامی‌ای که در نهاد مسلمانان نهفته و قرآن و سنت بر آن دلالت دارد، با تمام این سیستمهای اقتصادی مغایرت دارد.



## واما مسأله کشاورزی در اسلام

### واما مسأله کشاورزی در اسلام

از جمع چند دلیل مانند (الارض لله و لمن عمرها) زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را تعمیر و احیاء کند. و (لزوم یکسانی فرصتها برای همه) و (عدم اجحاف) و (من ساوی یوماه فهو مغبون) یعنی کسی که دو روزش یکسان باشد مغبون و زیان دیده است، و از مراعات کفایتها به دلیل آیه شریفه (وان لیس للانسان الا ماسعی) یعنی جز آنچه انسان برای خودش کوشش کرده چیزی به او تعلق نمی‌گیرد، و غیر از اینها.. از جمع تمام این ادله لازم است که به هر انسانی که خواستار کشاورزی است به مقدار درخواست و توانایش داده شود، مثلاً اگر هزار هکتار زمین و هزار انسان وجود داشته باشند، و یک انسان تنها نیم هکتار در حالی که دیگری یک هکتار و نیم می‌خواهد و به همین ترتیب به طوری که درخواست مجموع آن هزار نفر بیش از هزار هکتار نشود.. باید زمین طبق درخواست همگان تقسیم شود، ولی اگر درخواست هایش از مقدار زمین موجود بود، به هر انسانی به نسبت داده می‌شود، همان طوری که نسبت به شخص ورشکسته مقروض با نسبت به طلبکاران داده می‌شود، و اینجا دیگر به طور مساوی زمین را تقسیم نمی‌کنند، چه اینکه برای شخصی یک هکتار کم است و اگر کمتر از مقدار قدرتش به او داده شود این نوعی نابودی قدرت و توانایش می‌باشد، و به عکس شخصی دیگر هم هست که یک هکتار برایش زیاد است، پس اگر به او یک هکتار داده شود.. این هم نوعی نابودی و به تباه کشیدن زمین خواهد بود. و این که گفتیم در صورت عدم کفایت زمین برای تقاضاها تقسیم به نسبت باید شود، چون عرفاً همین مفهوم را از اینکه زمین ملک همگان است می‌توان دریافت، به طور مثال اگر ده قرص نان به ده نفر داده شود و یکی از آنان به دو قرص و دیگری به یک قرص نیاز داشته باشد.. در این صورت نباید درخواست کننده یک قرص سیر و درخواست کننده دو قرص به اندازه نصف گرسنه بگذاریم. بلکه بایستی به همگان آن هم هر کس به اندازه کفایت و یا نصف کفایتش. در حال آزمندی بدهیم.. پس باید به صاحب یک قرص نان نیم قرص و به صاحب دو قرص یک قرص و بدین ترتیب تقسیم کنیم، چه اینکه مقتضای قاعده عدالت و انصاف نیز همین است، و طبق قاعده هم پول را به طلبکاران تقسیم می‌کنند. در هر صورت.. اگر زمین تقسیم عادلانه شد.. کسی که مدیریت دارد می‌تواند کشاورزان را استخدام کند البته در فضائی آزاد و بدون اکراه و نه در جوی که در آن یکسانی فرصتها نباشد با مراعات عدم اجحاف از سوی مالک و کشاورز در تقسیم در آمد، و به شرط اینکه هر کس حق عادلانه‌اش را به دست آورد. و لازم است که دولت چگونگی استخدام تکنولوژی جدید را در زمینهای زراعتی به دست بگیرد، زیرا اسلام دینی است پیشرو همان گونه که در حدیث آمد: (کسی که دو روزش مساوی شود مغبون و زیان دیده است.. و اسلام همیشه پیش می‌رود چیزی بر آن پیش ندارد و غیره. بنا بر این اسلام مبنای توزیع و تقسیم اراضی را کفایت و توانائی قرار داده نه یکسانی و برابری، چنانکه معلوم شد که اشکال ندارد انسانی به شرط عدم اجحاف کشاورزان را نیز استخدام نماید و این با روش مزارع دسته‌جمعی و همگانی فرق دارد، چه اینکه انسان بر غیر خواسته‌اش مجبور نمی‌شود، پس از دلیل لا اکراه ولا اجحاف و غیره روش اسلام در چگونگی برنامه‌ریزی و تقسیم زمین جهت کشاورزی آشکار می‌گردد. از خداوند متعال مسئلت داریم که همه را در راه رضایش موفق نموده، و کلمه مسلمین را مبنی بر تقوی و پرهیزکاری یکی گرداند، و تمام بشر را هدایت کند تا همگی تحت پرچم ایمان گردهم آمده، و در زندگی راه خدائی را پیش بگیرند، تا در دنیا و آخرت سعادت‌مند شوند. و هوالموفق المستعان. قم مقدس محمد بن المهدي الحسيني الشيرازی

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

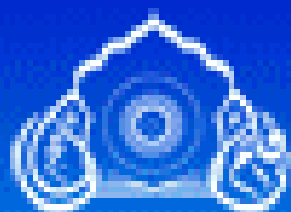
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

**۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹**

